



ان في ذلك لذكر لمن له قلب و اتقى السمم وهو شميم

بسمه تعالى اين رساله است بهر كه ناس سيف الاسلام

المسؤول على المناء بعمل المولد والقيام

چنين است تاريخ انجاش تصنيف علامه فهامه جامع

محاسن ومفاخر باطن و ظاهر حضرت مولانا محمد عبد القادر

ادام الله تعالى فيوضه با تمام مولوى على الدين صنادكيل

در مطبعه الف و محمد خان طبع شد

آگره

فاسده

فصل اول در بيان

مقامات احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

و احوال

مقدمه الطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً ومصلياً

برجاعت اهل اسلام طاهر و اشكار باو كه اين دين را كاسه حقيقي از خستاه شهورين محدثين امتدین اوليا كالين مانند ملا علی قاری  
 و شیخ عبدالحق محدث دهلوی و امام ابن جزری صاحب حصین امام مصلح و حافظ این حجره مستقلاً و شیخ عبد الوهاب مکی و علما  
 ابن حجر مکی و دیگر صد ها از علما سابقین و اولیا و کالین همچنان بسیار از فضلا و مشاهیرین و اجدله لاهقین هندوستان  
 مانند شاه عبدالرحیم صنیعی دهلوی شاعر فی المذهب و دهلوی غیر تنها که حال تخریثشان در علوم و دینی مشهور و مشهور است و تخریر و تخریض  
 عمل مولود نموده اند و بسیار از علماء دین در سرائین قادی خود را با سخنان عقد مجلسی که از امامت جانا خاتم رسالت صلی الله علیه  
 وسلم در دیگر حالات بابرکت و اثبات بقا و شرف آیام دلاست با سعاد و اسباب انکشان نیت با انواع عبادت و ترتیب برکات  
 بران تصریح فرموده اند این برام را از مضامین احادیث صحیح و صحیح حضرت سید الاولین و الاخرین خاتم النبیین و المرسلین  
 صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین ثابت نموده اند و در کتب اشاعت آن در بلاد اسلام از حدیث یقین در دم و مصروف نام قاری  
 و غیر بابوده اند از حسن نیات بابرکات خود هزاران هزار موضوع برکات بسیار بوجه شاعت مجالس پرا نوا و عماره خود ر بوده اند  
 درین جزو زمان که در هندوستان غلبه چهل مجید و پایان است هر یک که یک رساله درو بخواند سید اند که مقتدا و علما و تمام جهان  
 بدیجیت بعضی از ناواقفان انکار از حسن مجالس او کار و شرف آیام ولادت جنان رسول مختار صلوات الله علیه و فاعل و قایل از  
 گواه و بسیار که انکاشند باین دفع اشتباه و اثبات حسن قیر و تکریم جنان رسالت پناه صلوات الله علیه و تحقیق بیده الله تعالی بقیته  
 السلف حجة الخلف محمداً و آله و سلم و قیر و تکریم جنان رسالت پناه صلوات الله علیه و تحقیق بیده الله تعالی بقیته  
 فضلا و اعصار را معلوم متقون و بر مقاصد فروع و اصول نخبه الفقهاء و المحدثین زبدة الاصول و المکتبین جناب  
 انماضت بآیات و آیات مولانا شاه سلامت الله صلی الله علیه و آله قادی بدایونی که از اجل افضل دارند و اهل  
 مستنشین حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی قدر لاهقین سیدها بوده اند و حال تخریر تحقیق و جامعیت  
 و تدقیق جنان ایشان و علوم عقیدیه و نقلیه و فقهیه و فروعیه از تصانیف جنان ایشان که در رد و رد و انقض و دیگر ابحاث تالیف فرموده  
 کاشترش نصف النهار روشن اشکار است درین باب هم رساله اشباع الکلام تالیف فرمودند و بقصد اختصار بطور اند  
 ازین تحقیقات احمد بن ابی حنیفه و اجدله لاهقین مستند ساخته و بروشدها و ابسیه منکرین هم پرده افشند درین ایام از طرف  
 مکتبین رساله غایتی الامام فی ابطال عمل المولود و القیام و الروایة علی اشباع الکلام بطبع رسیده تفسیر این رساله بجمعیه باعفی

استغراق موجب استجاب علی الالباب گردیده چه بنام نهاد ابطال شرف ایام ولادت با سعادت و محاسن کمال یا برکت  
و انکسار حق کریم و توقیر جناب با عظمت که انقدر طول باخته با وجود آنهمه اطناب و تطویل بجز تحقیق و تجلیل و تفضیل  
بر گردیدگان رب جلیل باری دیگر نه پرداخته و اما نیک میدانند که از سبب توهم چه سود و در وطن برای چه سلام چه پیوسته و کسب کفایت  
بر آفتاب اندازد فی الحقیقت رو خود سیاه سازد هر چند نزد ارباب انصاف میرا بطلان بیان سطل فضل بسیار  
از کار و منکر شرف ایام پرا نوار و میلی است کافی و محتمل است وانی اما چون در بعضی مواضع بقصد مناسطه عبارت خارج از  
محبت مرا هم پیش آورده و بعضی جا در احوال منقول و تحریف خیانت کرده بدین جهت حسب فراست بمفضل بل الله از این  
دنیا در اغیاب عجبی طالبین ضلالت و مولی چو این ساله مذکور جناب فادایان بدو علماء و محول جامع منقول منقول حضرت  
اوستادی مولانا مولوی عبدالقادر صاحب دایونی دانست بر کاتهم تحریر فرمودند و علماء و دین انرا پسند نمودند و الله  
علی ذلک سبب ابرار با اینصاف و راز اعتساف مخفی نخواهد بود که صاحب را ابطال علی المولد تیز زبانی و ما دره الکسا  
را حیا رسانیده که علماء را اعلام و انما سلام را بدین سپاه ملام گردانیده بنا کهن جرح در تالیفات شان نهاده و در  
خرن کا بردین افتاده اگر چه پیش چندی بر زبان آید سزا است و دانش را بقتله و خن رو است لکن تجمل از سبب  
شتم قتل بر زبان خامه زده و از استیقای دست و پستی کشیده شد پس ایانا اگر حری بر خاطر نازک مخاطب متین گران  
گذرد باید که از جانب هر چه بادی این واداکیت و خطای حضرت مولانا چیست و السلام علی من اتبع الهدی  
حوریه المحض بمیل النبوی لا محمد عبده و محله حفظه الله مرشده حاصل اذ احسد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی کمزیر لایزال لکافینا حکما رباً قد و ساجدا عفو اکری فحسان من کان منزه عن التکبر متصفاً بصفات الکمال و جاب  
بذاته و صفاته قدیا و من اجتر علی جواز انصافه بانقائض القلیل صراط و دریا سخنده علی ما شرفنا بفضائل محاسن لای  
تشریف علیما و تشکره علی ما جلنا بر حمت من امن من سماه فی کتابه رؤفا رحیم جید به صغیر الذی جبل ذکره کذکره و رفیع له فی  
العالین شانما فحما سیدنا و مولانا محمد صلی الله علیه و سلم تسلیم فطوبی للذین سمعوا فی اشاعة ذکره و توقیر و فقا و ابر کتبه  
لطفاً من الله تک و انبیا و آسقا علی الذین خاضوا فی ابطال تعظیمه و احل ذکره و اخفائه و قصدوا الایذایه غده لهم الله  
فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذاباً لیم فیصلی و سلم علی ذلک الجلیل الجید علی الذین من تسکب بهم سکا سبیل اللعجا  
قویا و اصحابه الذین با بهم اقتدی المسلم هندی جمل طایفه اما بعد مخفی ساد که عامه طایفه اسماعیلیه باتباع بر تفصیل  
و تکفیر است محمدی علی سبیل العلو و الخیة چندی از اصول محمود طایفه اختراع نموده اند از انچه آنکه هر امر که سنت است

از ان در اصل میان خلیفه و ائمه پس رسول رسول بنی هاشم که جزو اصل انبیاء است منحصر است و نسبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و ما در آن بدعت و هر بدعت مثل شرک خلل اندازد از اصل انبیاء است و برین اصل تفریعات بسیار نموده و در ارتکاب بسیاری گناه  
محققین اینست و جماعت بجهت دخول آنها در اصول شریعت و عدم نفاذ حکمت بکتاب سنت و در دل امر خیر و برکت است  
و استحباب آنها تصریح فرموده اند این طایفه بواسطه صفت نبایران کید به حکم منع و کراهت اکتفا نموده نوبت با ضلال و تکفیر  
میرساند طرفه آنکه با وجود این همه اختراع ناسخ خود را اهل سنت و جماعت می شمارند و منیدانند که در نه این است و حالت  
از ارتکاب بسیاری بلکه استحکال محرمات هم که حرمت آن بدلیل ظنی باشد کفر ثابت نمیشود و در اصل ایمان خلل نمی آید و کفر  
بوجود خلل محرمات قطعی البته گفتگو است بسیار از علماء از اهل تفصیل کفر گفته اند و بعضی حرمت بعینه و بعضی فرق میکنند  
و بعضی در ثبوت کفر بودن حرمت از ضروریات دین شرط میدارند چنانچه اینهمه تفصیل در کتاب عقاید و فقه مسطر است و نیز  
محققین اینست فرموده اند که در عینیکه بر دین صیغه هم اختلاف علماء کرام باشد حکم بجزم کفر نمودن خطاست بلکه در  
فروع جزئی فقه مختلفه فیما حکم بقطعیست فحق هم چنانست سبحان الله اهل سنت را در بابین اینقدر احتیاط و طایفه  
اسماعیلیه را با وجود اعراض این است ایشان از فراط از جمله تعصبات این طایفه است حکم بضرای مجوزین اجتماع اهل اسلام  
برای محالین کار شریف حضرت نیز الا نام و استماع اراست و اوقات و لاوت با سواد و فضایل معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و اسلام و ادو کفر نعمت و لاوت با سواد که علی باین امور سرسره موجب رد و حرمت الهیه نزول برکت نامتناهی است  
و موجب کتاب سنت و ذکر مبارک است آن طریقه دین است و شرف ایام و لاوت و احتمال داده شکر نعمت هم از ضایع  
حدیث صحیح است بعضی از علماء روین که نبدی از خصوصیات را بدعت حسنه مستحب فرموده اند طایفه اسماعیلیه  
بمعنی لفظ است و بدعت رسنه از زبان خود و در حق اهل ایمان کاسیف و سنان میکشند و با وجودیکه علماء دین از  
سابقین و لاحقین را کسب عقیده دین با تالیف ساخته اند و بدفع او نام که بعضی کسان را پیش آمده اند متفرج تمام بر خاسته  
اما این طایفه بار بار همان اعتراضات و او نام دیرینه را که مبتدعه و بدعتیم پانیه اند برای تعلیق عوام پیش میسازند و خواه  
مخواه خود را در زمره معصومین داخل ساخته بر همه دینی خود دایمی نازند و سهوا طعم طعم اسلام می اندازند و دین ایام  
رساله غایتی الکلام فی البطلان علی المولد و القیام از تالیفات نشان بنظر رسید و جامع بودن و الیه مذکور اکثر خرافات  
مقتضایان طایفه را معلوم گردید هر چند صاحب سلسله سوشن حواس باخته و اصول هر چه کبر و خوشی را هم پیش پست انداخته  
و درین بجهت و در مقام بهینه که هر دو انچه تا آنکه نزاع اسماعیلیه را با اهل سنت که نوبت فرق کفر و ایمان رسیده است  
راجع به نزاع فطری ساخته و هر بدعت بعد از ان گفته را به منصفه در بدعت سپرد و داخل دانستند خفته گرا اینهمه در هر سو که  
علم مخالف را از خاسته و دوازده وار بهر بدعتی بسیار تاخته و قطع نظر از آنکه شیخ مجذبی را بسوی ششام صاحب شیع الکلام در  
هر مقام خوانده است که از بدعتی خوش به تحصیل تحقیق و تضلیل اسمع اسلام تنج و قاحت بر جان نهاده است

الرجوع بطلان كنهه كان رساله ابطال عمل المولد مخافت و خرافت بيان اين مريد طائفة اسماعيلية ميرمن و حال نهايت و  
اختلاف تعارض اقوال و عدم اختتام تقريب كلام و در مقام روشن است و آنچه فراهم آورده از ديگر سايل شل رساله  
صديق حسن غير است كه جواب آن در سايل اهل سنت مفصلاً مرقوم ميدهد اصرار بعض از ايرضا كسار را بر آن آورده كه در  
در رساله مذكوره آنچه ما به افتخار مولف بود بآنكه نوبت به جمع كتب كشيده و مقابل عبارات منقول رساله اسماعيليه كه مخافت  
و خديعت شعرا ايشانست با اصول منقوله عندها رسيده باشد بجلت تمام و دين اوراق برنگاشتم چنانكه طائيفه اسماعيليه  
شايسته قرائي نيت كه اين را در بعضي از كتب الترام نمودم كه است و كنم مگر ما مستدين و مستدين مستدين مستدين  
رساله يكبار طائيفه اسماعيليه اگر كسي طالع يادوت تفصيل مرام و دفع ديگر او نام باشد بجواب رساله صديق حسن قنوجي  
و ديگر سايل رجوع فرمايد و اما اشروع في المقصود بمون الرب المعبود قال سبط جليل الذكر الشريف منكر شرف  
ايام المولد المنيف كبراي جماعه لها بيلخ **اقول** اكابر اهل سنت از جمله مشهورين مذاهب شل حضرت شيخ عبدالحق بن  
و علامه تاجي صاحب الجواهر و علامه كنجي صاحب جلال سيوطي امام حوزي صاحب حصن حصين علامه سليمان برسوي امام سلطان ملام  
بايزيد شيخ برهان الدين ابراهيم بن عمر جعيري و امام حمد الله بن الشيخ شمس الدين و مولی حسن بک و برهان ناصحي و شيخ  
شمس الدين احمد بن محمد سيواسي حافظ زين الدين العراقي و امام ابو ذرعه و ابی الدين و سيد عفيف الدين شيرازي و  
علامه مجد الدين صفاتاموني شيخ محمد بن حمزة العزلي الواعظ و حافظ ابن ناصر الدين و شفي و علامه شمس الدين مكي  
و امام برهان ابو الصفا و علامه فخر الدين ابوبكر الغزالي و علامه شيخ محمد بن عثمان حافظ ابوشامه حافظ ابن حجر عسقلاني  
و صاحب سيرة شامي صاحب سيرة حلي و امام سخا و علامه ابوالقاسم محمد بن عثمان الكوكبي و علامه ابوالحسن محمد بن علي بن  
البكري و غيرهم كه حال تجراين حضرات و علوم و دينه باين علماء كرام معروف و مشهور و حال تصانيف مشهوره انحضرات  
و كشف الطنون و غيره كتب متداوله بحد و قبول مذكوره و ديگر مائمه كتب را از اهل حوزين طيسين سايه بلاد و  
اسلاميه كه حكم باستحسان جواز عمل مجلس شريف و سعي و اشاعت ان محفل منيف بجهت داخل بودنش در عموما ت  
مستدوات شريعت و عدم فراجعت بكتابت سنت فرموده اند و دين با اين احاديث صحيحه صحيحه كه مشيت شرف  
از ان لاحقه بجهت نما رسالقه و اسما با اين اشكوان بدم و را و در شرف و فصل مجالس و محافل اذ كان ابو  
استدلال نموده اند و سايل مولفه تاليف فرموده اند كه از كتاب لسان السيون في سيرة الامين الامامون و التفت  
في المولد الشريف حبل المقصد في عمل المولد و موعده الكرام المولد النبي عليه السلام و جامع الآثار في مولد النبي المختار و المور  
الصادق في مولد الهادي و اللفظ الرايق في مولد خير الخلق و عرف التزيين في المولد الشريف و الهدى المنظم في مولد  
النبي الاعظم و اللفظ الجليل في مولد النبي الجليل و فتح السند في مولد المصطفى و النسخة العبرية في مولد خير البشر  
و متعلق السيرة و الاخبار في مولد النبي المختار و كتاب سيرت شامي و حضور الامام و الموردة في المولد النبوي و

و صاحب سيرة شامي صاحب سيرة حلي و امام سخا و علامه ابوالقاسم محمد بن عثمان الكوكبي و علامه ابوالحسن محمد بن علي بن البكري و غيرهم كه حال تجراين حضرات و علوم و دينه باين علماء كرام معروف و مشهور و حال تصانيف مشهوره انحضرات و كشف الطنون و غيره كتب متداوله بحد و قبول مذكوره و ديگر مائمه كتب را از اهل حوزين طيسين سايه بلاد و اسلاميه كه حكم باستحسان جواز عمل مجلس شريف و سعي و اشاعت ان محفل منيف بجهت داخل بودنش در عموما ت مستدوات شريعت و عدم فراجعت بكتابت سنت فرموده اند و دين با اين احاديث صحيحه صحيحه كه مشيت شرف از ان لاحقه بجهت نما رسالقه و اسما با اين اشكوان بدم و را و در شرف و فصل مجالس و محافل اذ كان ابو استدلال نموده اند و سايل مولفه تاليف فرموده اند كه از كتاب لسان السيون في سيرة الامين الامامون و التفت في المولد الشريف حبل المقصد في عمل المولد و موعده الكرام المولد النبي عليه السلام و جامع الآثار في مولد النبي المختار و المور الصادق في مولد الهادي و اللفظ الرايق في مولد خير الخلق و عرف التزيين في المولد الشريف و الهدى المنظم في مولد النبي الاعظم و اللفظ الجليل في مولد النبي الجليل و فتح السند في مولد المصطفى و النسخة العبرية في مولد خير البشر و متعلق السيرة و الاخبار في مولد النبي المختار و كتاب سيرت شامي و حضور الامام و الموردة في المولد النبوي و

ما ثبت بالنسبة ومواهب لديه مدارج النبوة و دیگر کتب رسایل مقمده و مشهوره توان دریافت پس اینحضرت بفرموده  
ایشان باجماع لهابیان میدان و در احوال ابطال مجالس ذکر شریف کوشیدن جامه جلا خود و دیدن و تیغ و قاحت  
بر جان انصاف کشیدند اگر این وقاحت خود را اعتقاد اثر ابولهب گویند بیاست و اگر بطلیل شاعت از کار  
تعلیم سید ابرار و منکرین شرف محافل و مجالس برانوار را جامه لهابیه گویند زیات **قول** بهر کسی رویا آبی لهب الخ  
**اقول** ایزدین که برای استیناس شرف و برکت ایام ولادت و حصول منفعت داشت که نعمت و وجود با حضرت  
محبوب ذوالجلال علیه الصلوة والسلام بعد ذراة الرال این روایت ذکر فرموده اند حالش آنکه اصلش در صحیح بخاری  
موجود در تالیفات امام ابن جریری حجة الاسلام امام غزالی غیر صحاحین مفسلام و نیست و تحقیق بصریح فرموده اند  
که این رویا حضرت عباس رضی الله تعالی عنه است که آنحضرت رضی الله عنه از حق تعالی درخواست کشف حال تا یکسال  
فرمودند که حق تعالی اجابت دعا ایشان فرموده حال بی لهب برایشان ظاهر نموده امام حجة الاسلام در احیای العلوم  
در بیان کشف عن احوال الموتی فرموده و روی عن العباس رضی الله تعالی عنه قال كنت مواخيا لابي لهب في صاحبه  
علماته واخبر الله عنه بما اخبر خزنه عليه الهی امره فالت الله علوان بریخی ایاه فی المنام قال فرأيت لهبیا یا  
فنا لته عن حاله فقال حرت الی النار فی الذی لا یخفف عنی ولا یروح الالیتة الاثنین الخ پس روایت حضرت عباس  
در آنحضرت را و اجابت نمودن حق تعالی آنرا و حکایت رویا خویش ذکر کردن و چنین متعین آنرا در کتبشان که متعین محرم  
نداشتیم متیالی از حقیقت فضل عظیم است ابولهب بلفظی سه و در وجود با وجود حضرت سسر و عالم صلعم و در هر یوم الاثنین که  
نظیر یوم ولادت با ستر است بگویند تا بعد اعلی مقصود و نخواهد نمود و چرا باندیم کسی که این روایت در معرض بیان فضل  
رب کریم و دفع لطف حضرت رسول و کرم و رحیم ذکر نموده اند که قاحت تبسمیه طایفه لهابیه باید کشود و اگر این روایت  
چنانکه بنوعوم طایفه اسماعیلیست و ذکر آنرا و استدلال بان مخالفه نص قرآن شریف می بود حاشا که حضرت عباس رضی  
روایت میفرمود و احد از محدثین نقیدین ایمنین ذکر آن می نمود فانهم و لا تکن من المتعصبین **قول** از مخالفت زحمت  
همچو با منافذ جزیری مختصر الخ **اقول** اگر مخالفت فخر است فخر را علت اضافی چیز مختصر میگردد و ایند لا محاله از خود اطلاق  
دست و برترین یکشده را مخالفت زحمت علت اختصار نیست و آن گردید چه ساله مذکور به با وجود اقتدار اختصار هم بجهت  
سبب ششام علمای کبار و ابطال انکار شرف مجالس و کار حضرت علیه الصلوة والسلام بعد الاشباده و الاحجار الثیاب زخار  
و شسته و بنشیند گردیده و شاید که صاحب ساله از مخالفت بزم جمعه و چهار روز را بمعنی فخر است با انصاف و حجم بجا می فرمود  
یا عطف از کتاب بنویسند و در بن بند با وجود الحاق تصحیح نامه بنظر مصنف ساله نرسیده و اما در فی فلک سهل لا طول  
الکلام فیه و انخان صاحب رساله نیز عزم کمال قابلیت فی رسایله فتل **قول** منقول از علماء و تفسیر دعوت الفاظ و  
عبارات ششی اند الخ **اقول** منشا این پریشانی و باعث این تردد و حیرانی نیست مگر عدم فهم احوال کسی که خود از ا

در کتاب  
رسائل  
نویسند



سندی ارد و قصد تحقیق و تطبیق هم نمیدارد از اقوال مستدین این قابل ظاهریست که استعمال لفظ بدعت بدو وجه است  
اول عام یعنی هر چیزی که ماوراء سنت است آنحضرت صلعم است و بعد آنحضرت صلعم حادث شده است مزارع سنت بود یا نه پس  
به این معنی منقسم است و این استعمال از عهد صحابه کرام الی الان مروج است که بهین جهت بر بسیاری از امور خیر و در کتب و شیخ  
بجهت سنت بودن آنها اطلاق بدعت فرموده اند اما مامعنی در شرح صحیح بخاری شریف در باب اقامت فرموده که  
نعمه کل شیء علی غیر مثال سابق و شرعاً احداث مالم یکن الاصل عهد رسول الله صلعم و هیچ علی قسین بدعت ضلالت  
هی التی ذکرنا بدعت حسنه و هی ماراه المسلمون حسنا و لایکون مخالفاً للکتاب السنه او الاثر او الاجماع الخ و طایفه  
قاری و شرح موطن نوشته اصل البدعت ما احداث علی غیر مثال سابق و یطابق فی الشرع علی ما یقابل السنه ای  
مالم یکن فی عهد صلعم ثم منقسم الی الاحکام الخمسه که از کوه الحافظ السیوطی و دیگران و کثیره هم درین باب در آمده  
نکودر میثوند استعمال و هم مخصوص به مومست یعنی امریکه مزارع و مصداق بدعت باشد و مراد در حدیث کل بدعت ضلالت  
حسب اقرا صاحب السال معنی اول نیست پس اعتراضاتیکه بر تقسیم و تفسیر علما و محققین میکند به بوج و بر باد اند که مسیحی تفصیل  
ذلک قوله لکن قول محقق نیست البدعت امر محدث فی الدین لم یثبت من کتاب الله و یری سید المرسلین الخ **اقول**  
مراد از عدم ثبوت ظاهر عدم ثبوت بالوجه الخصوص است برین تقدیر حکم بعدم انقسام اعنی و ترجیح فرعون خویش بر دیگر  
تفاسیر باطل چه ایمنه دین از عهد صحابه کرام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت و انرا عدم ثبوت بالوجه الخصوص  
از کتاب سنت حکم استحسان فرموده اند چنانچه صاحب را که این معنی را معنی شرعی غیر قابل انقسام میداند و در تأیید آن  
بزرع خویش چندی از اشکله و لایکلی می آرد از جمله قول حضرت ابن عمر فرموده صلوة الفجر آوده که آن بدعت است لهذا  
حضرت ابن عمر قایل استحسان آن بدعت و خویش آن محدث است و اگر از عدم ثبوت خروج از عموم شریعت و عزت  
بکتاب سنت مراد داشته باشد پس این استند را که لغو است چه اعنی صرف بدعت سیه و اوق می آید پس قطع نظر از  
مجهل بودن این نزاع لفظی بنیاده بسیار از اشکله که بزرع خود بر آن آید معنی شرعی غیر قابل انقسام مختار خویش آورده  
اطلاق تأکید از آنها ظاهر است قوله ازین حدیث استفاده است که سنت خلفا را را شدین از محدثات اموثیات الخ  
**اقول** از همین حدیث شریف بطمان مذکور علیها عجلیه بنحیه ثابت گردید اعنی که سوا سنت آنحضرت صلعم مستهتر  
خلفا را را شدین را هم اتباع می باید نمود و سنت خلفا را را شدین که درین حدیث شریف بقبایله سنت آنحضرت صلعم  
ارشاد فرموده اند اگر چه حکما و نقل سنت است لاحواله متقابله سنت آنحضرت صلعم اطلاق بدعت و محدث نموده  
خواهند چنانچه حضرت خلفا را را شدین و دیگر صحابه کرام رضی الله عنهم و غیرهم اطلاق فرموده اند از آن جمله اینکه شریانی  
در کشف الغمّه و ایت نموده کان ابوامامه الباهلی رضه یقول حدیثم قیام شهر رمضان لم یکتب علیکم فذموا علی  
ما فعلتم و لا تنزهوا فان الله تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قوله تعالی و ربانیة ابتعدوا کتباها علیهم الا ابتکار



ضموان الله فارغوا حق رعايتها الاله آری ازین حدیث شریف متفاد شده که سنت خلفا و راشدین در محدثات  
امور یا بعضی که مذکور است داخل نیست و مراد از دم محدثات امور دم اموریست که فراعده و معارف و مصالح است باشد پس چیزی که  
از ان در کلامی سنت غلطی پیدا نشود و مستحقنا علماء و دین باشد آنها را محال از محدثات اموریست مذکور خارج است **قول** شیخ طبرانی  
که با نیز موجبات از انراست **الحاق قول** بشکین و الهنت همچنانست اما اعمای علی بن ابی طالب با این کلام زیانست میندانی که  
اسما علیها سبک از امور را که از صحابه کرام مانور اند و انکار جمهور صحابه کرام هم بران ثابت نیست بلکه جمهور امیدین بران  
فرموده اند داخل بدعات ضلالت میکنند از آنجه است زیارت قبول حق ناکار که مروی منقول است از حضرت سیدة النساء  
و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنهما طرفه آنکه از حضرت صدیق نقض خود حدیث صحیح در اینجا از حضرت سر و عالم صلوات  
که نزد جمهور ائمیین هم مست در صحیح مسلم و حدیث طویل از ام المؤمنین منور آورده ثلثت کیفاً قول ام یا رسول الله قال حتی  
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و السیدین و رحیم الله المستقرین منا و المستقرین الحدیث و فتح البکاء در بیان قول حضرت  
صدیق منور آورده روی الماکم سن طریق ابن ابی ملیکه انه را زارت قبر اخیه فقال لها قد نهي النبي صلعم عن ذلك قالت  
نعم ثم امر بها الخ و فتح المثنان آورده که اکثر علماء بیروت و حضرت اند برادران و زنان ابی بکر انصاری ثلثه سوا احمد و از و در وقت  
است پس دیده دو استنه این فعل را و بدعت ضلالت داخل نمودن محض سخاوت است و از آنجه است استماع او و استماع  
و استماع از حضرت جناب مالک تأسیس کند آنجا ببرد وقت حاجت که بخیر پیشتر که رسیدند یا بود یکبار صحابه کرام  
بسیار ثابت است علامه ابن حجر و در غیر علم و بیان استشفاع و استغاثه و توسل بعد از صلوة حاجت نوشته و سن هم استعمل  
السلف بذل العار فی حاجاتهم بعد وفاته صلعم فقد علم عثمان ابن حنیف من لکن ان حاجته عند عثمان منور و اه البطانی الخ  
علامه خفاجی و شرح شفا بعد صلوة الحاجت نوشته و هذا حدیث مسند صحیح و کان ابن حنیف بنوه یعلمونه الناس قد اخرجه  
الحلبی من طرق متقدمة و علم من فیها شیهة بلخ قاضی عیاض و شرحا آورده ان عبد الله ابن عمر رضی عندهما رجلا نقیل ان  
و الناس الیک نزل عنک فلیح یا محمد اه علامه قاری و شرح نوشته ای ضادی با علی سوره و کان رضی الله عنه قصید  
یا لها المحبت فی هذا الاستغاثه الخ علامه خفاجی نوشته و قد رو مشکی لابن عباس غ و ذکره النووی فی اذکاره و روی  
ایضا عن غیره و هذا مما تأیده اهل المدينة الخ و در حدیث القلوب آورده حافظ ابو عبد الله و صحابہ السلام از امیر المؤمنین  
علی ابن ابیطالب رضی الله عنه می آرد که بعد از دفن آنسر و صلعم بر سر اعرابی آمد و خود را بر قبر مبارک انداخت و گفت یا رسول الله  
انچه تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جمله انچه بر ما خوانده انیت و لو انهم اذ علموا انفسهم الاله و من بخود ظلم کرده ام  
و نزد تو آمده تا بر آنست متفاد کنی از قبر شریف ند آمد قد غفر لک الخ و در حدیث استماع بلطی یا سیرل الله استغاثه  
وقت تخطو در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین عمر منور و باز منشر شدن زیارت آنحضرت صلعم و رسانیدن پیام بحضرت  
فاروق منور و مطلق شدن آنحضرت منور بران واقعه که در کتب خلاصه الوفاست منور و غیره از جلال منور و است منور

و مشهور است باطل استناد و استشفاع و استغاثه از آنحضرت صلعم بعد وفات شریف از قول فضل تقریر صحابه کرام ثواب  
 است بلکه بعد صحابه کرام هم کسی از ائمه عظام منکر استناد و استشفاع نشده و کافی علماء و غفیه شافعیه مالکیه حنبلیه و کوفه  
 زیارت قبر مبارک نموده اند که شفاعت و مدد از آنحضرت صلعم سوال کنند البته از این تمثیل نگار آن نقل نموده اند که ائمه  
 محققین از امر و دو فرموده اند امام سبکی و شفا و الاستقام نوشته اعلم انه یجوز بحسن التوسل الاستغاثه و التشفع  
 بالنبی صلعم و جواز ذلك حسن من الاموال المملوئه لكل ذي دين المعروفه من سيرة الانبياء و المرسلين السلف الصالحين  
 و العلماء المرسلين لم ينكر ذلك حدیث ابن الاویان و جواز این تمثیل محکم فی ذلك استبدع ما لم یسبق الیهی سائر الاخصار  
 و بسبب ان نگار این تمثیل الاستغاثه و التوسل قول لم یقله عالم قبله و صاریه بین اهل الاسلام منکر الخ طعنا قوله پس طریق  
 ایشان از محدثات امور نباشد الخ **اقول** البته طریق اصحاب محدثات امور یعنی قسم معلوم یعنی از هم سنت که اتباع آن محتاج  
 اتباع سنت باشد نیست اگر چه یعنی قسم اول از دو قسم بدعت خود صحابه کرام بطلان سنت بودن اطلاق محدث و بدعت فرموده اند  
**قوله** حرج را اصول تقریر است جمیع و اسماء جموع سرفه یا ضافه مفید عموم و استغراق می باشد معلوم شد که نجات و خیریت منوط  
 عموم اصحاب قرنت الخ **اقول** بموجب بیاری از دلایل دیگر احادیث اینقدر البته حق و درست است که اقتدا کدائی  
 صحابی در امر بیکر سبها یا خطا و صریح مزاحم بیکدیگر حدیث آنحضرت صلعم یا مخالفت اتفاق جمهور صحابه کرام و سواد اعظم سرفه  
 باشد نتوان نمود و فتوی بر قول مرجع مخالف سواد اعظم نتوان داد و گو صاحب نقول و خطا اجتهدای معذور باید داشت  
 اما محصر قابلیت اقتدا را جماع و حمل خیریت اصحاب بر عموم جموع و سلب خیریت از افراد آنحضرت بحواله علم اصول نموده  
 قولی است ضعیف و سقیم و کید نیست خیفه عظیم که در آن نجات طایفه خودش پیدا نشده و بحواله علم اصول پدیده داشته  
 تفصیلش انکه برگاه اسماعیلیه بخند بسیار از افعال خیریه و سعایل و مسایل مختلفه بهر باب و جودیت از صحابه کرام عدم  
 مزاحمت کتاب سنت آنحضرت صلعم داخل بدعات ضلالت ساختند و بی باکانه و میدان کفر داشتند که تاخت اهل حق احادیث  
 خیریت صحابه پیش فرمودند حال اعتبار ساله باقتضا بعضی مقتدایان خود بر آن بهت میگمارد که طایفه اسماعیلیه از مضمیق  
 ضلالت بیرون آرند لهذا هر چه در دلش می آید پیغمبر و شعوری سراید و بحواله علم اصول کمال خصولیت خود طاهر می نماید  
 حاصل مطلب اسماعیلیه آنکه عموم و استغراق اجماع و اتفاق را میخواهد پس خیریت که منوط یا صحاب است در همان اتفاق  
 که اتفاق جمیع بر فعل آن ثابت شد غایت الامر آنکه آنچه ثبوت مروج بودنش از اکثر اصحاب با ثبوت سکوت باقیین بلکه  
 احدی بوده باشد آنها بمنزله سیر و خلق جمیع صحاب است پس خیریت بیشتر صحابه آنحضرت صلعم بلا ثبوت اتفاق جموع بودن  
 اتباع آن موجب نجات از نار اند حدیث شریفیه تفاهیت و استدلال باین نقل اجماع درست و نه فقط قول سلمان  
 جموع معروفه تصحیح اهل اصول مفید عموم نباشد و علماء عربیت هم الاضافه کاللام سفیرانید اما التزام عموم استغراق بر  
 اجماع و اتفاق و منوط بودن نجات و خیریت جمیع اصحاب یا اکثر باینکه احدی و باطل بودن استدلال باین اثبات نقل

الاتفاق مجموع که مضمون صاحب رساله و مقتدا یا نشاست هرگز مقررات محققه جمهور را بل اصول عربیت علاقه نمیدارد و چنانچه  
نزد به صورت بنا و ازین عموم بحث شایع کتابت تعلق حکم هر یک فردیت پس متفاد از اتحاد و غیرت هر یک صافی است  
نمیدانی که مستفاد متباد و از قول اهل حق اصحاب البی عدول روایتیه صحابه مقبول علت هر یک صافی است و روایت هر یک از ایشان  
مقبول است و قول مکرر و واحد عدالت و غیرت یکی از ایشان خارج قاطع مان بطرد و مخدول آنکه حقیقت آن کو چیزیکه آنرا  
جمیع اصحاب بالاتفاق یا اکثر اصحاب سکوت با قیمن بدانیکه احد روایت فرموده باقیضا مقبول شود و ضرورتا لالت مجموع این  
قول متفاد و عدالت و قبول و روایت منوط به عموم مجموع و دو شاید که هما علیه بخدایزه برین سور فهم حرج و قدح  
و شریعت عدالت اجله صحابه کرام جایز میدارند با وجودیکه خود را از اولی است می شمارند چنانچه حدیث یا عباد الله عینون را که حضرت  
عقبن بن غزو ان رضی فرمود روایت فرموده اند و ایام است مثل صاحبین حصیدین امام طرانی و امام نووی و غیرهم مجرب و قبول  
داشته اند و علمای ثقات از احسن نوشته اند چنانچه از شرح حصن حصیدین از کار و غیره طایفه است و اینهمه با قطب هما علیه السلام  
در نسخها منسوخه ظفر جلیل سلم داشته بود که در نسخ مطبوعه لکنه و دبی و مبنی موجود من بعد که اسما علیه بخدایزه را بنا بر پاسا  
ملکت نیز نسخ بیان سابق ضروری افتاد و صاحب نسخه نامه کاپو بر تخریف عبارت سابقه همان حدیث تشریف مجرب و  
مقبول بر امر و دو مخالف کلام الله و عامل فاعل آن دستدل بدان را ضال گفته قرار داده و در جوش بیان سلم  
پند بیان نوشته که لایکادی اس حدیث کا عتبه بن غزو ان مجبول الحال عدالت او و تقوی او کا معلوم منین اینتی بلفظه  
النجیث و اینقد هم خیال کرده که تشریح مشهورین حدیث در ذیل شرح انجید میث که مری بروا یا متفاده است و در سند  
بعبر روایات بجمع روایت مجرب و حصین تفصیل و تفریح فرموده اند اگر حضرت رضی الله عنه مجبول الحال میبود و البته  
و شرح انجیدیت بذیل بزرگ و اتحج تخفیر هم می نماید و حالابر اصل سخن میردم که بر استعراق اجماع اتفاق مجموع  
ضروری نیست بلکه حکم استعراق شامل هر فردیت بطور شمول کلی بر اجزایات و مضاد استعراق مثل مضاد و کل است مصاف  
سبوی نمک است علاقه تفاد زالی در طول فرموده الی اصل ان اسم الجنس المعرف باللام اما ان یطلق علی الفلح الحقیقه من غیر نظر  
الی ما صدقت الحقیقه علیه ان المافرد و هو تعریف الجنس الحقیقه و نحوه علم الجنس کما سانه و اما علی حصه منیه نهما و جدا کان او  
انشین با و جماعه و هو العهد الخرجی خود علم الشخص که بد و اما علی حصه منیه و هو العهد الخرجی و مثله الفکره که لعل اما علی کل المافراد  
و هو الاستعراق و مثله کل مضادا الی الفکره الخ و بعد از آن بل الجمع المعانی بلا الاستعراق مثل المافراد کما مثل المعرفه که او کرده امیه  
الاصول الخ و دل علیه الاستعراق و صرح با امیه انتفاصیه فی کل مافرد فی التزیل من هذا التیلیل الخی اعلم غلبت کلمات و علم  
آدم لا سا رکها و احدی جلیب منیر ما می سا رکها کثیر الخ غیر ذلک لک صح بلا خلاف باری العلماء الا زید استماع  
تو کک باری کل جماعت من العلماء الا زید اعلی الاستشاه و المتصل الخ و بعد از آن بلا مجله فالقول ان الجمع یفیه خلق الکلم  
بره انرا و متباد کان او منضیا ما قرره الامیه و شهد به الاستعمال الخ با جمله برای عموم استعراق تعلق حکم جمیع

مجموع و اتفاق جمیع ضروری و لازم نیست تا که غیرتفاوت از صحابه کرام از مضمون احادیث ثابت نشود و منوط با جماع  
مجموع گردد و سببی ندکند که یاده تفصیل انشاء الله تعالی علاوه برین همه حدیث یا بهم اقتدیتم اهتدیتم که از مسلمات  
مستندات اصول فروع طائیفه اسماعیلیه که بعضی علماء را در آن کلام هم باشد بیخ و بن اسماعیلیه را میکند و ادعای  
خاصه ایشان را که بر افعال ماثوره از صحابه کرام با وجود عدم مزاحمت سنت اطلاق ضلالت می نمایند مردود میباشد  
**قوله** متبادر از سیرت قوم راجع رسم انقوم بود **الخ** **اقول** ما اثر مذکور تسکون است قطعتم من خلاقم و سیرهم فانه علی  
المتقیم مقام جمیع حجج متفقین انقسام احادیث بر احادیث پس بموجب این قول جواز تسکین سیرت هر صحابی و بودن هر یکی از آنها  
بر هدایت نبوت رسیده پس اسماعیلیه بخدیجه را چه مفید گردیده **قوله** ما سائل قیاسیه الی آخره **اقول** اولاً تقدیر بودن  
مجموع عدم فعل بلکه عدم نقل امری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه معتقد اسماعیلیه سائل قیاسیه در  
اجماعیه به اعلی بدعت مذکور شده اند استثنای آن معنی ندارد چه هرگاه حرمت امر از شرع شریف ثابت گردید یا قیاس  
و اجماع را حکم حلت آن و زیادت بر شارع کی میتواند رسیده و نه بموجب تقاریر اسماعیلیه بل قیاس و اجماع را حصول شبه  
شیخ شریعت اقرار باید نمود که در هر جا همین تقریر را پیش میکنند و ثانیاً بر تقدیر تسلیم تماثل تقریب صبر رساله که بسیار  
این سائل قیاسیه تمهیدین را داخل بدعات شرعی میکنند و بر آن تأکید خود ذکر آن می نماید لغویت بیان پریشان از سیر  
می تواند دریافت **قوله** اما تقیید سائل قیاسیه اجماعیه تمهیدین **الخ** **اقول** تقریر و تحقیق مستندین صاحب رساله  
که بدعت حسنه غیر محدود است و مدار حکم بآن بر عدم مزاحمت سنت و اندراج دعویات شریعت و تقصیر نیست غیر و برکت  
پس باین امر حصول شرایط اجتهاد ضروری نیست این را قیاس و اطلاع نتوان گفت بلکه بر حکم عموماً اقوال خارج تمهیدین  
بر افراد جزئی آنها همچنان هم احکام از آنها ظاهر و غیر هم تخصیص تمهیدین نیست علامه طحطاوی در بحث اثبات نیست ذکر تشبیه  
در هدایت کل کتابها بطور اختصار منع نموده فاقیل استنباط احکام الشرعی من الاوله انما هو منصب المجتهد و دریل جوابش گفته  
و اما فهم الاحکام من خواص الظاهر و النصوص المنطوقه فی تصایر بل اقلیدر علیه العلماء الاعم من **الخ** علامه شامی در بحث جواز دفع  
اصوات علیه برین بقصد تبلیغ و منفعت بودن زیادت دفع صلیح یا طهارت نفایط بکلام نوشته و نیست کان مناظره انصاف  
عندهما کون اللفظ اذیه یعنی لیس من اعمال الصلوة کان ذلک قاعده کلیه یدرج تحتها افراد جزئیة منها سلتان نه  
او لا شک ان اذالم مقصد انذکر لیل لغ فی الصلاح لایل تحریر النعم و الاعجاب بذلک کیون قد افاد به منی لیس من اعمال الصلوة  
ولا کیون ذلک من القیاس بل یو تصریح بما تضمنه کلام المجتهد اول علیه لانه المساواة **الخ** از همین سبب که کافیه علماء  
مستندین صاحب رساله با وجود عدم دعوی اجتهاد و عدم تخصیص تمهیدین در بسیار از امور مخصوصه بطرح بودن آنها از افراد  
استحسان عامه نه مزاحم بودن آنها بلکه امتحان حکم استحسان فرموده اند بالجمله حکم استحسان مستحسان مخصوصه بشرط عدم مزاحمت  
و مخالفت کافیه علماء و ائمه برین از غیر تمهیدین فرموده آمده اند اگر چه موافق نه اسماعیلیه برین هم علماء کرام ضال گمراه باشند



الجماعة على صلوة الغدوا انها يعلمون لكنهما يسهلان على الناس رواه سعيد بن منصور والحاظ الطحاوي الخ ونيز در ان  
 وبيان اثبات الويت انحراف مصلحي از جانبين قبل نوشته دماقي الصحيحين وغير بيان حديث ابن مسعود رض قال لا تجل  
 احدكم للشيطان شيئا من صلوة يرى ان حقاً عليه ان لا ينصرف الا من يحسنه لقد رت رسول الله صلى الله عليه وسلم كثير انصرف عن سياره  
 لا يبارضن لك ان لا يسهلوا ذلك لئلا يسهلوا للتيان واعتباره به يوم اداين مسود رض فانه انما يسهل عن ان يرك  
 الانصراف عن اليمين حقاً لا يجوز غيره الخ ورواه ابن بيان اذان ثالث جمعة كما از حدثات حضرت عثمان نعم است نوشته  
 ابن عمر رض انه قال لا اذان الا اذان يوم الجمعة بدعة فيحل ان يكون قال لك على سبيل الاحتياط ان يكون اراد انه لم يكن  
 في زمنه عليه الصلوة والسلام لان كل ما لم يكن في زمنه صلوة سمي بدعة لكن منها ما يكون حسناً ومنها ما يكون غير ذلك الخ وانه  
 مقام حال استدلال بديكر انما حضرت ابن عمر رض ابن مسعود وغيرهما رض الله تعالى عنهما بايديهم ما برز ايات تعميم لغرض بيكر  
 روايت ديگر هم نموده ميشود تا معلوم گردد كه ايراد چه در آيا و بحت بدعت شرعية كه نزار او مفسد ضلالت است كمال جهالت  
 قوله روى عن مجاهد قال قلت لسعيد بن عبد الله بن عمر سجدة اذان فيه نشوب للذنون الخ اقول مل على قارى شرح  
 امام محمد فرموده روى الترمذى وابن ماجه من حديث ابى ايلي عن ابي لالا قال ابنى رسول صلوات الله على الانبى في شي من الصلوة  
 الا في الفجر ولذا قال اصحابنا المتقدمون ان التشويب كره في غير الفجر الا با يوسف فانه لم يكره في حق امر او زمانه لا  
 باسور المسلمين قال اصحابنا المتأخرون انه حسن في كل صلوة الخ پس اول الاحتياط حضرت ابن عمر رض عنه بخصوص امر كه يطاهر  
 مزاحم و مخالف كذا في حديث شريف بان مويد مذهب طائفة اسماعيلية كه بنا بران هرگز امر كه سنت با وجود عدم مزاحمت  
 و مخالفت كذا في حكم شارع و با وجود استحسان بديكرين موجب ضلالت بلكه مثل شك في غل انداز اصل ايمان اعتقاد نموده آيد پس  
 باستدلال اين اثر ابن عمر رض خورسند گردان و از استحسانى بنا بر بديكرين الله تعالى عنه بسيار امور را با وجود اطلاق بدعت  
 و اقرار عدم ثبوت از سنت چشم پوشيدن محض سخاوت است و از هر قبل است و ديگر بسيار از آثار كه انكار محبتى بحليليه است  
 خود امرى را بحليل از مزارعت كذا في مخصوص محمد شوى و طائفة مخالفت كذا في سنت ما نوره اسماعيلية و در اثبات عقيدة  
 مختصة شان عقيدت و ثانياً در خصوص معنى مسلك تشويب هم هرگاه بسيار از آيد دين حكم استحسان فرموده اند پس حكم  
 بدعت شرعية چنانكه اسماعيلية بجا نموده اند بران جارى نمودن مردود است قوله ان ابن عمر رض الله تعالى عنهما الى الهم فاجزهم  
 انها بدعة الخ اقول از اين فرهم تا مذكور عقيدة اسماعيلية ثابت نيت اولاً كه حضرت ابن عمر رض در بيان امر كه ديكران از  
 سنت ميدانستند نبودن آن امر خاص تعليم فرمودند آنكه عموماً و كليته بر امر كه سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت  
 و با وجود دخول در عموماً و مندوبات حكم لزوم ضلالت فرموده باشند و ثانياً در خصوص اين امر هم هرگاه كه در مذهب  
 امام شافعى و ديگر بسيار از صحابه تابعين مذنب و نيت آن ثابت است پس بر ترك اين فعل بلكه بر تائيد نيت آن  
 حكمى كه اسماعيلية بر ترك بدعت شرعية لازم نموده اند تصور نمودن محض سخاوت است و استدلال بقول حضرت ابن عمر رض

برای تأیید اسماعیلیه بودن معتنی بر ماقت است و سلف السعادت گفته اند این حرم میگوید فرض است این اصطلاح مصلحتی تا اگر این  
 خفتن میان سنت و فرض ترک کند فرض نماز وی باطل باشد و بعضی از علماء در حضرت این مذہب یک محل تصنیف کرده اند  
 و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قایل اند و جماعتی از علماء دیگر است آن قایل اند از ابدعت شمارند و جماعه طریقتیست  
 توسط اختیار کرده اند و باستجاب قایل شده اند الخ **قوله** قال فی القوت الذی کان یفعل ان س فی عصره انه بدعت الخ  
**اقول** اما لکه افعال صلوٰۃ و بیعت آن اصل در آن توقیف و تحدید است پس اگر بر او حال امر بطریقت و نماز با وجود عدم  
 ثبوت آن در آن موضع از سنت انکاری حسب فهم مجتهد کسب کنیم مراحمت بیعت محدوده نموده آید و بد مذہب طایفه اسماعیلیه  
 نیست که در هر امر محدود و مقید بقیود نباشد با وجود عدم مراحمت بفعل شارع حکم از عدم ضلالت بطور اسماعیلیه نموده آید  
 و تأیید و خصوصاً این امر حکم بدعت شرعی بودن تفسیر مختار صاحب را به صحیح نیست چه در مذہب امام مالک امام شافعی و  
 سبک از صحابه تابعین عدم کراست آن ثابت پس بر مرکب آن بالخصوص هم حکمی که اسماعیلیه را بدعت شرعی لازم کرده اند  
 باطل است **قوله** عن علی رضی الله عنه انه خرج الی المصلی فرای قوما یصلون الخ **اقول** اما لکه در حدیث منع و نهی را  
 معارض است آنچه سبک را از مفسر و فقها در باب عدم نهی و منع از حضرت دی رضی الله عنه روایات در کتب خود آورده اند  
 و تفسیر کبیر آورده عن علی رضی الله عنه انه را فی المصلی اوانا یصلون فقال انما را است رسول الله صلعم یفعل فک ففعل  
 الا نهنا هم فقال اشئنی ان ادخل تحت قوله را است الا نهی عبدی اذا صلی الخ و ثانیاً درین امر و سلف چنان بوده است  
 بعضی از پیروان از صحابه تابعین عادت بخواندن نماز تطوع قبل از عید میداشتند و جایز نمیدادند و بعضی دیگر برای اظهار  
 اینکه کسی را سنت ندانند ترک می نمودند و بعضی دیگر حسب احتیاج خود قایل کراست متنزیه می نمودند که تفصیلش در شرح  
 امام مالک علیا الرحمة باید دید و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابه انهم کانوا استقیعون قبل صلوٰۃ العید الخ و  
 وقطع نظر ازین سبب از نفس روایات اثر حضرت علی رضی الله تعالی عنه که مشغول بودن مردمان باین فعل بلفظ قوم و اقوام  
 ثابت است و مردمان نبودند و در آن زمان غیر صحابه تابعین پس سائل فرعیاً چنانچه در آنکه در آن ایام دین از صحابه تابعین دیگر  
 مجتهدین بدلائل شرعی حسب احتیاجات خود اختلافها دارند و اصل بدعت شرعی که از آن خصوصاً در ضلالت میگوید گردانیدن  
 و در آن تأیید اسماعیلیه و علی رضی الله تعالی عنه باطل از ضلالت عاقل که بین ما فی راه سبک را از سبک بودن ده در شرح مقاصد بعد از  
 ما زید و اشعری گفته و المحققین بر این التفیقین لما یصل حدیثاً الاخر الی البعده و الضلاله خلافاً للمطبلین حتی ریما یصلوا الا  
 فی الفروع ایضا بدعت و ضلاله کالقول بحل شرک التسمیه عدا و عدم نقص الوضوء یا لای ریح بلین کجوا الخ جدید و الاولی  
 و الصلوٰۃ بدون الفاتحه لا یعرفون ان البدعه المذمومه هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابه و التابعین  
 و لا دل علی الدلیل الشرعی الخ و بنقیض فایده دیگر هم ذکر کردن ضرورت و آن اینکه سائل فرعیاً چنانچه در آنکه در آن ایام دین را که آنحضرت  
 از روایت و مطالب احادیث و مقاصد شارع اخذ نموده حکم جواز فرموده اند بسیار از نادانان از ما فی خود مرت الفاعل که



حدیث دیده و از دیگر احادیث بلکه مقصد همان حدیث چشم پوشیده حکم آید بدین و مخالف شریعت و منافی سنت قرار پیدا کند  
و اختلاف ایضا البته است که صریح حجت است هم بطریق ضلالت می نمایند تا بعلیل تخلفات را ضلالین و بدعتین بگویند و اینست  
اینهمه فراغات جهالت است پس در اینجا برای تنبیه بر روایت یک حدیث کفایت میکند امام محمد اسماعیل بخاری علیه الرحمه در صحیح خود روایت  
فرموده حدثننا عبداللہ بن محمد بن اسماء قال حدثننا جریر بن عوف عن ابن عمر قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلح من الاخر الا بالصلح العصر  
الانی فی قرطیة فادرك بعضہم العصر فی الطريق وقال بعضہم لا یصلح حتی یاتوا وقال بعضہم لا یصلح لم یرونا ذلک فذکر ذلک  
للنبی صلی اللہ علیہ وسلم فاحداهم الحدیث **قولہ** ہذا ما اخریہ البخاری عن ابی بکر الصدیق الخ **اقول** ازین ہر دو حدیث ہم چگونه بد  
اسماعیلیہ ثابت نگردیدہ بلکه بطلان مذہب اسماعیلیہ ثبوت رسیده کہ از جواب حضرت عمر و حضرت حدیق اگر در تعلیم حضرت زید  
ثابت شد کہ عدم فعل حضرت صلوم امریہم عدم جواز آن است و بیرونش نیست و امریکہ خیر باشد فعل آن بقصد خیر اگر حضرت  
صلوم مکرده باشد حرام نیست باقی ماند اطلاق لفظ بدعت پس بر پایه شیعہ صحیح بخاری مطبوعہ مطبعہ علی از ملت نوشته **قولہ**  
ہذا و انشد فیہ انہ بدعت حسنہ من البدع ما ہو واجب منہ ما ہو تحلیل الخ و از طبعی آورده فیما شاران من الیدع ما حسن  
و خیر الخ **قولہ** عن جنس برجام قال کنت مع ابن عمر الخ **اقول** بدین از حضرت ابن عمر منہ اصلا مذکور نیست کہ  
سواء در کتب و سفر تطوع خواب نموده گمراه خواهد شد تا اسماعیلیہ عقیدہ باشد بلکه در اسنیہ صحیح بخاری مطبوعہ دہلی آورده  
قال اللہ عزوجل اختلفنا بل العلم بعد النبی صلی اللہ علیہ وسلم فرای بعض اصحاب النبی ان یطیوع الرجل فی السفر ویقول الحمد و احق و لم یطایف  
سبل بل العلم ان سلیم قبلہا و لا بعدہا و معنی لم یطیوع فی السفر قبول الرخصت و من طایف فله فی ذلک فضل کثیر و ہو قول اکثر  
اہل العلم بخیار و ان الطیوع فی السفر الخ بلکه در شکوہ شریفہ روایت کرده عن نافع قال قال عبداللہ بن عمر کان یری ابنہ علیہ  
یسفل فی السفر و لا ینکر علیہ و اہ مالک بالجملہ آوردن اینگونه آثار فرعی در بحث بدعت شریعی از کمال فہمی است **قولہ** روایا فقیہ  
نیز تا بدین تفسیر میکنند الخ **اقول** قطع نظر از عدم دوق بر حجت نقل طایفہ اسماعیلیہ کفایت و خدمت شما نشان است اولاً  
روایاتی کہ آنحضرت در سبیل خود آورده اند از ان احوال برگز تا بدین تفسیر قبول نشان حاصل میگردد و چه بعضی احوال دلیل بر است  
و بدعت عدم نقل از جناب سرور کائنات و صحابہ کرام و تابعین عظام متوہم میگردد و وظاہر است کہ بر تقدیر تسلیم آن روایا و تا است  
تقریباً چنانست شیخ تابعین دیگر معتقدین البته ضلالت خوانند و از بعضی روایا عدم نقل از جناب صلعم و اصحاب رضی اللہ عنہم  
دلیل بدعت بودن طایف میگردد کہ برین تقدیر سخنان تابعین ہم بدعت نشدند و از بعضی احوال آورده و دلیل برین طایفہ منہو میگردد  
کہ بخود عدم نقل از جناب رسالت اب صلعم دلیل بدعت بودن است برین تقدیر سخنان صحابہ کرام ہم در اصل بدعت شریعی نمیشود کہ  
و در اصل است بل برین سبب احوال بر نشان تا سید خود نمیدانند جنس سخنان است چنان احوال صریح مخالف تحقیق تفسیر اخبار صحابہ است  
و تا نیا از حکم بعضی علماء بر کبر است امر در کہ امی سکا جز بنیہ علی اصل عقیدہ مختصر نہ اسماعیلیہ کہ صاحب را دعاء اجماع بر آن آورده  
چگونہ ثابت شود علی الخصوص قضیہ کہ اکثر محدثین صحابہ را در کتب متعددہ مشہورہ بر یکسان از سہاں مورد مذکورہ و امثال آن

بجهت دخول اندراج و در عموماً شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت سنت با وجود اطلاق بدعت و عدم نقل از سنت  
 بلکه با وجود عدم نقل از صحابه تابعین و تبع تابعین حکم با حسن ان و صحابه نبوده **قول** بر تقسیم انقسام بدعت لازم نیاید  
**الخ اقول** باطل محض است چه امور را که صاحب را درین تفسیر سنج میگرداند صحابه کرام و دیگران که اعلام با وجود اطلاق بدعت  
 حسن و خوب فرموده اند **قول** لهذا قایلین تقسیم بدعت تفسیر بدعت مذموم بهین مفاد کرده اند **الخ اقول** صاحب را که تفسیر  
 لفظ ثبوت آورده حدیثی بخشد مفاد از آن ثبوت مخصوص بدلیل مخالفت و قایلین تقسیم بدعت و تفسیر بدعت مذموم نفی ثبوت عام  
 معتبر داشته اند و نیز لازم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت عموم عقیده اند چنانچه صاحب خود از این حجره بلی باقی ازین آورده  
 ما اشد علی خلاف امر الشارع و دلیل الحاصل العام الخ حجة الامام در احیاء العلوم آورده انما البدعة المذمومة ما تصادم السنة النبویة  
 او حکایه لفظی الی تفسیر الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده الخ انما تندر تحت مختص الشریع فی بدعت مسته و الخ  
 ما تندر تحت مستخرج فی الشریع فی بدعت مسته الخ از حدیثی که گویا تفسیر بدعت از اقوال شان ظاهر است از عهد صحابه کرام علی  
 هذه الاماکن بسیار از امور را که حسب تفسیر صاحب را در تفسیر بدعت شرعی ندانند با وجود اطلاق بدعت حسن فرموده اند **قول**  
 منکر تفسیر چنین محدث را بدعت ننگین **الخ اقول** که بحضرت قطع نظر از تفسیر شما دیگر علماء اعلام درین صفحه کجاء علماء این  
 حجره و ملا علی قاری نموده بر اهل علم غفرت که اینها بسیار از امور را بدعت حسن میگویند که از جمله است اتمام محاسن که حضرت را  
 و ادوا انواع عبادت و محبت اظهار فکر نموده ایم و لا بد با ستاد معبد منکرین ابطال آن مستحکم مینمایند بطریقه علی الاطلاق سلطان حمله  
 مستحکم انحراف بر تقدیر تمامیت خواهد گردید پس این ادعا که چنین محدث را قایلین تقسیم همان محدث را بدعت حسن میگویند منکرین  
 بدعت ننگین بلکه داخل سنت میدارند بطلان ثبوت رسید **قول** از اینجا مستخرج شد که محشی که بدلیل از دلائل شرعی ثابت نباشد  
 بالا جملة بدعت حسن نبوده **الخ اقول** از اقبل ثبوت رسیده که صحابه کرام و غیر هم بسیار از امور را بدعت حسن فرموده اند با وجودیکه  
 صاحب را آن امور را داخل معنی ختم و میگردانند و معنی ثبوت و عدم ثبوت که حکم حسن و قبح مفرع بر آن است احصا رساله را با ما  
 درین خلاف شقاق است ادعا و اجماع و اتفاق چنین دارد **قول** نزاع و تقسیم بدعت و نفی تقسیم آن صرف لفظی باشد **الخ اقول**  
 بر ندینایه طایفه اما عید که ما را است آنحضرت صلعم را بدعت شرعیه مستقیم قرار میدهند و بسیار از امور را با وجودیکه صحابه کرام  
 و مجتهدین عظام را بدعت حسن شمرده اند و امثال آن وارد میکنند و با استدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم علی الاطلاق  
 حکم ضلالت لازم می نمایند صریح نزاع حقیقی است تا آنکه حکم جلال اندازی اصل ایمان مثل شرک بدعتا حسنیه جاری سازند و ثانیاً  
 بر ندین ختم صاحب را که عدم نقل بلکه عدم فعل آنحضرت صلعم بلکه عدم فعل صحابه هم دلیل مخالفت نمی توانست اما معبد اسراف و بی نظافت  
 نزاع لفظی نمیتواند نبیند و وجه اولاً تحقیق قایلین تقسیم بدعت حسن را غیر محدود میدانند بدلیل حدیث شریف چنانکه از مستندین صاحب  
 رساله نقل نموده خواهد شد و ثانیاً حکم بدعت حسن را منحصر موقوف بر قیاس و اجتهاد و مجتهدین بقید تفسیرشان ندانند که اگر ترجیح  
 و ثلثاً برین تقدیر می بایست که امور که تفسیر و تفسیر صاحب رساله داخل بدعت شرعی نبوده اند بالا جماع مذموم قبح ضلالت نبوده

چنانکه ادعای اوست حالانکه بر هیچ امور صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام یا وجود اطلاق بدعت تصریح حکم استحسان  
فرموده اند **قول** حسن تفسیریکه بر وجه تقسیم نیست **الح** **اقول** بر ادلی الالباب مخفی نیست که صاحب رساله بکناره فهم سنی  
باز و صحرای جهالت آورده گردیده هرگاه حسب فهم او مابین اهل تفسیرین نزاع حقیقی نیست پس حکم به تفرقه حکم صریح  
و صحت و بطلان چه معنی دارد علاوه بر این احتمال اطلاق بدعت از صحابه کرام و تابعین عظام و دیگر مجتهدین اعلام  
بر اموریکه مخصوص به ایشان نیست نبوده اند منتهی ایشان حکم با استحسان آنها فرموده اند و نیز تقسیم بدعت بظواهر احکام نیست  
که از ائمه مجتهدین نقول است کافیت بر احسن تفسیریکه بر وجه تقسیم است باقی ماندانکه اطلاق بدعت بمعنی لغوی باشد  
پس مخفی نیست که اطلاق بدعت بطریقت بر خصوص سنت هم میتوان نمود با وجودیکه آنحضرات نفیس سن آنحضرت اطلاق  
مخفی فرمودند بلکه و مقابلان با وجود استحسان اطلاق این لفظ نمودند پس ظاهر گردد که این معنی خاص لغوی نیست بلکه  
صلعم که مورد تقسیم است البته معنی اصطلاحی اهل شرع است نه لغوی که لا یخفی علی اهل التحقيق **قول** صحت انتاج کلام **الح**  
**اقول** ایضا پس سنت که بر وجه تقیدات و تخصیصات دیگر احادیث تقسیم نموده اند و تفسیر بطوری نموده اند که مورد تقسیم گردد  
بر این تقدیر هم انتاج باطل نمیشود الزام بطلان ضمون حدیث بر ائمه دین نهادن متنبی است بر ندیدن کلام شان و نفی شدن  
مرام شان معنی فقره اول اینکه هر محدث یعنی امریکه مزاحم سنت باشد بدعت سیمیه و معنی فقره ثانیه اینکه هر بدعت سیمیه است  
است شیخ عبدالحق و شرح سفر السعادت و شرح حدیث مذکور نوشته و بر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و منکران باشد  
که ای است **الح** ملا علی قاری و در مقام آورده قال فی الازمان کل بدعة ای سیه ضلالة لقوله صلعم سن فی الاسلام  
سینه حشنة فلاحه و اجر سن علی بها **الح** اگر تا کین تقسیم هر محدث مخالف سنت را بدعت سیمیه و هر بدعت سیمیه ضلالت  
نمی گفتند تا البته این الزام بر کلام آن ائمه اعلام از مجتهدین عظام و غیرهم میتوان نهاد و بدونه هیچ خطا لغوی  
ماندند و اصطلاحات و اختلاف عبارات و استعمال الفاظ بحد معنی پس بر پایه کتب شرعی خوب است که است که اگر از ادیان  
و اعتراض بر آن کار باطلان مناسبت شعار است **قول** که تدبیر چون تقسیم بدعت امر غیر مستحب است لهذا اکابر علماء و صلحا  
باجتناب بدعت و محدث **الح** **اقول** این تدبیر عجیب تعلیل است تدبیر خویش قطع نظر از آنکه استعمال لفظ بدعت  
بر قسم خاص منافی تقسیم معنی عام نیست همچونیکه ازین حکم اکابر علماء و صلحا تقسیم بدعت امر غیر محمود و شود و حکم به آن اکابر علماء  
و صلحا بلکه سلف خلف آنها بجز آن بلکه استخوان بسیار از امور یا وجود اطلاق محدث و بدعت مردود شود و قول امام شافعی  
که نقل کرده بیدیه که مانع بهقی و امام نووی و علاء بن جوهر غیرهم از امام شافعی روایت نموده اند قال فی الله تعالی  
المحدثات من الامور ضلالت احدیها ما أحدث مما یخالف کتابا او سنة او اثر او اجماعا فهدی البدعة الضلالة و الاثر  
ما أحدث من غیر الاصل او احسن منه و هی غیر مذمومة و یحیی قوله امامنا الاظم که ذکر کرده و سواد ما مطبوعه خود بیدیه که  
از کافی در سکه تعریف از حضرت امام اعظم نقل آورده اند لیس سینه و انما هو محدث احداثه الناس من عمل با و یحیی

غنیه که آورده برسد که در همان غنیه الطالین گفته و منعی لایم ان لایدخل فی الصلوة و لایکبر حتی یزوی الامامة بقلبه  
وان تلفظ بذک لبانه کان احسن الخ حال دریافت نماید که تلفظ نیت بزبان بزمی مقتدایان او شرعاً بدعت است یا نه و نیز  
مقتدایان او برخل بدعت چه حکم نموده اند فضلا عن احتسابها و اعتقاد جوازها بطا خلاصه هار سال که مانع تطویل است بر همین قدر  
اكتفا فت اگر احوال ائمه دین و دین یاب جمع نمایم کتابی از بس ضخیم مرتب گردد و کثیرین احوال هم مشهور فی میان کما سطور قوله  
در ابتدا نامه سابعه گردیده و اول موجود و مختصر آن از ملوک شاه اربل شده و از رعایا عربین محمد بوده الخ اقول ان کلام صاحب  
سپهر شاهی غیره آنچه نوشته سپهر شاهی که اول یکم در وصل این فعل که شیخ عربین محمد ملا بوده و از ملوک و لاشاه اربل ابتدا  
بشیخ نموده برین قرار صاحب الازین قدر دعوی حصار سال مشهور نرسیده قوله یکم از علماء دران زمان بتا یک شاه و دین علی  
بر خاسته الخ اقول که تصنیف ساله دران زمان صرف این وجه نموده باشد اما یک شاه و دین علی از علماء مقصود این وجه  
و سیرت نامه آورده و قد انشئ علیه الامیته منهم الحافظ ابو شایخ النودی و قال مثل هذا حسن ینبذ لشکر فاعله و شیخی علیه الخ  
و حافظ سیوطی در سال خود آورده حضرت ه العلاء الصالحون من غیر یکم الخ قوله منق شاه اربل الخ اقول و لا بر حید  
بشهادت مستنیدین حصار سال مثل حافظ سیوطی و غیره صلاته و علم و عدالت شاه اربل ثابت میدوان نمود اما فوت تطویل ساله  
بسط این بحث مقصود چه عدالت و جلالت مستند و معتد بودن اکابر علماء کاطین اولیا و صالحین این نعمت محمد بن محمد علی السمر  
مخاض برکات منازل فرموده اند کافی و وافق است بر اثبات اصل مقصود شوال امام جزیری شیخ عربین محمد سیوطی و ابو ذرعه عراقی و  
حافظ عسکری و حافظ سیوطی و امام حلبی و علامه ابن حجر کمالی و طاعی قاری و شیخ عبد الحق و بلوی و غیر هم جمع عقیده که نام برده و حد  
سطور اگر صاحب الازین حضرت سید دیگر سلف و خلف را نیز که جمله عترتین اسلام و نقله شرع حضرت سید الانام صلعم اند  
و سنجایان علی و دیگر بدعات حسنه فاسق و مبتدع و گمراه بلکه عقیده عامه طایفه خارج از اصل ایمان شمارند تا برین تقدیر از شیخ  
روایت یکم از روایات دست بردار و ثانیاً از استعمال غناء و غیره علی الاطلاق خبر حکم منق قطعی شاه اربل خود و وافق تحقیق  
مستنیدین و تار ساله غیر هیچ است همانا المسایل در جواب الیزم غناء موجود و از آلات لمورد اموی که در غیر شعور جایز و مباح از امام  
نزد قبر دارند و داخل کرده و شاه عبدالعزیز صلیا و جواب الالات عشره نوشته در استماع جماع غناء مجوز و از طای و درند سبب ضعیف و در  
مختلف آمده است که جایز است و احادیث کثیره موبد این روایا اند الخ و شاه ولی الله در کتب و حدیث و حجج باله و فیه و فخر  
وقت سه و سبب نوشته و علامه شامی و حاکم و غیره در حدیث و کتب باحت ضرب ثبوت بر آئینه نوشته و هذا فیض الله الالهوت محبت  
بعینها بل یقید اللهونها الامام سماعها و التثقل بها و به نشر الاضافه الاتی ان ضربت کمال الله بعینها حل اارة و حریم خری با  
احیة و الامور بقاصده و فیه دلیل سادات الصوفیه الذین یقیدون سماعها اموا سم اعلم بها فایا و المعتزین لا کما کمال  
بحرم یکتیم فانهم الساده الاخیار قوله قال بن خلکان الخ اقول اثبات او مافق شاه اربل از تاریخ بن خلکان محض است و این  
اول قدر حال سلطان بطر مختصر از همان تاریخ ابن خلکان بایشینده آما سیه نقد کان فی فعل الخیر غیر علم پس ان اعدا فی فعل

فی ذلك ما فعله لم يكن شيء في الدنيا احب اليه من الصدقة وكان له كل يوم قنطار من مئة قنطار على الحاجج وكان في بني ربيعة  
 خانقايا للزينة والعيان كان ياتهم فبقيت على الحاجج بنى مدته تزيينها فيها القرنين من الشافعية الحنفية وكان يسكنه  
 وفتين جماعة على بلاد الساحل ليقفك بها اسرا المسلمين من ابدى الكفار وكان يقضي كل منته سبيل الحاجج هو اول من جرى الماء الى جبل  
 عرفات ليلة التوفد الى وادي حجاز ووجدوا دويك حفاة ووثقة وكونت قصيت في تعداد محاسن لطال الكتاب في شهرة معروف  
 غنية عن الاطالة لما بقي ما ذكر حرف ساج غفيا على ان يكون ان فرموده بعمل السرا ولم يكن له لذة سوى السرا فانه كان لا يتعاطى المعراج  
 اگر صاحب له را از ديانت سرود کار می بود و حال اثبات منقسط سلطان بقاضی القضاة علامه ابن نکان بنی نمود فقیر میگوید که از  
 غنا و سماع و لهو و لعب و شکر غازیان که کلمات بطول غیره میکند خرم منقسط نمودن باطل محض است و این در حقیقت اظهار  
 قوت و شوکت بصورت لشکر اسلام است و لهو و لعب و غنا و سماع از احادیث صحیحیه ثابت است از اینهاست که ملا علی قاری در کتاب  
 نوشته قال النور اجازت الصحابة غنا و العزیز فی دنیا و آخره و فعله بحضرة مسلم و بعده و شبهه لیسح احتمى هذا القائل بكونه  
 الغنا الى آخره قطع نظر از بهرین و ان حقا رساله انقدر انصاف نماید که قاضی القضاة علامه ابن نکان قابل تصف بود سلطان  
 بحاشی غریبی تا قابل انصافان بفسق و امور منکره باطله و اهل ابن نکان براه اثبات قبایح و ذمایم سلطان بطلانش از این  
 ظاهر است و عیان قوله و حرمت غنا الخ **اقول** او را این تطویل برین مقام محض لا طائل است و نایا از قول سابق بقرین  
 که حکم خرم منقسط علی الاطلاق نمودن حسب تحقیق مستندین صنادید رساله باطل است غایت بحث بقرین است که نزد محققین غریب غنا  
 سماع لهو و دست نیت ابرار باطنی بیک حکم منقسط و ضالالت هم در مسئله اختلاف در دست نیت و دیگر اینکه بنام جمیع الغنی  
 و غیره آورده الغنا و سماع الملاهی ضرب البزازیر و الرخص كلها حرام و تحلیها کافران **اقول** معلوم نیست که موافق دین و یا  
 مستند خویش در حق شیخ المشایخ خود این خرم طایری هم این حکم کفر یا تبذیر و تفسیق غنایت میفرماید یا نه **قوله** اما این جمیع  
 الخ **اقول** تطویل کلام درین مقام هم خارج از اصل بحث است اولاً استحسان عمل مجالس ذکر مبارک بر این وجه غیر مقصود است  
 بلکه از دیگر اکابر ایه سلام و اولیاء کرام و فقها و محدثین عظام هم معروف و مشهور است و دوم بسیار از اکابر محدثین نقیذین  
 این وجه در علوم حدیث و غیره و بدویش از اعیان علماء کرام و اخذ دیگر علماء کرام حدیث را از او و غیر ذلک من القضاة و الجلیة  
 نیز بیان نموده اند و توثیق دی فرموده اند از آنجا ماضی و حال سیر و طی و رخصته الوعاة تبصره فرموده عمر بن الحسن بن محمد بن  
 بن فرغ بن حسیه الکلبی لاندسی الى خط ابو الخطا کلان من اعیان العلماء و مشاییر القضاة مستقلا علم الحدیث و ما يتعلق  
 عارفا بالحدیث و اللغة و ایام العرب شوارح الحدیث و حل له حدیث عنه ابن الصلابة غیر الخ و اگر بعضی مهتاج تاریخ حکایا خرج آورده اند  
 و دیگران بحواله ببرد اختصار علامه تمسک در کتاب فیه الطبیب عن غصن لاندس الریثیه از آنجا که بود و حافظ ابو الحسن از کتاب محمد بن  
 و حفاظات بیان کرده نوشته و تکلیف جماعه فیما ذکره ابن النجار و قدره اجل مما ذکره قدری محمداً الله باله من بعد الشاه الوفا  
 و خراسان کلن کتب طایفه الحدیث و سمع من ابن کمال بن بغداد من ابی الفریق ابن الجوزی و باصبعها من ابی جعفر الیه و لا و حصل



مستدوات مخصوصه علماء کالمین گوار مجتهدین متفحصین آن ثابت نباشد و در مختار و کحیف مناز برای عموم مراضی نوشته  
 و منه العار برفع الطاعون قول ابن حجر بدعتی حسته و کل طاعون و بار الخ علامه شیخ نوشته توحه حسته که فی النهر قلت البتة  
 تقتصر بها الاحکام الحسته کما افصحاه فی باب الایامه و بذیل کل طاعون و بار نوشته نه ا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض  
 عایه نذران و ان لم یفوا علی الطاعون بخصوصه الخ قول ابن عل مختلف فی بین الناس است الخ **اقول** اول انکار نکردن و نقل  
 شکیان از باب خلاف است نزول از ایامه و تفاوت و ثنائی نقیضین مستدین صاحب باره و تصحیح عدم کراهت خرقه  
 از مال تقابل مسلمین تهلال فرموده اند با وجودیکه در بسیاری از کتب معتکف حکم کراهت بهم نموده اند عینی در شرح کفر نوشته که لا یکره الخ  
 ای جمله انصود و خطای عموم ذلک بین الناس عامه البطلان و اراه المومنون حسنا فهو عند الله حسن الخ علامه شیخ در رد المحتار گفته  
 نه اما صحیح المتأخرین لتعال المسلمین **قوله** تعادل جمیع بلدان بنود الخ **اقول** بن تقدیر تسلیم و لا عدم اعتبار و حجت نبودن تعادل  
 بغیر اجماع جمیع و توفیقیت که دلیل دیگر مخالف آن موجود باشد که تعادل بنیز اجماع و در مقابل نفس نفیست نه آنکه در صورت عدم مخالفت  
 انصود بهم این تعادل معتبر نباشد علامه شیخ در حاشیه در مختار و شرح قول شی که از اشیاء نقل نموده الله سبحانه و تعالی اعتبار و  
 الحاصل لکن فی کثیر من باعتباره علیه شیعی بر حوزان الشریع و ان الوطایا الخ **قوله** فی السیقه تعادل العام ای الشایع فی  
 و العرفه المشتركه لا یصح الرجوع الیه من المردود فی محل آخر منه و لا یصلح مقید الا انه لما کان شریکاً کان متعارفاً الخ سرخی فی الا  
 علی البریه و کذا ای تفصیلاً اجاره لودع الی الیایک غز لا علی ان یسهم بالثلث و شیخ بنی و خوارزم انتوا بحوز اجاره الخ  
 للعرف و لا یفنی ابو علی العقی فی جواب الکتا لای انصوف علیه یزید ابطال التعرفه فا و ان عدم اعتبار به نبی انه  
 اذا و بطه انصوف لای یصلح ناسخاً للعرفه لا مقیداً و الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره و افاد ما و انصافاً ان العرفه العام یصلح مقیداً  
 و لا نقل البریه فی سکه الیایک المذكوره قال البطلان الشهید لاناخذ باحسان شیخ بنی بل انخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعادل فی  
 بله لایدل علی البریه انما یکن علی التام الصبر و الا و لایکن ذلك لایدل علی تقریر الی علی العبد و السلام یا هم علی ذلک فیکون علی  
 منه فاذا لم یکن کذلک لم یکن معاً هم حجه الا اذا کان کذلک من الناس کانه فی البلد ان کلها فیکون جماعاً و الایامه حجه الاثر  
 انهم لو تعادلو علی سبب الخ و الربو الایقنی بالحل الخ **قوله** انکله متر از صدر اول بنود الخ **اقول** فقها کرام در سایل مدینه عرف  
 حادث را هم اعتبار فرموده اند علامه شیخ در بیان حجت بیه بشرطیکه مقتضای عقیده باشد لکن عرف بان جاری گردد بعد از آنکه از  
 بزازیه و خانیه و غیره آورده بشتری ثواب او و حفاظت علی ان رتب البایع و لیح الخ فی نوید و تدل بباره البرازیه و الخانیه و کله  
 سکه المتعاقب علی اعتبار الترادف الخ **قوله** حجت قائل در مسائل و در عبادات الخ **اقول** در بجز این و بحث خطی گفته و فی التخصیص  
 و ذکر الخلاف الراشدین یحسن بذلك جری التوارث و بذکر العین الخ **قوله** ضلالت بودن عت بنی بنی بنی تعاق و لقیق الخ  
**اقول** آنچه در تفسیر عت مذکور شده عت مختار خود کرده و عدم ثبوت کرده و بر تائیدش اصاو و آثار آورده از اشته آورده و  
 ظاهر است که عدم ثبوت امری بان معنی مترادف عت مذکور ضاله بودن آن امر نیست و من یسیر از امور که بر این تفسیر حجه رساله باقی



صادق است از اقوال صحابه کرام و دیگر ائمه علامه ثابت است که اتفاق فریقین محض کذب است **قوله** دلیل ثانی این عمل الزام  
اعمال است **الخ** **اقول** محل عمل آنحضرت صلعم آنکه در باب صلوة صحیحی که صاحب رساله بر آن تفسیر بدعت شرعی مقبول خود آنحضرت  
ابن عمر را بدعت بودن آن نقل نموده و ما هم سابقاً از حضرت و مفسر مدح و فضیلت همان امر با وجود اقرار بدعت بودن نقل نموده  
در باب صلوة صحیحی از حضرت ام المؤمنین صدیقه مرقیه روایت است ایشان رسول الله صلعم لم یعمل به سبب ان یعمل خشیة ان یعمل  
به فی فرض علیهم کما یجاء فی روایت مالک البخاری و سلم و غیرهم و اگر برین هم تسلیم نیاید تا در کلام مستند خود شیخ ابن الحاج به بنید که چه  
نوشته و حال منقول نبودن از صحابه غیر هم آنکه در عملی علم گفته و الا سراً بالمساعدة فیما لم یعمله منه و صامتاً و البعض هم حسن  
و ان کان بدعتاً الی آخره علامه شامی که مستند صاحب رساله است و حاشیه در انحراف بعد از آنکه از بعضی فقها کرام که است غلط  
قبور آورده میفرماید لکن نحن نقول اذا قصدنا تعظیم فی عیون العامة حتی لا یحقر و اصحاب القبر و جلب الخشوع و الادب للمنافعین  
الزائرین فهو جائز و ان کان بدعتاً فهو قولهم بعد طواف الوداع یرجع قهقری حتی یمشی من المسجد حیلاً لا للیت حتی قال فی المنهاج  
انه لیس فی سننه مردیه و لا اثر محلی و قد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ باید درینا که حجت قهقری را بر تعظیم بیت الله عز و جل  
علامه درین سخن میفرماید با وجود اقرار باین که از سنت آنحضرت صلعم و انما صحابه کرام ثابت است باینچه بمطالع علی قاری شرح منک مستوسط  
و دیگر علامه محققین تصریح آن فرموده اند پس سبب ندب است عیال و سینه یا کبر که با وجود اقرار بدعت بودن حکم با حجتان آن نموده اند  
گواه شدند چه عمل آنحضرت صلعم و صحابه کرام با وجود تحقیق عدم منع یا ختم نشدن آنحضرت صلعم یا عاذا الله تعظیم و کسب بر اضرار  
بلکه مستحسن استند یا عیال و نه ترک فرمودند و اگر اجماع علیه بر اجابت خود ادعا و ثبوت این عمل از سنت نمایند تا اولاً لازم  
است که از احادیث مرفوعه متصله که در صحاح باشد سنت بودن این بیت خاصه یا ثبات رسانند و ثانیاً منصفانیت کلام درین است  
که فقها حنفیه با وجود اقرار بدعت بودن قایل استخوان آن هستند **قوله** منها ما فی الهدایة انه یکره ان یمشی بعد الفجر بکثر من کسبی  
الفجر لانه علیه السلام لم یز علیها مع حصه علی الصلوة **الخ** **اقول** این استدلال از کمال جهالت مالک است اول که قیاس مجلس ذکر  
آنحضرت بر نقل بعد الفجر نمودن حکم بامتناع عقده مجلس شریف بد جهت دادن محض نبوت است فعل نماز که شرط و نشی و طهارت و وقت  
باوقات و مقید بقیود مخصوصه است بخلاف آنکه آنحضرت صلعم که مقصود از ان خلق اجلال و توفیر و اوت تعظیم است و فضایل مجالس کار  
در شرع شریف و حق سبقتی حدیثیت و همان باید در بحث جواز زیاده و تلبیه بر قدر ما توفیر و ذکر تلبیه منون نوشته و لا ینبئ ان عمل  
بشی من نه الکلام لانه منقول باتفاق الرواة فلا یقصر عنه ولو زاد فیها جاز خلافاً لثانی ما عتبره بالازان و تشهد من حیث  
انه ذکر منقول لانا ان اجلال الصحابه کاتب بود و ابن عمر الی هریره رضی الله عنهم زادوا علی المأثور لان المقصود انشاء احوال  
العبودیه و تلبیه من ان زیاده علیه الخ و تنظیم فایده دیگر هم باید فهمید و آن نکلیانچه اسماعیلیه در مقام بر ابطال مستحسن فقها  
کرام و ادب و عظام فقط زیادت علی النص زیادت علی المأثور و السنون پیش میازند و بالزام تهمت تجویز شیخ شریعت بر آن حضرت  
می پردازد و جالبات محض است منفی زیادت علی النص می دانند و منفی نسخ نمی دهند و اگر خواه نخواه صرف از استخوان عمل بر مخصوصه

مجلس

که در عموماً مندرجات شایع مندرج اند و چگونه فراموش شود و در شرعیه تین بجهت خصوص عدم نقل از فضل آنحضرت صلعم  
از وجهی که نسخ تسلیم کرده اند اما از استدلال و بیان احکام بدیهه لازم آید که حضرت شایع صلعم در این عمر و ابی هریره رضی الله عنهما  
نیز از نسخ سنت و احکام آنحضرت و نسخ شریعتی باشد که بر قدر آن تواتر و تلبیسه یا درت نمودند و الزیاده نسخ دوم آنکه صاحب بدایه بر آن  
که استناد نقل خود به قول خود لایزال صلعم لم یزید علیها حالاً آنکه حقیر حاصل سال هم دلیل کرامت و بدعت شدن نمی تواند شد بلکه  
عدم نقل از حضرت صلعم و صحابه و تابعین و دیگران و دلیل بر عدت و کرامت خواهد بود پس حقیقتاً صاحب بدایه بر آنکه  
بقول صاحب بدایه هر امری که از صحابه و تابعین غیر منقول باشد اما آنحضرت صلعم عمل نیآورده مردود بود و ناگفته بقیه خبری دیگر  
است و نقلی که عدم خبری دیگر و دیگر فتح القدر و رجعت تسمیه گفته و باجماع عدم نقل لایق الوجود الخ را با صاحب بدایه بر نقل عدم  
نقل هم آنکه آنکه فرموده بلکه حقیقتاً صاحب ساله تنقید بقید مع حرمه علیه الصلوة والسلام هم نموده پس تسلیم آنکه آنحضرت صلعم  
با وجود غیبت و وقوع استخفافاً اگر در حدیث و ادب مجرد عدم نقل خبری از آنحضرت صلعم دلیل استماع و نقل است بود تا چگونه بحکم احکام  
و استحسان و احتیاط بسیار از امور غیر منقول که بر خود ملاک اختیار نمودی حال آنکه تالیفات او از بدایه غیر از باب احکام و احتیاط هیچ  
اموری ضرورتی موجب صرف بلحاظ قصد تفسیر شواهد منها التلکظ بالائتیه و منها ما فیها لا یابس تلبیته المصحف اما فی تلبیته المصحف  
قولی منها ما فی الالهاتیه لا ینقل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرمه علی الصلوة الخ **اقول** قطع نظر از آن که تلبیته  
باین مقال بجهت عدم تمامیت تقریب باطل است و آورده اند بهر حال احوال محض لاطح حال مسئله نقل عید که هیچ نماز عید در حدیث  
نیست بلکه عدم سنیت آن ثابت گردیده اما برینیت مجرد نقل پس در مذنب امام شافعی نماز نقل جایز است بلکه کرامت مطلقاً که از  
ممانعت است و تکرار آن کرامت نمیکند امام نووی و شرح صحیح مسلم آورده و لاجتبه فی الحدیث سنن که بهر حال لا یلزم  
که الصلوة کرامتاً و الاصل ان لا نسخ حتی ثبوت الخ اما نزد شیخ کرام ما بل اختلاف است نزد بعضی مطلقاً جایز بلکه کرامت و ایشان  
نهی را که منقول است بر نفعی نیست حمل فرموده اند مگر شیخ از علامه شیخ محمد بن ابی حاتم که در حدیث تفسیری در فتح عبد الحق و شرح سفر  
السعادت بعد از قول بدایه شرح آن نوشته و گفته اند مراد باین نفعی نیست که پیش از عید نماز منوی نیست نه آنکه مکروهه فی حدوثه  
الخ و تا نا رضایت آورده قال ابو بکر الرازی کفی قول صاحبنا جهم الله تعالی الم یقول قبل العیدین صلوته ای صلوته منزهه لان الصلوة  
قبل العیدین مکروهه الا ان الکفر فی نفس علی لکن الله الخ و آنچه قایلین عدم کرامت گفته اند پس جوانین از طرف علامه شیخ ناگذاشته  
عدم نقل مستلزم ممانعت نیست و مجرد ترک فعل دلیل کرامت و حرمت نمی تواند شد که برای کرامت و دلیل خاص باید که آنکه علیه فی مواضع تفرقه  
و از هر جهت در نسخ انکار فرموده و عدلی نمی تواند شد لکن غایه عافیه این بر عباس صلعم که علیه الصلوة و السلام است  
فضلی هم العید لم یعمل الخ و هذا لا یقتضی ان ترک لکان عادة که در مثل هذا لایستدلال که لایستدلال با دلیل لایزال  
اما چونکه اینجا با وجود کمال حرص آنحضرت صلعم بر نماز و اوقات عبادت مستمره که بر احوال فصل نماز نقل نمیشدند کف از آن و ترک آن  
از آنحضرت صلعم در وقت بر خلاف عادت مبارکه از احادیث صحیح ثابت گردیده چنانچه در این ماجرا حضرت ابوسعید خدری روایت

کان رسول الله صلعم قبل البعث بشيئا وعادته شريف چنان قرار یافته که در مصلى اول چيزيكه مشروع ميگردد نماز عيده  
 پس از اينجا بعضي مجتهدين فهميده اند که اگر خواندن نماز قبل از نماز عيده در جبر کراهت نميداشت البته در يوقوت گاهي موافق عادت  
 کرميه که حرص بر نماز عيده است بکسان بيان جواز اداي نمودن پس سنت پدايت را ترک نمودن و ادا عادت شريفه مقرره مخالفت نمودن  
 البته در جبر کراهت دارد و معذرت دارد و در نماز را زجر آورده و اما العوام فلان مينعون من تکبير ولا تغفل الصلاة بقلة رغبتهم في الخيرات بحر  
 انيتي و همچنان ديگر مستندين صاحب را هم نوشته اند و عمل بلفهم از صاحب را تابعين و غيرهم مختلف بوده است پس مذهب بخدييه عليه  
 درين خصوص هم ثابت شدن نمي تواند قطعي نظر از اين به قياس مجالس از کار حضرت سيد ابراهيم صلعم که در شرع شريف بکسان آن وقتي  
 از اوقات و بيطي از بيطي مخصوص نيت و مقصود از ان على الاطلاق اظهار توقيف و حضرت رسالت است بر اوقات نماز و  
 که ثبوت اوقات و بهيات آن برستند خاص از قول فعل شارع موقوف است قياسي است فاسد و اجتهاد است کاسد **قوله** منها  
 ما في الهدية بكرة الدعاء عند ختم القرآن بجاء الخ **اقول** اما در بيان فتا و هديه که روايات کثيره در مابين و ما ملحق  
 مخالف مذهب مختصر موجود است از ان بهر اغراض فرمودن چشم پوشيدن و بکثبات تفصيل ايم دين را ابطال شرف  
 محقق حضرت سيد المرسلين صلعم بر يك قول غير منفي پسند نمودن و بران خورسندگريدن کمال سفاکت است در بيان کلام  
 سنده ميگويد و لا باس با جماعهم على قررة الاخلاص جيرا عند ختم القرآن ولو قرءوا احدوا سمع الباقون فهو اولي الخ و  
 سهر است و مستحب لان يجمع اهله و ولده عند الختم و يدعوا لهم كذا في الدنيا سمع الخ و سهر است الدعاء عند ختم القرآن في  
 شهر رمضان مكره لکن نه اشئ لا يفتي به كذا في خزائنه الفتاوى الخ و سهر است لا باس بكتابتها اسماء السور و عدل الماني  
 و هو و ان كان احدنا فهو بدعة حسنة و كم من شي كان احدا و هو من شي مختلف باختلاف الزمان و المكان الخ و انما  
 تطلب سماعه و صلح هر حق گفته او ختم هر كس لوكون كججمع مين كرس او حجب او قرابتين كو حاضر كرس او و دعائين  
 شامل كه وقت قبوليت كاسه الخ انفس كه صاحب را را بر قول كابر سماعه صلعم كه در بابل سنده تصریح نموده اند خبري  
 تا بقصد اي سنده چه سهرت باعوا چندي از سهرها روايات متناقضه نشسته كه در بيانها پيشينيان را نشان جمعي سنده بى قصد  
 تحقيق و تطبيق تهر نموده تا لئلا بقدر يقيني بها بدون اين يك روايت هم طلب نامه سماعه عليه نيت است و را با مطلب صاحب  
 رساله هم ثابت نيت چه نزد او هم مجوز عدم فعل از آنحضرت صلعم دليل لغت شدن نمي تواند **قوله** منها ما في الهدية و  
 ليس في الكسب خطبة و لا انقلاب القوم اريد هم الخ **اقول** قطع نظر از عدم تمامت تقرير چنانكه گذشته كلام ايميه كرامت  
 مقام رجحان ثبوت نيت خطبة تقليد از احاديث شريف است نزد كسانيكه ثابت است ميگويند و ديگران انفي ميكنند  
 چه در افعال نماز و ساير افعال مخصوصه محدوده سنده شارع بوجه معين تميز نمودن و از طرف خود چيزي داخل كردن بطور جزويت  
 نمي شايد پس ايراز از انجمن خيالات اندازد و بچگونه مزاحم و مغير كدامي سنت قوليه فطريه شرع نيت **قوله** منها ما فيها جامع  
 الصغير كذا في التما في صلوة الليل الخ **اقول** تفصيل تحقيق اين مسئلة آنكه در بين استلاف است بعضي شايسته مكره



استقامت کامل اند لیس شیء الی البیت مجبوراً و کذا من جابر الحریضی و قال ابو حنیفه لیس الکرک بالاسود خاصه و الا لیس الیانی لانه  
لیس بنیه فان استقامه لا یاسر الخ حاصل آنکه نزد علماء کرام ما اگر استقامت کن عراقي شامی در افعال طواف سترن نیت بلکه بعضی از آنها  
داخل ساختن آن در عین نیت طواف نزد خود کرده تفسیر می هم قرار داده اند اما حکام اسماعیلیه که در باب اعتدال است جابر ساخته اند  
در اینجا بقصود آن اقدام نمودن کار کسی را باطل است و اگر در آخر حج در روضه بنجد نیت آری خارج در روضه که اصحاب کرام اهل اقصاء گمراه شده  
سیکونید و بخدیجه و در بیان نیت ضلالت بلکه نیت کسی از حضرت میا کانه می پویند اگر امام بن فر و حضرت امام حسن بن فر و حضرت علی بن ابی طالب  
زیر و حضرت سجاد بن غیر هم رضی الله تعالی عنهم را بدین جهت که با وجود ترک آن حضرت صلعم قایل است آن استقامت جمیع ارکان بودند آنچنان که  
و نه از ایشان عجمی نیست چه ایم آنکه اینهمه بحث در احوال استقامت کن عراقي شامی و خصوص نیت افعال طواف است اما تقبیل  
و استقامت حذر آن که بشیر شریفه بقصد تبرک پس تحقیق نمود و محمد و بودن آن علم فرموده اند اما معنی و شرح صحیح بخاری شریفه آورده قال  
شیخنا زین الدین اما قول الشافعی مما قبل الیه نیت حسن فانه لم یرد بالحسن شریعتیه ذلک بل اراد باخته ذلک الیه من جمله التمسک  
فی نظر الشافعی و قال ایضاً اما تقبیل الی المکان الشریف علی قصد التبرک ذلک تقبیل الیدی الصالحین و جلیم من حسن محمود باقی التمسک الشریف  
و قد سأل ابو هریره عن الصالحین فی ان یکشف الیه المکان الذکر رسول الله صلعم من سرته فقبله تبرکاً باناره و ذریعه علیه السلام و قد کان  
لما رآه البانی لا یدعی انفسه حتی یقبلها و یقول یدرس ید رسول الله صلعم و قال ایضاً ابن عمر فی الحافظ ابو سعید بن العلاء قال است  
فی کلام احمد بن حنبل بنی فی جزو علیه خط ابن نافع و غیره من الحافظان الامام احمد بن حنبل عن تقبیل آثار النبی صلعم و تقبیل منیه فقال  
لا یاسر فاریا فی الشیخ و بنی حتمت نصایح من لک قال ای عجب ذلک قدر و میا عن الامام حران غل غصیل الشافعی و بشرط الیه  
الذی عندنا ان کان هذا تعظیماً لابل العلم تکلیف بانا النبی علیه السلام و لقد احسن محزون سلیم حنبل یقول **قوله** امر علی الدیار  
و یارسلی و قبل الحجار الذی الجداره و صاحب الدیار یفرض قلبی و لکن حب من یسکن الدیار و قال الحب البطری یکن استیظمن تقبیل  
الحجر و استقامت الارکان جواز تقبیل فی تقبیل تعظیم استقامت فانه ان لم یرد فی غیره بالذنب لم یرد بالکراهه ایضاً و قال قد رایت  
بعض تلمیذ جدی محمد بن ابی بکر بن الامام محمد بن بعضهم کان اذا را المصنعت قبلها و اذا را اجزاء الحديث قبلها و اذا را اجزاء الحديث قبلها  
قال لا یجوز هذا فی کل ما فی تعظیم الله تعالی و الله تعالی اعلم الخ **قوله** منها فی شریع خلاصه لکلیل و الزیاده فی التکرار یقول التکرار  
الا علی الخ **اقول** اولاً آورده این رتبه بهم با وجود عدم تمامیت تشریف خالی از مسافت نیست اگر حسین محمد و کذا از شارع مد است  
آن بود مخصوص ثابت باشد تغییر آن در مقام محبت عنایت نماید و در مختار که متذکره رسالت و در صفة الصلوة و بحث خواندن در  
نوشته و ندای زیاده لان زیاده الاخبار بالواقعین کول الماد فیها افضل من ترک ذکره الریالی الشافعی و غیره الخ و در شرح غنیة  
مینوید و لا یقول بنا انک حمید حمید عدم درود فی الاصادیث و لو قال ذلک لا یاسر بیای لایکونه از بوز زیاده در استقامت الخ  
و آنچه صاحبیه در بحث زیاده تلبیه بر قدر سترن و انور فرموده از سابق باید بدید **قول** منها فی الاله المختار لا قنونه و لا شریعها  
و عن الشافعی انما تحج فی الاولی و عندنا تجزئیه الدعاء الخ **اقول** اولاً تشریف تمام نیست و دم قول او عندنا تجزئیه الدعاء

صحت مخالفه با علی است چه گاه خواندن فاتحه در نماز حازه نیت دعا با وجود عدم ثبوت با مخصوص است انحضرت  
 صلعم جایز شد بجهت ورود و مطلقا با عموم پس چندی است حال افراد خاصه دیگر سنن تحبات عامه پنج بیهان حقا و مطلقا بجا  
 تقریر استحسان بجات حسنه و تحفه میفرماید و ای عقل صاحب که مضر از نفع و مخالف را از موافق نمی بیند قول شما باقی البت  
 لفظ شما را نه علیه السلام ترک النیت و الترتیب جبلی است که دلایل الداله علی جوب القیاد و لما لم یجلینا ترک نیت انه ما ترک قبل فعله  
 این قول امام قسطل علیه الرحمة که این عبارت در بحث اثبات و حجت نیست و در خصوص نیت مذکور است فیما مضی نقل کرده است  
 آنکه اگر حضرت رسول الله صلعم در وضو ترتیب معروف و نیت سنون ترک می نمود و وضو بی نیت مقرر و شروع می نمود البت  
 وضو همان طور برادر واجب میگردد چون ترک ترتیب نیت برادر واجبیت فعل ترتیب نیت از آن حضرت صلعم ثابت گردیده پس  
 است که مطلقا واجب است که از آن حلقه نیت ثانی اگر مطلقا عبارت مذکور موافق فهم حقا باشد تا بوجهی که اگر غیر هم تارک  
 اقتدار انحضرت صلعم و تارک واجب اندم می آید چنانچه آنرا بسیار از امور را با وجود عدم نقل بلکه نقل عدم فعل انحضرت صلعم با قرار  
 بعت و جوش بودن چنان فرموده اند انما قسطل و مبرر غیره قابل تقسیم نیست است و در بسیاری از امور ترجیح باحت  
 است از آن استحباب با وجود عدم نقل سیکند و را با امام قسطل علیه الرحمة در بیان بوجهی شهر ربيع الاول یوم الاثنين رسالت  
 و لا بد شریف و چنان عمل مجلس مبارک که بدل اموال تصدق صدقات بستاند و این را گنوده پس مقام عیبت است که برای تخلیط  
 از آن تطویل کلام قول امام قسطل را که خارج از بحث است بر اثبات ضلالت عمل مجلسی که شریف حجت بسیار در این خود آن را با  
 در اصل منکر می فرموده از این نیت می اندازد و این چه بی نصافی است همان امام قسطل در بیان زود و تلاؤ نوشته و اما کات  
 شهر ربيع الاول علی الصبح لم یکن فی الحرم ولا حیزه لا رمضان لا غیرهما سالی الا شهر ذوات الشریع لانه علیه الصلوة و السلام تشریف  
 با زبان و اما الزمان تشریف نکند که لا ما کن الخ و بحدیث و اذاکان یوم الحجة الذی خلق فیوم علیه السلام خفض لیس له لا یصا و فیها عبد  
 سلم سالی الله فیها خیر الا اعطانا ایاه فاما الکتاب ساقه التي فیها سید المرسلین الخ و بحدیث فیها شهر ما اشرفه و او فرحمرته  
 الباسا کانه لالی فی العصور و یا و صبا ما اشرفه من مولود و صبحان من قبل مولود و القلوب سجا و حسنه بدیاً یقول لانا سالی  
 الخ لانه و قول الخ لیدب الصبح و فوجهی الزمان شهر وضی و ربيع فی ربيع فی ربيع الخ و در بیان وضاعت نوشته و  
 از صنعت صلعم قریبیه عقیقه الایام و حین بشیرت مولود علیه الصلوة و السلام و قدر وی ابو لهیب بموت فی الذوم فقیل له ما ک  
 قال فی النار لانه خفف غمی کل لیلته انی انکب عتاف الشویبیه عندا بشرتی مولود النبی صلعم و بارضا عیال قال ابن  
 الجری فی فاذا کان هذا البراءة یجب فانه انما المقتران بیده عزری فی النار بعرضه لیده مولد النبی علیه الصلوة و السلام فاما حال السلام الواضح  
 انه علیه الصلوة و السلام الذی سیر مولود و یدیه ایا یصل الیه یقتدره فی محبة صلعم لغری انما یکون جواره من الله الذی ان یظهر  
 به فضل العیسم فی حیات النعم لانه لا اهل الاسلام تحمیلون بشیر مولود علیه الصلوة و السلام عیال و ابو لهیب و یصدقون فی لیا سیه  
 بانواع الصدقات و یطرون السور و یریدون فی البرات و یقتنون بقراده مولود الکرم و یطرون علیهم من بکاته کل فضل عظیم و

و ما جرت من خواصه امان فی ذلک العام لشرفی ما جعله من البعید والمزمع انما امر واتخذ لیا لی شهر ولده المبارک اعیاد الیکون  
علی شیء تلبیه عن غدا و قد اصاب من الخلق فی النکاح علی احده الناس البیدع الاحوال النذر بالالات المرحمة عن عقل  
المراد الشریف فی قوله لیس لک ذکر رسول الله صلعم از قبیل عبادات و قال فی عبادت توقیف الخ اقول احلا شرط  
النکاح کما یشکک کما اذ قیاس آل مقفود پس ایچ بدلال و دقت و ثایا مقفود و اذکر ان حضرت صلعم ثا و اظها عظم الخ نبات و ثا  
تخصیص فی نفسیه ان یترقی نغمه موده بلکه عام توقیر و اجلال اطلاق کنه اشته پس بیت که دخل آن حکم و داخل را در بند و بالخصوص از  
ممنوعات شریعیه باشد البتہ مستحب ثواب خواهد بود و قیاسی نماز و غیره امور محدود و محقق باشد لکن که بسا ذکر حضرت سر و عالم  
صلعم و تعظیم و اجلال ادب از افضل عبادات است مستندین صاحب الی تقریح شارع بقصد خیر و بکیت بیت تخصیص مینویسند  
توقیف اثبات بتخصیص شارع منحل خواهد افتاد و معلوم است که آیا صاحب رساله بر همه مستندین خود حکم ضلالت خواهد داد و چگونه حکم  
توقیف صحیح میتوانند که ائمه شریعت شریف عوام را کلیه میفرمایند که هر امری که در ادب اجلال و حل باشد همان حق افضل است  
شاه عبدالغنی صاحب رساله فیض عام در جواب الی او را و بعد از نماز و سجده و بعد از نماز عشاء و در و بر صحنه که باشد صلیک  
بسمت مدینه منوره شده و در حضور صورت مبارک آن حضرت صلعم نموده باید خواندن در دعا المکیه و در بانی یارت شریف فی فتح القدیر  
و ایضاً بعض الناس من التزل تقرب المذنبه و المشی الی ان یجلبا حسن کل کان داخل فی الاجلال کان حسن الخ و اگر زیادت  
ازین بخیر ای پس بدین که ذکر الله تعالی سبحانه از عبادات است بیت عظمی که را که بیکه شاه ولی الصدا بلوی و قول الجلیل غیره  
باحتسان آن برداخته اند و بدان خواهد صفا و قبیح حصول برکت و وصول قرب الی بیست و شش هرگز از بیان حضرت شارع بأن  
خصوصیتا مستقول نیست پس خوب صاحب رساله نسبت ضلالت لازم خواهد گردید و اگر برین قدر هم تسلی نیابی تا رساله صراط مستقیم سلفه  
بلوی ابا عیسی و مولوی علی صاحب المطالع و از نسبت ضلالت بائیا هست باز اقول قال ابن ابراهیم فی فتح القدیر الخ  
اقول و لا تقول بان ایام که در بیان رکعات نماز و عدم زیادت بر قدر و دقت که در یقینت مدعای صاحب رساله نیست قیاس  
از کما بر صلوته قیاس مع الاتفاق است از کما است زیادت که ان فی فعل و صلوته بر قدر و دقت که است زیادت و حلا و ذکا و خال و صلوته  
بر قدر و ثوابت نمودن بتقریح همان ابن ابراهیم فاسد و در بیان جواز زیادت و الفاظ تلبیه بر قدر و دقت و ما خود عدم جواز قیاس  
آن بر تشهد نموده بخلاف تشهد لانه فی حرمة الصلوته و الصلوته متقیضها بالوارد لانه لم یجمل شرعا کما ان عدها بالانفاذ یکو  
نماز و عبیه صغی و اذ کان تشهد لثانی قلنا لایکون الزیاده بالاثرة لانه اطلق فی غیر قبل الشارع نظرا الی فروع اعمالها الخ و ثا  
نیز همان ابن ابراهیم در بیان فتح القدیر خصوص ادب اجلال حضرت سر و عالم صلعم بلوی کلیه گفته است انما مستقول شده و قطع نظر از آن  
بیت زیارت قبر شریف که در فتح القدیر مذکور است از صاحب رساله باید رسید که در آن حکم میکند از تخصیص حضرت شارع آن بیت  
نماز است یا نه و بر تقدیر ثانی صاحب فتح القدیر هم در ضلالت شریک دیگران است یا نه ملا علی قاری و در رساله در فضیله فی الزیاده  
که در ادب زیارت شریف صاحب بیت مخصوص مدینه او را در بر و وجه مبارک باشد با رقبه قیام نمودن وقت عرض سلام و تسبیح



[illegible]

ترک چه رسد از آنکه است رفع سبایه رتبه که خود ابن پیام از یکبار شایخ فخری آن روایت فرموده قوله دلیل خامی بر این  
این عمل کاسته بل کالواجب السنه اندالی قولی الفداوی العالمیه یثیه یا یفعل عقب الصلوة مکرره لان الجہال یعتقد و یثبت  
او واجب الخ **قول** انما ذکر فی فضایل اراصاصه و محجزات و حالات متعلقه ذات بایرکات حضرت سرور عالم صلعم بی سبب  
شک البته سنت بوده بلکه درین زمان پیش از حاجت و ریاضه یا مخصوصیت جمیع اهل اسلام بر آنست محمدی که شریف و نجیب  
الاعلام صلعم بر آنست دیگر خصوصیت پس جمیع این همه امور مخصوصه خیر و محفل واحد البتہ استحقاق ایمه عظام علماء و کرام اولیاء  
عظام است پس اعداء کالسنه و کالواجب السنه آن انواعت قطع نظر از ظهور کذب و کذب است اولاً که تقریر می نمودند و عالمگیری  
یعتقد و یثبت سنه او واجب نوشته و حساب رساله او عاصی نماید که کالسنه بل کالواجب است و آنکه در عالمگیری بسیار  
از امور با وجوه سنه و واجب نبول حکم ندیا استحقاق نموده است و باین خیال مکرره و حرام قرار داده انا انما سنه است مذکور  
مختلفاً و در حدیث عین کریم در خطبه از آنکه است رحمت مقبری در طواف کعبه الی غیر ذلک موم کلام عالمگیری و چنینست  
که حقیقتش قریب نیست اما اجتماع اهل اسلام بر آنستماع اذکا حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام بر شیک داخل قریات است  
و از هم حکم منحصر و حرام گردیدن قریات علی الاطلاق از هیچ و اما تقریر مستدین حساب رساله از علماء کرام حمل کلام است  
شایع در محدوده رحمت زیارت متور نوشته قال ابن حجر بن خذاده و لا یجوز لهما یحصل عندنا من کلمات و فساد لال تقریر  
لا ینکثر لکن بل علی الانسان عملها و انکار البیع بل اذا التفتا ان ینکثر الخ قلت و دیده ما من عدم ترک اتباع الجذارة  
و انکان مہمانا زنا عات الخ مخصوصاً قوله دلیل مادم افعال کفیف باعتبار شرع و دهم اند مشرع و غیر مشرع الخ **قول**  
مراد از ثبوت اکثریت عام است یعنی داخل بودن فردی تحت تحتات شرعیہ بی مزاحمت امور سونند شرع و عدل عام و غیر مشرع  
بودن اجتماع اهل اسلام بر آنست که حضرت خیر الانام باطل محض است و اگر مراد از ثبوت ثبوت بر وجه مخصوص از شرع است  
پس غیر مشرع بودن باین معنی را منحصر در حرام مکرره دانستن باطل است کما مر سابقاً بسمی **قول** دلیل سابع این عمل باطل  
بدعت است الخ **قول** اگر مراد از بدعت امری است که مخالف سنت و شرع باشد قطع نظر از آنکه کذبین قول بر همه  
اهل اسلام طایفه است این پسین معار و است و از دلیل علاقہ ندارد و اگر مراد از بدعت امریست که با خصوص سنت نباشد  
پس در صورت استلال بر آن ثبات قبح آن از کل بدعت منکره و او خال درین کلیه باطل کما مر قوله و فی بدعت قبح مکرر  
بودن الخ **قول** بر آن ثبات قبح و کراهت و او خال در بدعت منکره و دلیل خاص ناید که حسب صحیح مستدین چنانکه مراد مجرور  
عدم نیست و دلیل کراست نتواند ملا علی قاری و سرالاند با مخالف نوشته و من العلوم ان الاصل فی کل مسئلہ هو الصحه  
من غیر اکثریت اما القول بالفساد و اکثریت فیحتاج الی جہت من الکتاب السنه او اجماع الائمة الخ شای و در رد المحتار آورده و  
انظر ہران خلاف الاولی عام مکرر تنہا خلاف الاولی و لا یکن لان خلاف الاولی قد لا یکن مکرراً و حاجت الاولی خاص  
کثر صلوة الفصحی و یطہران کون ترک المستحب اجماعاً الخ خلاف الاولی لازم مہم انیک و کون مکرراً و البانی خاص لان اکثریت

محمد بن محمد

حکم شرعی نماید پس دلیل آن در درخت گفته و کرده التزم تنزیها لکن الحقیقه المستوفی شای در درخت گفته قوله لکن الحقیقه المستوفی  
 علیه لکن تنزیها لکن لیست تنزیها لکن و ما یجوز یجوز و را حیا را علوم گفته اما مجرد السواد فلیس مکره و لکن لیست حبوب  
 اذا حبسها فی البیض الخ و درو با گفته فان المکره ما ثبت فی تنزیها و هذا المثبت فی تنزیها علامه شای در درخت گفته و درو با  
 استا و خود آورده و لیست الاحاطی فی الاخره اعلى الله تا با ثبات الحقیقه او الکراهیه الذین لا بد لها من دلیل بل الا با حقه التمسکی  
 قوله درین محل تشبیه بعمل منسوب است نصاری روز ولادت عیسی علیه السلام را عید گرفته اند و هنوز ولادت کنیا را عید گرفته  
 و این را روز چشم ششی نامیده اند الخ **اقول** مراد از عید گرفتن روز اگر معرفت تبرک و شریف و استنق از روز است پس علماء وین  
 از ارشاد مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فهمیده اند پس با وجود اطلاع بر آن محرمات شعیبه و این شیطانیه از زبان شقاوت  
 توان بر آوردن خبث و درون خود ظاهر کرد آن علامه علی قاری در مرقات بذیل حدیث شریف صوم یوم الاثنین که حضرت صلعم  
 در جواب حال سایل فرموده اند فی حدیث و فی ما برت الحدیث فی الحدیث و لانه علی ان الزمان یشتت بما تقع فیه و  
 کذا المكان الخ و همچنان مام نووی و غیره و دیگران درین تصریح فرموده اند و اگر این حضرات را از انیمه دین نبی شمارد بلکه از کذا این  
 و ضا لکین الخ را در پس بدینکه علماء بن الحیاج چه نوشته اند که آخر تصریح خود او شای از انیمه دین کا بر مسلمین بنار و باطله  
 مقصد ابطال الخ را در شریف یام ولادت با سعادت اعتقاد و اثبات بقا و شرف و برکت آن روز را مانند چشم ششی کنیا و روز کلان  
 قرار دادن قطع نظر از آنکه در بی تفصیل این دوین فساد است و صریح عداوت و انانیت جناب ختم رسالت پیش نهاد آن و اگر مراد از  
 عید گرفتن اجتماع مسلمانان بر استماع و ذکر شریف ادا کلمات بنیت برکت شرف زمان و کثرت بی پایان تپیل این معنایین  
 آیات و احادیث ثابت فرموده اند که در عبادات و قربات با اجتماع شرف زمان و جماعت مسلمان نیات و فضیلت پیدا میکند و  
 پس با اینهم اطلاق محاملت و مشابهت عید چشم کنیا و روز کلان و شریف **قوله** تشبیه باعمال کفار نبوی همنه و مکره است  
 الخ **اقول** اولاً که تبرک شریف نبی نیست روز ولادت حضرت سرور کائنات و ذراحوال و فضایل آن فضل مکتب و بسیار  
 ثواب چشم قرآن و دعوت اخوان و ادای صدقات و دیگر قربات با سعادت حصول برکات برگزینا اعمال کفایت پیران بجا آوردن آن  
 دخول در عید نیست تشبیه پیران و عیدین تشبیه بقوم منوهم لازم ساختن محل کلام ندانی که چنانچه رسوم عاشورا و محرم  
 مشابهت میبود عاید میکردند بنفسم تاسع مع العاشرین و ال سید و هرگاه از بنقد و تغیر و تحالفت لزوم مشابهت زایل شده  
 پس شرف دانستن ایام ولادت با سعادت و فرج سرور و ذکر آن حضرت را خواه و نخواه از شقاوت خود و فعل افعال کفار ساختن و  
 از فضیلت خود محالفت تشبیه باعمال کفار را دلیل تفصیل انیمه دین قرار دادن محقق محالقت است آری اگر کسی روز چشم ششی کنیا  
 مشرف و اندو عید گرداند میتواند گفت که این اعتقاد و عمل مانند اعتقاد و عمل خود است و تشبیه باعمال افعال کفار ممنوع است  
 که تشبیه بقوم منوهم و لیست مناس تشبیه بغیرا و ثانیاً معتقدین حبس رساله تحقیق نموده اند که عید بر طبق افعال کفار جایز  
 نیست بلکه بران افعال است که از شواخص و نشان باشد ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام عظیم فرموده اما آ













شفا فرموده وین شفقت صلح علی امتی تحفه و تسبیله ذکر است اشیا رخمانه ان لغرض علیهم الخ و سبجی تفصیل مسئله القیام نظر  
قولین فریق جلال الخ **اقول** سبب از انستابین چه جهالت و نادانی بلکه در شان علماء دین مثل شیخ الاسلام امام الانام  
برایان الدین جلای غیره که تفریح استخوان این تکیم فرموده همچو کلمات و قیامت بر زبان آوردن نزهه شیطانی و کمال ایامانی  
قول در نشر علیه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه شهرت و اعتماد رساله مذکوره محل کلام و تحریف خیانت شمار بخندیدیم و ترجیح  
همچو سبب مجهول بر سبب حلیه غیرا اعتناست تمام است چون قیام بخت عنه فردی از افراد اهلان مکرم حضرت نبی کریم و رسول صلی  
که عموم و مطلقا مطلوب شرع شریعت است و چگونه ملاحظه کردی امر محدود و شایع نیست و او را منقوله محدوده علیه صلی از ان لایق  
نیست و علماء دین احسان فرموده اند بر حق هیچ حکم مخالفت و حرمت و ادخال در بدعت ضلالت نبوت مزاحمت کمال است  
و از مستدین صاحب رساله سابقا منقول گردیده است که نسبت احتیاط و احتیاط را در اختیار اندک شایع دعا و حکم حرمت و کبریت بلکه احتیاط  
و راجحت است که اصل شریعت است و او را و یک شایع از ان سکوت فرموده و آنچه در عبارت منقول از ان مجرب و شایع  
آورده بر تقدیر محبت نقول نیز بر گزین جلال **اقول** هر چه مختاره همان علماء دین مجرب و غیره از علماء دین و دلالت بر کرامت هم ندارد  
فصل علی حرمت و محبت الجار از ان مجرب و غیره آورده اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک ای الطیب نحوه خلاصه و اصل و مع ذلک  
علما که اشتهر ذلک عندنا الخ **فصل** در بیان استنباطات مجوزین عمل مولود و قیام الخ **اقول** تقدیرات ایمان است بحد  
بعض مقدمات و تفسیر معبر برای تفسیر محبت و تحریفها بکار برده و معنیها به شرحش باطل بوده اند بحدیث مبتدع و علماء و در مقام  
ضروری ندانسته حرف بر بیان اختلاف اجزایش کفایت میکند **فصل** در بیان اجتماع مردم شکار عموما ممنوع است الخ **اقول** برکت  
و فضیلت اجتماع اهل اسلام از صلوات و علماء و حفاظ برکت خیر و اوقات متبرکه و نیک و توبه و نشو و نما و ایرات مقبولیت و عا  
و عبادت و نزول برکات و انوار از مضامین آیات و احادیث استخوان مستدین صاحب رساله را بدان اقرار از انجمله و غیره  
صاحب تفسیر سوره قدر نوشته اند و با لفظ از مضامین این سوره معلوم میشود که عبادت و طاعت را ببلایات نیک و کمالات  
و حضور و اجتماع صالحان و در ایجاب تواجبات برکات و انوار بر توفیق عظیم حاصل میشود الخ و اگر صاحب رساله بر تقدیر تسلیم نیاید  
و تفریح مورد بودن مخصوص مجالس کار حضرت سید ابراهیم صلعم برکات و انوار از ان کابر مستدین خود خوانده پس برینند که  
شاء و دلی الله و طوی و فیوض الحرمین نوشته کنند قبل از آنکه المصطفی فی مولد النبی صلعم فی یوم ولادته و الناس یصلون علیه صلعم  
و دیگران ارا صاته التي تری فی ولادته و مشاهد قبل بعثته فزابت انوار سطعت دفعة واحدة فقامت تلك الانوار فوجدت  
من قبل الملائكة المکملین بائنا ان هذا المشاهد و بائنا ان هذا الجالس و رایت تحت الانوار الملائكة انوار الرحمة الخ **فصل** در فضیلت  
بقا و سهولت اجزای بعضیها در مکرر الخ **اقول** این کلامیت بیکانه از عقل نمی فهمد که بقا و بعضیها اجزای بعضیها در مکرر  
ضرورتها با اطلاق اثبات عروض الخ و منافات مخظوره ادعا انتقال حکمیکه برای هر جزو من غیر شرط الانوار اثبات شایع است  
چون قیام و از غایت سبب حرمت و از غیر و برکت سبب حرمت ضلالت البته منی القصر بجات علماء و مصلح دلائل شان است که بسیار

صلوة الطیب

از سائل کلامی مقتضای آورده است که قال فی المواقف فی بحث الکلام فی رد قول الخانیله و هذا باطل بالضرورة فان حصول کل مرتبه  
 مشروط بانقضاء الآخر لکن اول فاعلم ان قد یما کذا المجموع الکرسی الخ و منها ما قال فی شرح سفر السعاده از کثیر ابن  
 شهابی برده که گفت پرسیدیم عیان الخانیست یا از بنی گشت پسر ساخته می شود از شیر و آب لیا پس بخورید از الخ نام حجت الاسلام  
 در حیا العلوم فرموده الدرجه الفاضله الموزون المضمون و ما الشرف و لا کمال یخرج الا من حجرة الانسان فیقطع بابا حقه و لا کماله ما زاد  
 الا کونه مغلوبا و الکلام المضمون غیر حرام العسوة الطبیخه و غیر حرام فاذا لم یجزم الا احد من این یجزم المجموع نعم فی غیرها یفهم  
 فاما کان فی مخطو حرم نشره و نظمه و حرم النطق به و سوار کان بالمان و لم یکن الحق فیها قاله الشافعی روح اذ قال الشرح کلام حسن  
 و قبیح متبع و مها جاز انشاء الشر و الامان جاز انشاء و مع الامان فان ازاد المباحات اذ جمعت کان و کذا المجموع مباحا  
 پس در صورتی که جمیع چیزها است و پس هیچ محظوری که مانع حکم مفردات باشد هر نسبت به شرعیت جعل اجزاء و ضم آنها  
 با هم موجب احسان محکم نمی گردد و دوسه صاحب که چه گمانش دارد و اگر این بیان اصل مطلب نیست بنیاد و تقریر در بیان فاعلم  
 مستند خود را پس بدینکه دو کاتب زما مظهر حجت الله علیه و کتب و از دم مر قومت که سماع بر و قومت کی که شفعه کی حاصل  
 فتنه بنا شد و کلامی موزون بالحق موزون بی ما احلت محمد و شرعی انشاء نماید و ضای ازان در باطن تسمیه بنیاد علیه  
 سرور یا حرمی پیدا آید تقسیم سماع البینه مباح که در کتب و ادب مباح که کلام موزون و صوت موزون یا شرع جری مباح گردد  
 الخ و مقتدار اسحاقیه در این سمسکه تقسیم موزون چیز بقدر قدرت و قصه برات نوشته اگر اوقات بطریق شکل با قصد  
 بقدر و ساکن هر دو کرده چیزی و بد جایز بلکه مستحب است زیرا که در حدیث شریف آمده من لیل یا فاعطوه الی قوله و تصدیق  
 بهیچا و ممنوع نیست الخ قوله بلکه جائز است که در مجموع چیزی پیدا شود که در هر هر واحد از اجزای مجموع نبود قال الله عز و جل فی شرح  
 العقاید میبایکون مع الاجتماع بالایکون مع الانفراد کقوة الجمل المولف من الشرائع الخ اقول عجب غلبه است که خداوند  
 می شمارد و مضراتی می بخار و این فقره و شرح عقاید و رحمت حجت توان و واقع و غرض آنکه اگر چه خبر واحد یا نظاره و حجت علم  
 ظنی بوده اما اجتماع اخر اقرنی پیدا میکند که موجب علم یقینی دیگر و پس این قول شرح عقاید دوسه حصه رساله را از پنج وین  
 بر میکند یعنی هر هر خبر که هر چه است اجتماع آن زیادت قوت و حسن پیدا خواهد کرد که افعال حسنه با با ع و حسن است و عقاید  
 حرام خواهد نمود از این اگر خبر هر یک بجهت صدق مقبول می بود و خبر مجموع مرود تا البینه مقصد حسنه رساله روحی خود و کاش این  
 بیچاره شرح عقاید را می دید و می فهمید که در آن چند جا احوال جزای مجموع است لال نموده است انداخته و صحبت ماست و بگویم که عا  
 یا جبر است یا اعراض هر یک از ان علوث است پس مجموع عالم حادث است چه در صورت علوث بودن هر خبر مجموع هم با ضرورت علوث  
 خواهد بود قوله قول با اتحاد کل افراد و کل مجموعی قول فاعلم ان الخ به اقول ما بین کل افرادی و کل مجموعی گویند و عقیده است  
 ابالی ثبات مشروط بود و چون هر یک خبر و بشرط انفراد و خصوص بودن در آن است لال باری تقریر بی بنیاد مرود و پس هر یک بطریق  
 بشرط انفراد ثابت باشد و اجتماع بجهت عروض این مانع البینه باقی خواهد ماند و هر یک بشرط انفراد بشرطی بوده و بر آن هر یک ثابت است



نباشد و چون حسن ذکر رسول الله صلعم شرعاً مقید بوجود یا عدم این توفیق است و اگر از جانب شارع محض است خواهد بود این مقود  
 بعمل آرد خواه بطحا از دیاد قربات جمیع برکات این مقود هم همراه کند حاجت دلیل گیریت ملا علی قاری در رساله فضائل  
 نصف شعبان بعد از آنکه توی بودن زوایت و عاخصه من نصف شعبان ذکر کرده می نویسد قلت یجوز العمل بالنسبة  
 الضعیف لایسا و قد ثبت روایتی عن کاتب الصمدی بطلانها فلا بد من المقید بالحد قوله برتن اول جایز است که مطلق  
 و حمل نزاع ازان قبیل باشد که شرط بعد از این مقود مطلق باشد الخ **اقول** اول صاحب تصریح مستدین صاحب رساله مدار  
 احکام شرع علم است بوجوه و وجود غیر علم ثانیاً در رساله دعایه مولفه مولوی خرم علی که از کاتب این طایفه بوده اند مرقوم است  
 اگر گوی که دست برداشتن در وعده منعمون از احادیث تویید فعلیه البته ثابت است لیکن بر وعده عقب مملو غمخیزیت گذاریم  
 چه دلیل گویم که چون ثابت شد که رفع الیدین از ادب عادت و جالیج است و سونت بوقی و دن فنی نیست پس صاحب دلیل  
 دیگر نماند داعی از جانب شارع محض است الخ دراربعین گفته اما دست برداشتن برای وعده تفریت طاهر احوال است  
 زیرا که در حدیث شریف رفع یدین و وعده مطلق ثابت است پس بیوت هم مضائقه دارد **قوله** در برتن ثانی الی قوله و دیگر  
 عو کاتب بالفعل زید کاتب بالفعل نباشد گفتن میتوانم که الانسان کاتب بالفعل گفتن نمی توانم که زید کاتب بالفعل الخ  
**اقول** قبل ازین طایفه ساعلیه در رساله مصباح الضحی این جمله باین عبارت آورده بودند مطلق و در قسم هم تاسیس ایک  
 شش من حیث العموم والوحدة الذمیه آورده و سرایشی من حیث هو مواعیل من طبق قسم اول که سائده الشی المطلق آرد و موقوف  
 قضیه طبعیه و در قسم ثانی که سائده مطلق الشی آرد و موضوع قضیه مملو قد مایه که تنبیه کرده بین او و بحث عنه اصولیون کاتسم  
 ثانی بی او حکم او سکا بهی که تحقیق هوای سائده تحقیق ایک فردی پس شروع به قسم مطلق شروع به سائده تحقیق افراد  
 و سکی کالایز همین آتای الخ و با وجودیکه در رساله تنبیه السعیا السائده الفقهیا قضیه برین سخا بهت نموده اند باز همان حرام  
 پیش می نماید حالایا باز مایه شنید که مطلق موقوف عنه را مطلق الشی یعنی موضوع جمله قرار دادن بران تصریح نمودن که از شریعت است  
 شریعت جمیع افراد آن لازم نمی آید صرف از تحقیق حکم در یک فرد مع الامتداد فی افراد اخر تحقیق مطلق میتواند شد محض  
 مخالفه است چه مطلق موقوف عنه اصولیین مقتضی اطلاق است و مسلم در بحث محل مطلق بر مقتیه آورده قالوا اولاً لکافی المنهاج  
 فی العمل عمل بالذلیلین و جواز نباشد قلنا ممنوع فان العمل بالمطلق مقتضی اطلاق الخ و در حاشی منیه نوشته ای مقتضی الاخبار  
 بای فرد کان بخلاف المقید تحقیق المطلق فیلیس مقتضیاً للاختصاص فی الاتری فی الشیخ انما تحقیق المطلق فی المقید مع  
 انه لیس بعمل للمطلق اتفاقاً ۲ منه در تحریر و شرح آن آورده و قولهم انه جمیع میا الذلیلین مخالفه قولهم لان العمل بالمقید  
 به قلنا بل بالمطلق لکان فی ضمن المقید من حیث هو کذلک فی ضمن المقید و هو المقید فقط و لیس العمل بالمطلق ذلک لای العمل  
 به فی ضمن مقید فقط بل العمل به ان یجری فی کل با صدق علیه المطلق من المقیدات و منشاء المخطئ ان المطلق با صطلح  
 و هو اصطلاح المنطقین المایه لا یشرط فی فطن ان المراد به نه اینها لکن نه اینها لیس کذلک بل المراد به افراد الشایع بشرط

اولا طایفه حتی کان تکلیف کاش طایفه اسماعیلیه مختصات کتب اصول امید میدهند و می فهمیدند که بگویند عینه  
الاصولین مطلق یا نه یعنی که ایشان قرار میدهند نیست و تحقق حکم در یک فروع الاستقرا فی افراد اخر را تحقق حکم مطلق  
عنه هرگز کفایت نمی کند از منظر اسم طایفه است که در مذاهب عقیده مطلق را محمول بر مقید میکنند مگر وقتیکه از شارع هر دو در یک امر وارد  
باشند چنانکه در کفاره همین قرار است عامه قرار مطلق است یعنی نفسیام بلکه ایام قرار است حضرت ابن سودقه مقید به تسبیح است  
پس در خصوص آن حکم بسبب جوب عمل بر فرد و مقید خاص مقید قرار می یابد و اطلاق ذایل میگیرد و درهم از ان طایفه است که در مسئله  
زکوة قول آنحضرت صلعم فی خمس من الابل ثمة مطلق بود مگر هرگاه در دیگر احادیث شریعتی زکوة ابل غیر سائمة فرموده اند  
الطلاق منوخ گردیده فقط پس اگر مشرودیت مطلق میبخت عنه را مشرودیت جمیع افراد ان لازم نمی یورد و صرف تحقق در یک  
نوع فقط برای تحقق مطلق کفایت می نمود منوخ و ذایل گردیدن مطلق و اطلاق آن چو سنی و شت اسماعیلیه لازم است که  
از کتب معتبره اصول حقیقه ثابت کنند که مذاهب حمله اصولین همان است که در رساله اصباح الضحی و غیره ثبت کرده اند لا  
بؤنوس مذاهب معتبره اصولین خفیه با ثبات رسانند قوله بالجمله ضرورت بر استصحاب مقید و لیس علاوه از دلیل  
مطلق الخ اقول قطع نظر از منقول اصولی خرم علی که سابقا نقل شده برای این دو مایه الله جزی فی فقره او کلام مولانا طایفه  
منقول میشود در رساله بدعت مینویسد باید دانست و تشکیک اشیا و متعده در یک شنبه هم عام مندرج باشد مثل اندراج حکم  
در مفهوم انسان پس حکم شرعی بدو طریق بان متعلق میگردد اول آنکه هر یک از ان اشیا مخصوصه حکمی ملائحه متعلق گردد و در مطلق  
بیج حکمی از احکام شرعی متعلق نباشد مثلا گوشت کوفته حلال است و گوشت خنزیر حرام و مطلق گوشت را نه حرام توان گفت  
نه حلال و در باب فتوی هرگز نفی را نمی رسد که بر مطلق مذکور حکمی جاری نماید و طریق ثانی آنکه مطلق با نظری ذوات حکمی از احکام  
شرعی متعلق گردد پس مطلق بفراوات خود در جمیع خصوصیات همان حکم را اقتضای نماید گوهر بعض افراد بحسب عیاض خارجیه  
حکم مطلق مختلف میگردد و مثلا گوشت خنزیر حرام اگر چه در وقت مخصوصی حلال گردد و مطلق تلاوت قرآن عبارت است اگر چه در صورت  
جنابت محرم میگردد و در باب نماز و در تحقیق حکم صوت خاصه که دعوی جریان حکم مطلق در صورت خاصه بگویند عنهما تانیه  
بمانند تمسک باصل که در اثبات دعوی خود حاجت بدلیلی ندارد و دلیل و همان حکم مطلق است پس الخ لخصا اگر چه نبوت  
اصل حرام مولانا طایفه در نظام عمل کلام تقریر باصل بیانش ناقص لیکن برای این روز این اسماعیلیه کافی و واضحی است اگر چه  
برای صحت و صدق حکم مطلق جزا و جزا باشد در هر فرد ضروری ندانستند مثال صدق الانسان کاتب بالفعل با وجود عدم صدق  
کاتب بالفعل بطریقه درین بحث بر آنناط آوردن در هر مقید و دلیل علاوه از دلیل مطلق فخر بنی شهادت مولانا طایفه طلب  
است و مرد و دین که رسول الله صلعم که احسب اوست است اگر همراه آن میبود جمیع اهل اسلام در حوت ایشان و تلاوت قرآن  
و حج و غیره را باید که حرف برای بگویند بطور کنیت و شریعت مقرر داشته اند با وجود عدم ثبات حرمت این امور از حضرت  
شارع چگونه حسن نگردد و انما تخوان و برکت بطرف حرمت و مغلالت مثال خواهد نمود و حیف که این سچاگان ذلیل متذللان

خود را هم دیدن و فهمیدن نمی توانند با وجودیکه آنها را هیچ صحیفه آسمانی میداند و معجزاتی بجا می آید بر زبان  
می رانند خواه نخواه برای مدتی علماء را کالین تهت جهالت و ضلالت لازم میگرداند **قوله** قال ابن النجاشی فی البحر ان کرا الخ  
**اقول** در استقامت حال تحریف رساله باید دید که چگونه بخود اولی آخر بر طبق است میکند تفصیلاً آنکه در بحث تکبیر  
عید الفطر که بابین حضرت امام اعظم و صاحبین و کچم الله تعالی اختلاف است و آن اختلاف بدو طریق است اول آنکه اختلاف  
در اصل تکبیر عید الفطر نیست بلکه در جبر و اسرار آن است یعنی صاحبین مثل عید فصحی و عید فطر هم جبر تکبیر را سنون میفرمایند  
و امام صاحبین هر دو را راست و جبر را بدعت میدانند روایت دوم آنکه اختلاف در اصل تکبیر برای عید الفطر است یعنی صاحبین  
برای عید فطر تکبیر را سنون میفرمایند و امام صاحبین ثبوت اصل تکبیر برای عید الفطر را سنون میفرمایند علامه این سهام بر دو ادلی  
ترجیح داده و بر بیان تضعیف روایت ثانیه گفته که مجرد ذکر آنست در هیچ وقت منفی نیست پس امام صاحب چگونه نفی آن میفرمودند پس  
اختلاف در اصل تکبیر یعنی ندارد صاحب بحد روایت ثانیه را ترجیح میدهند یعنی که اختلاف در سنونیت و مشروعیت اصل تکبیر است  
عید الفطر و از آن طرف امام ابن همام جواب میدهد حاصل جوابش آنکه ذکر آنست اگر چه هیچ وقت ممنوع نیست لیکن کلام در حکم مخصوص  
سنونیت و مشروعیت بقصد عید الفطر است که البته برای این حکم مخصوص این وقت مخصوص از شارع ضرورت پس باید دید که از  
صاحب بخود تکبیر بر امام علیه السلام ثابت گردید حال آنکه بر بیان مجرد و گیرالیفات صاحب بحد بر بسیاری از دعوات حسنیه با وجود علم  
آن مخصوص به حکم استصحاب استخوان جواز نمیکند بلکه در خصوص همین مسئله از همان صاحب مجرد و در بحث منقول است اما الحوام فلا یسنون  
سنن کبر و الا تعلق صلاحه بغيره تم فی الخیرات بخرائج **قوله** شرح المدة الخ **اقول** قطع نظر از موجود بودن شرح عمده حال آنکه  
منقول آنکه اولاد کلام منقول بر ابطال عدم اعتبار دلیل اصل عام و اندراج تحت عمومیات مندوبات شرعیست و ظاهر این قول  
بر تقدیم تحت فیم صاحب که در تحت نقض مرتب مناقض است و اگر احوال منقول صادر که خود از علامه ابن حجر و غیره آورده است  
و نایباً صحابه کرام و دیگر ائمه عظام بسیار از امور با وجود اطلاق بدعت و اقرار بدعت بودن بجهت اندراج تحت عمومیات شرعیست  
و عدم نراحت بکتاب و سنت حکم استخوان و احباب فرموده اند عید که صاحب عملیات منقول را بدعت گفته حضرت ابن عمر  
صلواته علیهما را معلوم گردیده در استخوان و جناب این در خصوص آنکه صاحب علم و اقرار آنجناب بدعت بوده است بنظر صاحب عبارت رسیده  
در نه هیچ کلام نمی گفت که بوجب آن سنون و کلام تا صحابه کرام رفته و ثالثاً مقتضای حقایق و در این بین غیره تالیفات خود در بسیاری  
از مسائل مخصوصه که بخاطر اندراج تحت دلیل عام در اوقات مخصوصه بر افعال معینه بنیت خیر حکم اباحت و جواز بلکه استخوان  
داوود از آنجا که در مسئله با نزد هم کسائل گفته رسم است که در شادی پس یا دختر زنان نهان از آن رسم نقد و پارچه و زیور همراه  
آورده میدهند این مورد در شرع جایز است یا نه و جواب نوشته این چنین افعال موافق قواعد اصول شرعیست جایز است الخ و هم  
در این بین و اولن مردمان بحد و چیزی بحکم را وقت پرتانیدن لباس نوشته و بدعت نوشته اند فی غیر ذلک فی المسائل الکثیره و در اینجا  
خصوصاً در روز ولادت را علما و محققین بدلیل خاص هم ثابت فرموده اند اما اهل این حاجت مستند صاحب الهمم حضرت

و فضیلت و شرف خصوص ایام ولادت و شرف واری زیادت عبادت و خیرات و خصوص ایام میل جمع اهل اسلام است  
 استعمال اذکار حضرت خیر الانام صلعم و خصوص بن ایام صرف لحاظ شرف و فضیلت نیست فی ذلک چگونه از عباد ایام منوع و حرام  
 خواهد گردید **قول** حسن مولات اهل حرمین **الحاقول** مولوی حاجی رفیع الدین خان نقاب مراد آباد که رساله بکاتبین شاهان و امیران  
 صاحب دهلوی علیها الرحمته جمع فرموده اند در آن رساله در مکتوبات حکام فرق قتاله و تمیز حق از باطل هر قوم است در اینجا تحقیق نیست  
 نفسی آن نیست که علم محیط نبوی این تفرق تشبیه معلوم فرموده بر آن نوع این مذهب قاعده نشان داده که هر مسلمان آن قاعده را  
 با دینی توجیه عقل بدون تشدید حدیث درمی یابد و آن نیست که در خروج دین و نشان آن نظر نمایند نه بدی که در آن جا  
 باشد از اقرب الی الحق و اندک بلکه فرض ساختن حج خانه کعبه بنظر یا زاد الله تعالی شرف خاصی از اسبابین هم است تا مسلمان  
 و دور دست از طریق حق و جاوید تقسیم فاعل نمایند و در احادیث شریفه فضایل هر دین شریفین نظر انسان باید فرموده که این سخنی  
 کاشمش علی بن موسی و همچنین شاه ولی الله دهلوی در مصنفات شرح موطا و دستورات خود حاجانجا تفریح نموده اند که علم بای  
 اهل حرمین برانداختن است بالاتباع و از تسلط لشکر نیرید و جمالی و مبتلا و ظلمی نیرید غیر هم در بعضی اوقات بر حرمین یقین  
 و قابل قبول نبودن ظلم و افعال محرم نشان لازم نمی آید که مستحبات مروجیه و لایمیه دین از فقهار و محدثین مذہب اهل سنت  
 که از مشهورین و معتبرین مبدین طبعیان اند نیز قابل قبول نباشد حالایا بدو فتی که از اکابر علماء اعلام دایه کرام حرمین طبعیان  
 استخوان و ترویج امر کلیه فضل آن در ایمان مثال آید و شیخ محمد جمال ضلالت و در آن مبدین طبعیان قرنا بعد قرن مابین علماء و  
 صلحا و البتة نزد اهل اسلام بموجب احادیث شریفه مستحب است که از نو اسامی علیه تسبیح نباشد چه به اسماء علیه راجحه اقرار آن میکنند  
 چنانچه یکی از ایشان در رساله اسمی بر عرض کونتر گفته **کفر کعبه ای و ثبای ای کی بار قول** تجویز علماء اهل سنت است شیخ راجه  
**قول** استقامت **الحاقول** اولاً تجویز علماء اهل سنت امری که مثل شرک خلل اندازا اصل ایمان باشد چنانکه مذہب  
 اسماعیلیه است چگونه محل اشتبا و نباشد چه برین تقدیر اطلاق علماء اسلام هم محل کلام است چه جا ذکر علماء اهل سنت و ثانیاً  
 کلام در تجویز کسی عالم از علماء اهل سنت بطور سهو و خطا نیست کلام درین است که امری که دایه دین و علماء مشهورین معتبرین  
 اهل سنت که علم و عدالت و تقوی شان اظهر من الشمس است و عامه لاحقین حتی که اسماعیلیه هم بجا با موافقه مذاق خویش با مختصراً  
 استای میکنند از صد سال در اکثر بلاد اسلام تحمیل شده است و درده باشند با تباع جذبی متکبر که سر بجا لغت در بعض  
 اعصار برده باشند موجب ضلالت و تشیع و شبه بر آنحضرات تهتم تجویز ضلالت شنیده عاید گردانیدن و نوبت تفسیر و تفصیل  
 رسانیدن امری از انصاف و دین بعید و تجویز نیست خلاف عقل مدید **قول** فمن احد از علماء حنفیه سابقین **الحاقول**  
 اولاً که از مطلقه کشف الظنون و غیره کتب متداوله ظاهر و باهر است که بسیار از ائمه حنفیه که از ملا علی قاری و شیخ عبدالحق محدث  
 دهلوی سابق بوده اند درین خصوص سائل مستقله تالیف فرموده اند قطع نظر از اینکه کافی است با انظار اهل صاحب ساله  
 آنچه در مجمع البحار مذکور که شیخ عبدالحق محدث دهلوی از آن در کتب خود نقل کرده و در آن رساله هم درین باره استظهار میکنند







بر باد نشد و مجروح و عدم فعل بلکه عدم نقل از آن حضرت معلوم که در آن مذکور است حسب حال صاحب را هم دلیل ضلالت شدن  
 نمی تواند قوله حدیث است که سننه حسنیه را مخصوص آن زعم نمودن باطل است الخ **اقول** ابطال اقوال مستندین  
 محققین و از اجله علماء مشهورین از علویه عقل و انصاف عاقلان لا علی قاری در شرح شفا نوشته کل بدعت ضلاله حصص منها البتة  
 الحسنیه بخود ایشان سننه حسنیه فلهذا و احسن عمل بها و منه قول عمر بن الخطاب البتة نه الخ و مجمع البحار گفته کل بدعت  
 ضلاله حصص منها ما هو واجب کلم اوله التکلیف و سنده کتب تصنیف کتب العلم و بنا و الدارین و التزایج الخ قوله سننه و این حدیث  
 بمعنی احی و روح آنه بمعنی اخذ و ابتداء یقال ان السکین فی الاحده و منقلبه کذا فی القاموس الخ **اقول** اگر بدین از مستندین صاحب  
 رساله و شرح این حدیث تصریح فرموده اند که سننه بمعنی اتی بطریقیه و مثال است احداث طریقیه خیر و احداث طریقیه شر  
 یقال یقول الشیء صوره و سوا بطریقیه سارا کذا فی القاموس و مجمع البحار گفته سننه حسنیه ای تی بطریقیه مرضیه یقینه ای با و  
 هدران است و سوا فیه تعلیم علم و عبادت اود و بواء کان فی الکمال الهدی و الضلال هو کذا ابتداء او کان جوق الیه الخ شیخ محمد  
 دهلوی علیه الرحمة در شریعه الاسلام فرموده سننه فی الاسلام سننه حسنیه که یکم مینهاد و پیدا کرد و درین سلمانی راه و روش نیک  
 و مردم الحدیث و هدران است سننه الاسلام سننه که یکم مینهاد و پیدا کرد و درین سلمانی راه و روش بد را الخ و بدین  
 بمعنی روح صافی شمول این حدیث بر استحقاق این حدیثات صحابه و دیگر صالحین نیست که در احداث طریقیه خیر هم ترویج  
 از خیریت قوله دائی این تفصیل نیست الخ **اقول** علماء اعلام و داعی متبوعه ذکر فرموده اند از انچه احترام فرموده است  
 صلعم است در دیگر احادیث شریفه از منعت بدعت حسنیه محدث و دهلوی بذیل حدیث سننه ابتداء بدعت ضلاله لایرضایا  
 و رسوله کان علیه من الاثم مثل تمام سنن عمل بها نوشته بخلاف بدعت حسنیه که در وی مصطفی وین و تقویت و ترویج آن با  
 و مجمع البحار بذیل بدعت ضلال نوشته بواجتر از سنن البتة الحسنیه الخ قطب اسماعیلیه و ظاهر حق بذیل حدیث من احداث  
 فی امرنا الیس سننه نوشته اول لفظ الیس سننه بنهاره بی اسکی طرف که کائنات اوس چنین که که مخالف کتاب سننه که بنوع  
 برانین است الخ قوله بدون فهم اینکه مراد حاملین بدعت الخ **اقول** با وجود فهم اینکه عامه طایفه اصحاب علیه عدم نقل از  
 صلعم را قطع نظر از دوم مزاحمت و عدم مزاحمت با وجود عدم تصریح مجتهدین هر جا دلیل حکم ضلالت بودن اعتقاد دارند  
 و مادر است سننه آنحضرت صلعم را شرفا تقسیم میدانند و زیادت بر سخت را مستلزم نسخ و سبک و انداختن یکدیگرند و درین  
 امر که مرادشان نیست یا آن و برآوردن پوششی طایفه انچه بعض علماء سابقین فرموده اند بطریق ضلاله ذکر کردن از اهل عقل  
 و حیایانیت بعید است از چنین مقام ظاهر است که انچه در چند ورق دستخزات رساله اشباع الکلام کلام کرده در انصاف  
 است بفضیلات و جهالت عامه طایفه اسماعیلیه خود بلکه انچه اکثر استدلالات خود هم کردن است که حاجت شرح تطویل  
 ندارد و قوله بعض از ایشان قایل باینکه جناب قایل برادر و از اصحاب پیدا نبوده اند الخ **اقول** با وجود دریافت اینکه  
 صاحب اتباع در باجماع بودن قول حضرت عمر بن الخطاب بر معنی شری و عدم محبت عمل بر معنی لغوی مفسر و مستثنی بر تحقیق امام نووی و غیره

است نوشتن این فقره چه تند و دراز صواب است که حسب اصل صاحب سال هم کسی از علماء قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر این معنی نقل کرده  
 که امام نووی غیر نوشته اند محل نموده قایل آنچند که صاحب شایع افراد و دراز صواب نیست بنده است **قول** که نم بر هیچ امر و دنیا  
 که در زمان حضرت و صحابه بنوده اند و دلیل شرعی بر حق آنها قاطع نیست حاجت و دلیل است اله **اقول** قطع نظر از آنکه  
 حال تلمیذ صاحب رساله از سابق بخوبی واضح شده درین مقام باید دید که چگونه از مذاهب معتدله کبری طایفه خویش تهل میکند  
 حال آنکه کبری او جای پیش میکند که اصل اشیا بر وجهی شرع شریف حرمت است و اباحت ثابت نمیشود مگر بقول فعل حضرت  
 صلعم و درین باب بر آن مواظب عوام بعضی عبارات مبهمه متعلقه قبل نیست بل تحقیق اصل مسلمین میکنند و بی اقامت و دلیل تحریم  
 حرف بجهت عدم نقل از آنحضرت صلعم و در بسیار از امور دنیا و دین **قول** که درین ثبوت هیچ نزاع نیست **اقول**  
 اولاً عامه طایفه را در همین ارضی تقسیم امرونی که بآنحضرت صلعم پیدا نمود و سنت نباشد بسوی بدعت حسنه و مستی نزاع است چنانچه از این  
 که سنت آنحضرت صلعم نباشد بدعت گفته بر آن حکم ضلالت لازم میکند و بعضی عبارات بی فهم طالع بسیار اشبات اینکه عدم نقل از آن  
 صلعم دلیل ضلالت است بطوریکه آرند و تجویز میجو امر را تجویز قبیح بآنحضرت صلعم میثباتند و ثانیاً آنکه قطع نظر از عقیده دیگر  
 اگر فی الواقع صاحب رساله را در ثبوت تقسیم بدعت و امور دینی که آنحضرت صلعم حادث شده باشد و بعضی صحابیه اکابر علماء را  
 از وجهی بسیار اینجانبان نیست پس جواد بر مقدمه و غیره در پی جمیع هر طریقی پس انداده و عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل ضلالت و مخالفت  
 قرار داده گوید در اطلاق لفظ معنی شرعی نزاع لفظی داشته باشد **قول** که آنچه از دلایل شرعی ثابت نیست مخالفت آنهاست **اقول**  
 مراد از عدم ثبوت اگر عدم نقل آن مخصوص از شایع است چنانکه مذاهب طایفه اسماعیلیه که بعضی گفته اند از سنت نیست  
 از مخالف سنت میگویند پس باطل است چه عدم نقل بلکه نقل عدم معنی نکردن شایع امر را مستلزم مخالفت آن امر شرعی نیست و در  
 مقاصد مسلمین و انفس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده و منها انما خالف رسول الله صلعم فی الاختلاف حیث جعل عذر  
 خلیفه له و الرسول صلعم اند اعرف بالمصالح و المفساد و افرغ شفته علی الامه لم یختلف احد الی قوله فاستخلافه و مخالفتی لک  
 علیه السلام و ترک التباعه الخ و در جواب آن نوشته و لا نسلم ان مجرد فعل الم فیله البنی صلعم مخالفت له و ترک التباعه و انما یکون ذلک اذا  
 ما بنی عنه او ترک امر الخ و در تحفه شاعشریه گفته سوم آنکه نکردن اختلاف چیزی دیگرست و نسخ فرمودن از آن چیزی دیگرست  
 مخالفت و قبیح نیست که شایع از اختلاف میفرمود و ابو بکر بنده اختلاف میکرد آنکه پیغمبر صلعم اختلاف نکرد و ابو بکر بنده کرد الخ و اگر مراد  
 از عدم ثبوت بدلیل شرعی خروج از عموم باشد و بات شایع و فراغت امور دینی است چنانچه و جمیع البعد و غیره و تقسیم بدعت  
 بسوی حسنه و سیه گفته اند من الاول ما کان تحت علم ما ندی بالشارع الیه من انان ما کان بخلاف ذلک نهضت بر سختی است  
 علماء کرام و اولیاء عظام حکم مخالفت سنت و عدم ثبوت از شرعیت دادن بعضی جهات است **قول** که هیچ کس که از آن صحابیه اکابر  
 علماء و تابعین بعد الخ **اقول** اولاً هرگاه در قول سابق ثبوت تقسیم امرونی که بآنحضرت صلعم پیدا شود و بعضی بدعت حسنه و سیه  
 بی نزاع از آن فرموده است پس لابد کلیه کل بدعت ضلالت با بران معنی حسب تحقیق شایع مخصوص به هر بدعت سیه گردیده که معنی دیگر

نباشد که این نفع لغوی است بر بنابر آن حکم کذب جاری ساختن حماقت است و ثانیاً صاحب رساله خبر ندارد که در رساله صدیو حسن  
 هم قرار است باینکه علما نماندند و هم تقسیم بدعت و مخصوص بودن کلمه محل غلالت بدعت سنی کی بعد از دیگری رفته اند و ثالثاً قطع نظر  
 از اقرار سابق صاحب رساله و اقرار صدیق حسن بقرار حال هم تصور کذب بی مقام سخاست است چه بعد فرض یکدیگر از امام نو و علی  
 قاری و غیره کسی مخصوصی در آن بیان نکرده باشد اگر امام نو و غیره را از اکابر علماء و ذاهل کعبه بلکه معاذ الله از علماء اسلام اند  
 چنانکه از بیان فاسدش می تراود تا البته اگر حق استبلع راهم کاذب قرار دهد عجیب نیست **قول** دعوی ثبوت این مدعا بقضای عموم  
 کلمه من لا یحل **اقول** این تقدیر تسلیم تعریجات اکابر علماء و ذاهل کعبه که در تقسیم بطرف بدعت حسنه و سیه فرموده اند بلاتامل بموجب حدیث  
 شریف من سن سنة حسنة فله اجر من سن سنة حسنة فله اجر غیر من راحه سنت غیر مخصوص در قرون گذشته خواهد بود نه مقصور و محدود و براسکات  
 منی یعنی جواب مایه سایل اسما قیامه درست موجود سوال چاه نهم بدعت حسنه محدود است بوقت سن الاوقات یا غیر محدود و الی یوم  
 القیامة جواب غیر محدود است عند القائل بتبسیها بعدیت من سن سنة حسنة فله اجر من سن سنة حسنة فله اجر من سن سنة حسنة فله اجر من سن سنة حسنة فله اجر  
 از عدم طایفه کتب سنیه اکابر دین سایل بر وجه اکابر طایفه خود هم نمی فهمند باقیانند اینکه سن بشبوات مورد شامل احداث نیست  
 پس لالت دارد و بر اینکه صاحب رساله سنی نه یکتا و نه یکره اند که اکابر او چه نوشته اند اعتبار بجموع الفاظ است یا بخصوص مورد بودن  
 سنی سنی روح بشمول احداث طریقی یک طریقه بدعت منافات دارد **قول** این که این بر محدث مبدع قرون گذشته را داخل بدعت سیه  
 سنی نماید بلکه محدثی ماکه از اصول شرع ثابت نیست **اقول** برین اقرار قرار باید داشت که برای ابطال بسیاری از اصول موسوم  
 طایفه با مدنی است اما توهم اینکه ثبات حسن اثر خاص از اصول شرع کار مخصوص مجتهد است پس بر این وجه و هم با بعضی اهل  
 اسما قیامه توجه باید نمود که در بسیار از مسائل خاصه با حسمان و استنباط موضوعات و اوقات خاصه مجتهد اندراج در اصول  
 مسئله شرعی با وجود عدم ادعا حصول تبه اجتهاد و تفریح نموده است **قول** شرح حدیث است مخالف ظاهر و شرع  
 علماء و موافق بود عادت اهل هوا **اقول** بسیار از علماء کرام همراه خلفا دار بعبه عظام دیگر ائمه اسلام را هم در  
 حدیث شامل دانسته اند پس نقد رتبه زبانی محض نادانی است علامه خفاجی در شرح شفا فرموده و المراد بهم خلفا الاربعه  
 و من کانوا علی طریقتهم کعمرن بعد العیر و ائمة الاسلام المجتهدین لا علماء کلمه الله تعالی الخ و مر قاعه گفته قیل بهم الخلفاء  
 الاربعه و بعد بیان خلافت گفته قیل هم و من علی سیرتهم من ائمة الاسلام المجتهدین فی الاحکام فانهم خلفاء الرسول فی احوال  
 الحق و علماء الدین الخ و الحق صاحب الکلام اسانده کبر طایفه هم نرسیده در انجیل الحاجه حاشیه بن ماجر که در مصنفش  
 بسیار از کبرای طایفه نقل دارند و مستند می انگارند و در ذیل حدیث شریف هم قوم است و العلماء من هم و قال کل من علی سیرته  
 صلیم العلماء و الخلفاء و کالائمة الاربعه المتبعین المجتهدین و الائمة العادلین کلمهم مورد و ذلحدیث الخ **قول** احداث محدثان  
 خود خارج از نفس مفهوم است **اقول** قطع نظر از آنکه سابقاً از علماء دین شرح حدیث شریف منقول شده اگر صاحب  
 رساله را از انسانی بناید بدینکه که در حدیث شریف است **اقول** انفس نفس العلماء علی این آدم الاوّل کف من و معها لانه اوّل

اول من القتل الحدیث اگر اطلاق لفظ من بر اعدا اصری مخالف نمی شود باطل می بود و از مفهوم مسلحین  
 خارج می بود و درین حدیث شش نفر چگونه وارد میگردد اگر استعمال این لفظ در احادیث صحیح بر اعدا اصریست  
 کرده آید کتابی بر سر تریب گرد و امام نووی علیه الرحمۃ در شرح صحیح مسلم فرموده و هذا الحدیث من قواعد الاسلام و هو ان  
 کل من ابدع شیئا من الشرکان علیه مثل زر کل من اعدی به فی ذلک فعل مثل عمل الی یوم القیامۃ و مثله من ابدع  
 شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من عمل به الی یوم القیامۃ و هو موافق الحدیث الصحیح من سنۃ حسنه و من سنۃ  
 سیئه الخ و اگر برین هم تمسکی نیاید تا بسینه که قطب عالم علی و ظاهر حق و ترجمه مسل القتل فرشته که او سنۃ اولی طریقۃ نکاح الا  
 قتل کریمه الخ پس احداث را خارج از نفس معنوم سنۃ منافی آن نمیدان کمالی نهی است و اگر کسی زیاده ازین خواهد پرس  
 پسند که نواب ثواب رساله خود مسلم داشته است که لفظ سنۃ برین حدیث و فقره من سنۃ سیئه معنی ابدع است  
 و همچنان ثابت است از رساله توالیقی حدیث حسن پس کبر اینحضرات که قطع نظر از کتب بنیه رساله بنیه و فارسیه که خود  
 جمع بنیامند و هم کان لم یکن تصور می نمایند قوله و راه الاسلام حسنا فهو عند الله حسن است که هر دو اسلام و راه  
 الاسلام اقوال اختصاصیت این احتمال مخالف هم امکان فرجه اشباع فیت چه عاقل را بکمال استدلال بان در اموریکه از صحاح  
 کرام منقول نیستند می نمایند انقول از حدیث شریف دیگر و یا علی لا اطلاق بدون خصوص این سیاق نقل بنیامین قطع نظر از آنکه از  
 مابین ظاهر است و در اینجا کلامی دیگر باید شنید شاه ولی الله صاحب علم و در کتابیات گفته اند توهم آنکه انجی شایع بدان امر فرموده و در  
 تحریص فرموده و در چیز است یکی ذکر دیگر فکر و مراد از ذکر زبانی است و چه در ضمیمه که در حدیث مذکور میشود و هر دو قسم  
 زبانی اند و چون نقل مستندیان از ذکر زبانی بفکر خالص شود و میشد مشایخ ذکر قلبی را که مناسبتی بهر دو جهاد دارد و کمال بر  
 است کما لا یخفی استنباط کرده اند و قال النبی صلی الله علیه و آله حسنا فهو عند الله حسن و راه محمد فی الموطا علیها  
 علامه طحاوی نوشته مسل العلمات محمد بن البرقی شریف عن حکم الترقیة فقال انما بدع حسنه استحسنها المسلمون و قال مسلم  
 راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و بر سر حدیث فرموده قال العرب انما بدع یا نص قال عماره المسلمون حسنا فهو عند الله  
 الخ قوله استدلان برین اثر بر استحقاق احسان محمد تا آنکه مختلف فیما بین العلماء و مسلمین بوده باشد و منصوص از مجتهدین  
 است نباشد بوجه باطل الخ اقول مستندین صاحب را بر استحقاق بریکه مخالف تراحم شرع نباشد با وجود عدم  
 ثبوت اجماع و تفصیل مجتهدین سابقین بجهت استحقاق چند از علماء دین استدلال بدین اثر فرموده اند از انجمله  
 ملا علی قاری در رساله اقتدای بالخالف نوشته فیذا کان الایمان باطنی و قد روی عن ابن مسعود عن راه  
 المسلمون حسنا فهو عند الله حسن قوله و در صورت عدم عهد و اراد از مسلمین و حدیث جمیع مسلمین باشند  
 زیرا که المسلمون جمع معروف بلام است و جمیع معروف بلام مفید استغراق بود الخ اقول لا بد بحدیث عدم عهد متعلق است  
 که برای جنس بود چه لام بر آن جنس هم متعلق باشد و انجمن افراد کامله که تحقیق علماء دین اند مراد تر اند شد

در صورت عدم وجوب تعیین و امکان هر یک اختلاف است بعضی اصولیین حسن را مقدم دارند و بعضی استغراق را پس  
از سبب اختلاف یک قول گرفته بزم بطلان استدلال کار علماء نمودن سفاکت است و ثانیاً صورت استغراق هم  
بزم بطلان استدلال چیزی نموان نمود پس عاود آن نحو است چه بر تقدیر استغراق محبت متباد و شایع از حدیث  
نذکور حسن هر شخص هر فرد از افراد مسلمین ثابت خواهد شد چه موافق مذهب مقدور چه بر استغراق جمع مثل استغراق مفرد  
برای هر یک فرد است شمول جمع محلی ببار مذهب حق از شمول کلی است برای جزئیات و تعلیق حکم جمیع محلی موجب  
ثبوت حکم را در کل فرد چنانچه محققان اصولیین تصریح فرموده اند در مسلم گفته و عموم الرجال باعتبار ان اللام سبیل علی بن  
کاهو الحق الخ مولانا نظام الدین علیه الرحمة در شرح فرموده یعنی الله اعلم فی ان الجمع المعرف بلام الاستغراق  
بل هو باق علی جمیعته او لا فکثیر من من ارباب العربیة الی الثانی و هو الحق فقول لا ان تزوج النساء ولا تزوج امرأه  
مبني علی شمول شمول الکلی للجزئیات الخ و استدلال از ثبوت محلی برای کلی بر ثبوت ان حکم برای افراد جزئیة شرعاً و  
عقلاً قطعاً صحیح است و اگر موافق مذهب مسلکی عموم جمع باعتبار هر جماعت جماعت گرفته شود تا هم در ثبوت حسن  
استحسانات جماعتی از ائمه دین مثل انقاد مجله کر شریف بچگونه خطی لازم نیست اگر استحال جمع محلی بلام استغراق  
برای کل فرد و یا جماعت جماعت و شمول آن بطور شمول کلی بر جزئیات جایز نبود تا البته تعلیق حکم بان موجب تعلیق  
هر یک نمیکوید و صاحب سبیل را بدلیل مجرد معرفت بودن جمع اعداد الزام و ابطال استدلال پیرسید و اذ فلسف  
و چگونه جرات به الزام ابطال استدلال بجهت معرفت بودن جمع و سفید بودن استغراق میتوان نمود که در کلام صحابه  
کرام و دیگر ائمه عظام و در صورتی که استدلال جمیع معرفت باللام و دیگر الفاظ عامه مستغرقه موجود در مسلم گفته و یا  
شلع و ذل ع احتیاج هم سلفاً و خلفاً بالمتواتر غیر تکیه الخ مولانا در شرح فرموده یعنی ان القدر ما من الصحابة و التابعین  
و المتأخرین من بعدهم یمتثلون فی الاحکام الشرعیة بالمتواتر ای بالالفاظ الدالة علی الخ باز در مسلم گفته و ذلک  
کا محتاج علی ابی بکر من فی قتال انی الزکات بقول امرت ان تأتوا الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فصره و اجمع بقوله  
الا لله ما دانی بکرم بقوله الائمة من قریش بقوله انا معاشر الانبیاء و الانوار و ما ترکناه صدقة کذا فی التشریح  
قوله و علم بالتفاق جمیع مسلمین دین زمان متعذر است الخ **اقول** کلامی است تزییف مخالف تحقیقات جمهور سلف  
اولاً مجرد معرفت بودن جمع و در صورت مستلزم مقتضی تفاق نیست تا استدلال بدون اثبات اجماع مجروح باطل شود  
بیا اگر گفته آید اسما بما اوتی البینون ایاة من عند الله معاف و متباد و از میقول یان و تقدیر بر کتاب داده شده هر یک آ  
یا که فی ان تصدیق جزئی که تمام انبیاء را داده شده و آن کتابی حدیث جمیع انبیاء بالاتفاق نازل شده باشد معاف  
از میقول شد یا اگر گفته آید ما ترک الانبیاء و هو صدقة پس معاف و متباد و از میقول بسبب احتمال شایع هر یک آ که تکرار بر نه صدقه  
و قابل توزیع نیست پس استدلال بر صدقه بودن نیز یک یا بهتر و که صرف یک یا یا مخصوص باشد مترکاً بمجموع انبیاء

وعدم جریان توریت در آن قطعا صحیح است نه آنکه چیزی که مال مجبور باشد و جمیع اینها با اتفاق انرا گذاشته باشد فقط  
همان صدقه است تا استدلال بر صورت جزیه چیزی که مال متروک یک نبی بالخصوص باشد نه متروک جمیع باطل گردد و با  
گفته آید ما را در اینجا به قبول آنان بهمانه عدول مفادش بینیکه مردی بر صحابی قبول است چه هر یکی از ایشان عدل نه  
حرف انچه جمیع صحابه بالاتفاق بر آن منتهی به مقبولیت آن و صرف عدالت مجموع ثابت باشد تا استدلال از قبول  
بر عدالت هر یک صحابی قبول ردایش باطل گردد یا اگر گفته آید مالک المسلمون نه موصوم مفاد متبادر ازین همین است که  
هر مال هر فرد از مسلمین موصوم است استدلال از آن بر عصمت مال مخصوص هر یک سلطان صحیح است این طور نه مالک المسلم و مالک  
المسلمین نه موصوم نه آنکه چیزی که ملوک جمیع مسلمین با اتفاق باشد صرف همان موصوم تا برین تقدیر استدلال مذکور باطل  
شود یا اگر گفته آید استحسانه المسلمین نه موصوم مفاد و متبادر ازین همین است که استحقاقات هر مسلم مانده آنکه صرف مستحق است  
مسلمین بالاتفاق من حیث المجموع من آن تا برین تقدیر استدلال باطل گردد و با جمله مفاد متبادر و حدیث مذکور را بنظر  
معلی بودن جمیع معنی عام شایع علم اتفاق مجموع ضروری و لازم نیست و اگر در جمیع محلی بلاست متفرق علم با اتفاق مجموع  
ضروری لازم باشد اکثر استدلالات صحابه کرام غیر هم باطل شوند بلکه در احکام مسایل شرعی غلطی عظیم لازم می آید  
مثلا درین مسئله که تعظیم الکفار حرام مفادش بینیکه تعظیم بر هر کافر حرام است پس در تعظیم یک کافر حکم حرمت ثابت خواهد شد  
استدلال بان درست است نه آنکه صرف تعظیم جمیع کفار بالاتفاق حرام باشد و برین شبهه حساب و آنکه استحقاق جمیع  
فرد در مفاد کل افرادی و مجموعی من حیث المجموع بر تحقق حکم جمیع محلی باللام و محصور است متفرق ثبوت حکم صرف بر مجموع  
بالاتفاق در هر صورت و هر با لازم و ضروری میدانند و بنقولی است مخالف صریح تحقیقات جمهور اهل اصول و فقه و عریض  
و مخالف احتمال اکثر و شایع کتاب فتن و مسلم الثبوت و بیان جمیع قلت و کثرت نوشته فان المحلی منها للعموم مطلقا مساوی  
در شرح فرموده ای بطلان عنها المجعیدة بصیغة المفرد العام المحلی باللام و کل الخ باز در مسلم نوشته است متفرق الجمع کل الخ  
و عندنا کما فی من تبقیه استفرق المفرد أهل لنا تقدم من الاستثناء والاجل الخ مولانا در شرح فرموده و لنا علی  
الاجل من الایمة الاربعة المنقذ منهم علی ان المفرد الجمع فی حالة الاستفرق بیان و لذلك تری صاحب الکشاف  
فی کل ما فی الجمع المحلی باللام فی الکتاب المجید یفسره بما یفسره استفرق المفرد و لقد استوفی فی فن البلاغة الخ باز در  
در دلائل سکاکی و تبیین او نوشته و ما ینا ان الحكم علی کل جماعة لا یستلزم الحكم علی کل فرد و جواب گفته قلنا یتلزم انما  
و ان لم یتلزم عقلا علی ان الجمع المحلی عندنا کل فرد الخ و بعد در مسلم و کما قوله تعالی خدم من اسوا لهم صدقة لا تعفی انما  
من کل نوع نوشته و ما ینا ان عموم الجمع لیس کعموم کل فرد و بانه قول رفیع لغوی مختلف فی انه لکل جماعة او کل فرد و الجمع  
انما فی علامه عصام و اطل نوشته و استفرق المفرد اشمل ای استفرق ما هو مفرد فی المعنی سواء کان غفرا فی اللفظ او لا  
کا لجمع المحلی باللام الذی بطلانیه معنی الجعیدة اشمل من الجمع بحسب النسخ الخ و بعد در این کتاب ما یمتدح فی بیان کردن استفرق



المفرد اشمل للمعرف باللام مع ان هذا البحث له لان استغراق الجمع للمعرف باللام في الاكثر لا حاكمة كل فرد من الجنس لا حاكمة  
كل جمع صحيح مع ذلك ائمة الاصول والخوارج تبغي كل جمع معن باللام بكل فرد دون كل جماعته جماعة ائمة التفسير كلهم  
الخ وهورا ننت ولا نه اي الاسم المستغرق معني كل فرد لا مجموع الافراد الخ واهل منطق قاطبة الف لام استغراق را سور  
محموده كليز شته اند الف ولام استغراق را اگر معني مجموع لازم باشد قضيه محصوره كليز خواهد بود و نیز اگر استغراق مشروط  
باشد باتفاق جميع وبرا آن اجل مجموع لازم و ضروري باشد تا عدم منتج شكل اول لازم ميگردد و كما لا يخفى على من طالع  
المنطق پس اتفاق جميع و اجمال مجموع را در صورت عدم مجتهد بر الجمع محلي باللام ضروري بناشتن و بنا بران ادعا بطلان  
استدلال علماء دين نمودن و معني كل فرد را بجمال نياوردن سفاست است اما نيا پس بر تقدير تسليم شرط علم اتفاق جميع  
سليق يقيد بامري كه مخصوص از مجتهدين است بنا شد لغويست چه برين تقدير ابرم كليز مجتهدين است هم مخصوص باشد استدلال  
باين اثر بر استحباب احتسان انهم باطل خواهد گرديد و الدليل الدليل البيان البيان اما ثانيا پس اين عبارت مشرح حامي سند  
آوردن درست نيست چه اين كلام را شارح حامي در ذيل مذيب اهل ظاهر آورده كه ميگويند لا اجمال الا لصواب قوله و  
استغراق است كه در كتب اصول نشان اين آثار در اوله تحت اجمال و شارح الخ اقول اما لا يجوز ثبوت استغراق چه ملازم است  
دارد و بطلان استدلال فقهاء و كرام علماء اعلام ثانيا آوردن اهل اصول را در اوله تحت حقيقت اجمال مستلزم آن نيست كه در  
حديث مجموع من حيث المجموع بالخصوص مراد باشد بلكه بر تقدير حسن بودن متحسن جامع عني از علماء اعلام هم حسن بودن  
مستحسنات مجموع افراد مجتهدين است بدرج اولي ثابت است پس هم استدلال اهل اصول تا هم هم استدلال فقهاء و كرام و  
و غير علماء عظام قوله مراد از سليق و حديث افراد كماله اقول او لا قبل از اين حديث را در صورت عدم مجتهد مجموع  
ضعا به در صورت عدم مجتهد مجموع اتفاق جميع سليق اجمال مجموع مجتهدين نموده و علم باتفاق جميع را مستند قرار داده  
حالا در بيان صفا اينه از فرسوش كرده بلايه و حكمينمايد كه مراد افراد كماله و ثانيا انچه از شيخ علي قاري معين صفي كه استدلالات  
مطابق ادعا و نيت چه در ان تحقيق مجتهدين نيست بلكه علماء كتاب است و اعيان نشان نكرده اند و اگر عبارت ملا علي قاري تمام  
نقل از باسن بنيز و بطلان جمله خرافات او رد مي نمود عبارت ملا علي قاري نيت و اما حسن فعل عمر بن عبد العزيز حيث جبل مكان اهل  
البيت الصادق بن ائمة فوق المنابر هذه الاله الشريفه في اخر الخطبة ان الله بامر باعد الالاته هذه هي البعثة الحسنة بل السنة  
المستحبة كما قال ابن مسعود و ما راه المسلمون حنا فخذوا عندهم من المراد بالسليق بدتهم و عدم تهم و هم العلماء بالكتب و السنة الاعبا  
عمر بن ابي و الشبهة الخ پس بنيتا هم مراد و در خصوص صفا بلكه هم مراد و در خصوص اجمال اهل اسلام باطل گردي و انچه از ان قاري اصدق آن براي  
دين از علماء مستدين فقهاء و محدثين كه احتسان عمل مولد فرموده اند مثل افضا بهرست و ثانيا اگر مراد باخصيص تنها استقلالي  
ائمه ترون باشد است پس اين تخصيص از تعريجات همان شيخ علي قاري و ديگر ائمه مستدين مرود و اما كاسق و يحيى اگر تخصيص نيست  
پس در استنباط عمليه ثبوت نرسيده و را ابا و عبارت مجانس الابرار كه عدم اعتداد كلام غير مجتهد كور است و در بيان ائمة استنباط

پس آن تحسنت را داد و عبا و غیره پندین که چگونگی مخالفت با اصول کتب معتبره نداشته باشد بلکه اخل عموماً آنها را فسخ  
 باشند مدعیان آنها از قول مجالس لازم نمیکرد و تا اسماعیلیه را مفید باشد قوله پس در صورت اختلاف تعارض لازم است الخ اقول  
 اولاً حکم بلزوم تعارض علی الاطلاق یقینی است بر عدم فهم معنی لزوم چه در صورتیکه جماعتی از ائمه دین امر را که چگونه مخالفت  
 شریعت نباشد مستثنی شده اند و در بسیاری از بلاد اسلام بلیغ گردیده و بعد از یکدیگر از علماء و بغیر اقامت دلیل اقوی مخالفتی  
 درین آن پیدا کردند پس درین صورت بر اثبات حسن قول تحسین ابطال ادعا مستحقین استدلال بیاراه المسلمون حسناً فهو عند الله  
 حسن بر حجاب آن امر صحیح است و مستثنی است بقبح آن امر که بموجب حدیث شریف از احسان بجهت دین حسن گردیده است استدلال  
 بیاراه المسلمون قبیحاً درست نیست چه حکم باراه المسلمون حسناً در آن موافقت که قبح آن در شریعت ثابت نباشد و حکم باراه المسلمون  
 قبیحاً در آن موافقت که حسن آن از شریعت ثابت نگردیده باشد و حسن امر مذکور قبل از استتبع استتبعین بدلیل حدیث  
 شریف مذکور ثابت گردیده است پس اثبات استتبع آن جایز نبوده است پس تعارض کما لازم گردیده و ثانیاً بر تقدیر تسلیم  
 لزوم تعارض در بطلان استدلال باین اثر بر حجاب تحسنت اختلافیه تقید مخصوص نبوده از مجتهدین نه است قوله  
 احتملج باحد المتعارضین بدون ترجیح جایز نیست الخ اقول در صورت تعارض ترجیح هم تصریح مستندین متعارضه  
 موجود ملا علی قاری نوشته من العلم ان الاصل فی کل مسأله هو الحق اما القول بالساده او الکراهه فیخرج الی دلیل  
 علامه شامی آورده و پس الاحتیاط فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمة او الکراهه الذین لا یذهب من دلیل بل  
 فی الاباحه التي هی الاصل الخ پس امریکه داخل الطلاق مذکور با عامه شریعه باشد و چگونگی مخالفت و مزاحمت نداشته باشد  
 و این ترجیح خیر باشد البته استحسان آن راجح است بر استتبع قوله علاوه از محل نظر بودن شیخ عبدالحق از علماء و راجحین الخ  
 اقول و بگذریم این احتمال را کرده اند ملا علی قاری در شرح شفا نوشته علیکم بسنتی و سنته الخ تعارض را شدن الخ الخلفاء  
 الاربعه و من ساریرتهم الخ و قد تقدم قوله نقل ساله ناصر فاکهانی در در رساله سیوطی الخ اقول قطع نظر از آنکه نام  
 ناصر مذکور ذکر نگردیده و وجود رساله مجهول است از حواله کتب مشهوره ثابت نگردیده تا معلوم میشود که ناصر مذکور بیاقت ذکر مقابله  
 سیوطی ناصر بن سیوطی درین مسئله مثل ملا علی قاری و غیره نزد اهل علم و انصاف دارد و یانه اما آنچه صاحب رله از ناصر مذکور  
 نقل کرده انکان اصل المولد هذا فهو غیر ثابت بواحد من الاوله الشرعیه التي علیها مدار الشرع و ما احدث بعده عهد رسول الله  
 صلعم و کان كذلك فهو من الیدعه السیئه التي یقارب بها صاحبها لاسن البدع الحسنه التي یبای علیها کما فی علی العلماء  
 حالش اینکه مرادش از عدم ثبوت چیست اگر امر او عدم ثبوت بوجه مخصوص است پس این مقوله و حواله باطل است چه علماء تفصیل  
 فرموده اند که چیزی که تحت عموماً مذکورات شرعیه مذکور باشد و مزاحم امور محدوده شارع نباشد حسن است اگر چه بوجه  
 مخصوص منقول ثابت نباشد مقتدا و احاقیه در مائمه المسائل آورده قال الجزی فی النهایه البعد عن عبد الله و عثمان بدعتهم  
 و بدعتهم ضلالتهم فان کان فی خلاف الامر الله بدور سوله فهو فی غیر الذم و لا نکار و ما کان واقفاً تحت عموم ما مذکور الله البعد

اوسوله نهونی خیر العاجل انتی و اگر عدم ثبوت یعنی خروج از عموم مندوبات مستحبیه هم اندک راجح و محالفت و مزاحمت است  
مرا در است پس البته علماء اگر اتم تفصیل بدعت سبیه بودن چهره فرموده اند اما برین تقدیر اصل مولد را غیر ثابت با نیستی و تحقق  
عقاید را در اول کمال غوامض است کسانیکه بستم عقاب بودن بدعت سبیه تفصیل کرده اند تحقیق همان کسان را از ائمه و  
و علماء را کمالین چون بودن عمل مولد و اندراج آن تحت عموم مندوبات شرعی ثابت فرموده اند قوله پس با سبیه و تقسیم  
بدعت محل نزاع نبوده **اقول** کاش برین اقرار هم قایم میگردد که از همین بطلان خرافات اسما عیله حسب قول شیخ ثبوت سبیه  
اما سبیه یا کانه میگوید لیکن قابل نزاع عدل مولد از بدعات حسنه است لاجل از منقول بوثبت رسید که صاحب سبیه بعض  
دیوانه است هرگاه تقسیم بدعت بطور حافظ سیوطی و ملا علی قاری و علماء این هجر کی و غیر هم بلان نزاع اقرار و تسلیم بسیار  
پس با وجود صدق ضمنی بدعت حسنه تعبیر باین تقسیم نشان بر عمل مذکور و با وجود تصریح نشان به این امور چرا به این بدعت و محال  
آن ائمه و دین می پردازد و مجوزین این عمل از فقهاء و محدثین گو و مجتهدین بالاستقلال معدود نباشند اما اینجا چنانچه چنانچه  
استقلال است شامی در رد المحتار گفته المالحات بها و رد فی النص فی العله التي فيها انحصار النص ايضا لانه و تفصیل آن در  
سابق مذکور و هرگاه که احتیاج باشد صوم در یوم الاثنین مقیده بشکر و لاد است بجهت بودن یوم الاثنین زمان ولادت  
بازار مستندین صاحب سبیه از ائمه و دین نفس را قرار میدین از مستندین صاحب سبیه است محتاج منصف جتها و استقلال نیست و حکم  
بدعت حسنه بعد تسلیم تقسیم حساب قرار صاحب سبیه سبیه را غیر محدوده و موقوف بر زمانه مجتهدین صاحبین نیست قوله اما ندای و  
اجتماعی مردم بر این خواندن یا شنیدن مقصود و لاد کسی لاجل **اقول** در اینجا حال توضیح بی ادبی بدست که چنانچه بگویم کلمات  
درین بجهت بر زبان می آید و مطلق خود خدا میدارد اجتماع اهل اسلام بر آن استماع اراستاء و ذکر معجزات و وقت ولادت حضرت  
سور نام علیه الصلوٰه و السلام که فردی باین کار نبی است و ذکر آنحضرت افضل از عباد صوم نفل است پس چنانچه ذکر آنحضرت افضل  
شبیخ و ترویج اجتماع مردم بر شنیدن مقصود و لاد کسی تمیز کردن آیه و بیان خود بود که صاحب مائنه المسائل هم بودن مذکور و لاد  
خیر البشر بوجوب فرستادن و مشروعیت اجتماع بر آن اقرار تصریح نموده است قوله در تعیین عبادت مانند اعداد و رکعات و نصب  
از کوفه و مقادیر حدود و کفالات عقل را قدرتی و اختیار نیست پس تعیین عموم الی قوله مدول از قیاس بودن لاجل **اقول** این  
که برای اجتماع اهل شرف ایام ولادت بابرکت و انکاف افضل مجالس از کار پانوا گاهی و غی منقوع و گاهی و غی اصول یوانه و دار  
کرب می رانند اما معنی کیست پس نمیدانند و مسلم آورده فصل فی الشرائع لبقیاس منها حکم الاصل ان کون منقول المعنی بحر العلوم فرمود  
ای مایه رکعینا لاکا اعداد و رکعات و مقادیر الزکوة الخ و تجویز فرموده فصل فی الشرائع منها حکم الاصل ان لا یكون حد و لا عن  
مسنن القیاس فی عقل منها و یوجد فی اخره عالم عقل کاعداد و رکعات و الاطوفه و مقادیر الزکوة الخ پس گاه که علت احتیاج  
نشین یعنی بودن از زمان ولادت و نه پیش از آن نیست با آنکه آنحضرت رب العزت باطلای ائمه و دین اقرار مستندین صاحب سبیه

بتفصیل حضرت شارح که معلوم عقل است و همان امر در ربيع الاول بحال ان کار حضرت خیر العشر صلعم با از مستندین جبار سال  
 موجود است و در این مضمون نیز بعد از آن قیاس گفتن و در مسلک اشکال اعداد و کلمات و غیره سفین کلامی است تا تمام در خیالی است خام بعضی  
 که تعبیری بودن مجرد اصل صوم پیش می آید و این را مانع احتیاج به دیگر عبارات بقصد اشکال نیست می بخارند پس اینهم چنان  
 بیش نیست تعبیری بودن که امر می ستند آن نیست که علی الاطلاق در هیچ امر در هیچ مقام با وجود و نبود تعدیل و وجود علت قیاس نوع  
 باشد و مختصات کتب فقهیه مثل شرح منته المصلی و غیره باید دید که لزوم صلوه ظهور و صوم ظهور با قیاس حج و عمره ثابت و دلیل  
 فرموده اند حال آنکه اصل حج و عمره تعبیری محض بوده اند **قول** تکرار ادای شکر گفت بعد از تقاضا هر کثرت از زمان حصول الی  
 قوله فان عقل فاعلم ان شواکب هم است الخ **اقول** اول این دعوی مصداق علی المطلق است و ثانیا در تحقیق تصریح است بر  
 بدینی خود چنین که حضرت شارح که عقل عقلا را اولین آخرین بودند بران عمل نمودند و تعدیل آن بیان فرمودند از انرا شواکب  
 و هم ولی دلیل محض قرار دادن خط عقل خود کشیدن **اقول** شاه مذکور از احداث این عمل شریعی می سن منته سینه  
 خود را محرز سیئات ساختن **اقول** اول باید دید که درین مقام احداث را داخل سن میگردد و اندر آنچه در مابقی خود  
 گفته بودیم باز اموش کرد و ثانیاً جواب این همه تطویل لا طایل سابق باید دید **قول** ناقله عن الرماله الجوهرة للناظر المحجل  
 سلمنا عدم لزوم نفی الوجود من نفی العلم الخ **اقول** هر گاه که لازم نبودن نفی وجود از علم تسلیم کرده چگونه نصرت بفاکبانی  
 نخواهد رسید چه اثبات حیرت و کرامت هم حکمی است از احکام شرع پس از مجرد عدم علم اصلی خاص بر آنکه در عیون مندرجست غیر  
 مندرج در داخل باشد چگونه فراحت و مخالفت حدود و دین در آن نباشد جز هم حکم نتوان نمود بلکه موافق تحقیق مستندین  
 صاحب ساله اگر این حکم را افترا بر او نهادند و درست است که ما را فاهم **قول** ناقله عن الرماله الجوهرة للناظر المحجل ما الا  
 الذان احتجاجها بود این حجر فلیب با صلی لان الاصل انفس علی عینه بن مجتهدی الامتلاخ **اقول** سابق ازین از احوال  
 مستندین جبار سال ثابت گردیده که برای احسان بدعا سنده که ما را آن بر انداز تحت عبارات مندوبات و منی و عدم  
 مزاحمت و مخالفت حدود و شرعیه به منصب جتبا و یا تفصیل مجتهدین سابقین ضروری نیست حال او بیجا سنده و دیگر باید  
 مولوی خرم علی ایا علی در ترجمه قول الجلیل شاه ولی الله صاحب بلوی از شاه عبدالغفری صاحب علیها الرحمة در بحث استین  
 انداختن در گلو وقت دعا که از بعضی شیخ منقول است می آید و مولانا فرمایا که بعضی از اققون نه اعتراض کیا می استین  
 گردن بین و انانیکو که جایز بود که مالانکه ادعیا نور من به ثابت نهین هم جوابیست عین که قلب را اینی چا و کار نشا  
 پیشانی است تقساین رسول علیه السلام سه ثابت هی تا حال عالم کابدی تو اسیر ط استین گردن بین و انانیکو  
 اظنا کیواسطی یعنی تفرع کے یا و بی گشتن مال حصول مقصود سی کیونکر جایز بود که الخ بالجل حکم با احسان تحتات مخصوصه  
 منبر و عدم مزاحمت اکابر علماء و دین از عبد مجتهدین ما شاه ولی الله صاحب شاه عبدالغفری صاحب علیها الرحمة از بعضی با وجود  
 عدم با تورتیان امور مخصوصه از تفصیل مجتهدین سابقین نموده آید و اندا اگر چه موافق است با عیدیه انهمه علماء را اعلام اسلام

گزاره باشند و از عجایب صفات استاجره و تحقیق برای ابطال استدلال امام حافظ ابو الفضل ابن حجر و امام سیوطی بعبث و طریقه  
 لا طایله بر ما شید و بالبر قوم است که ملاحظه اش اینکه استدلال ابن حجر باین حدیث مخدوش چه در حدیث مذکور این فقره هم موجود است  
 فصله موسی شکر الله تعالی انعمه فقال صلعم فخرن حق و اولی موسی بن حکم پس هم آنحضرت صلعم بر آن واقعت حضرت موسی بودند آنکه از  
 فضل این امر بر این حضرت حق در یوم مدین از ابدانیت و رفعت از آنحضرت بطور سید کاظم تعجب است که با وجود خدمت حدیث روایت  
 صحیح بخاری و مسلم هم بنظرش نرسیده و بنیابان ما مورایا بشیاع الانبیاء بن قریه و حینه لا حجه فی الحدیث لمن جرد السور من غیر  
 تجرید النعمت کما یصومون ان صومر کان لا یقامه موسی علیه السلام لا لا تبشاره بختابه و اغراق فرعون و قد غفل السیوطی و ابن حجر  
 استدلالها الخ **فصل اول** استدلال ابن حجر بنی مغزی چه که حوصلگی است از خواندن مشکوٰۃ شریف خود را محدث قرار دادن  
 و در پی گستاخی کا بر حافظان احادیث حضرت خیر الانام صلعم و محققان این دسلام امتداد خیالی است حاتم سودا ایست نامقام  
 حافظ ابو الفضل ابن حجر و امام سیوطی استدلال خود را کجا بر یون صوم آنحضرت بیاخت حضرت موسی علیه السلام متنبی نموده اند تا از  
 بودن انصوم بحیثیت موافقت استدلال نشان مخدوش گردیده و طعن بر نشان باینکه حدیث بخاری و مسلم هم بنظر ایشان نرسیده  
 صحیح گردیده حال آنکه هرگاه حضرت موسی علیه السلام در یوم مدین بنیکر نیفت و استبشاره عبادت صوم بر او تعالی بجا آوردند  
 آنحضرت صلعم در مثل آنروز که فاصله صد سال داشت بی تجد نفعت او اشکوار نیست سابقه که در مثل آنروز شده بود بموافقت  
 حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصل مقصود حافظ ابن حجر و غیره به ثبوت رسید و استبعاد منکران مردود گردید و این  
 از اعنی بودن صوم آنحضرت بر او اشکرت حق که در آنروز حق تعالی بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده بود و اعاده  
 آن مشکوٰۃ یافت حضرت موسی علیه السلام ثبوت آن صوم از کلام حافظ ابن حجر و امام سیوطی نیست بلکه دیگرانیمه هم تصحیح  
 فرموده اند علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال ما لم یطهروا بعد ان روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم انما صامه شکر الله عز وجل فی الظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار اما علی التقریر  
 و تنبیح بحث لانه تقایل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار و ان التقریر لانه علیه السلام امر بصومه الامم الحجر و علی التقریر  
 یدل علی الوجوب که نه صلعم صامه شکر الله لایانی کونه للوجوب کما فی جمله صوفان اصلها الشکر مع انها واجبه الخ قوله  
 ناقلا عن الرسالة المحمودة للتاخر المحمدر لانه المحدث لما لم یوجد له اصل فی کتاب الاستنبط ولا اثر ولا اجماع کان مخالفها  
 و رد الهنا الخ اقول قطع نظر از تنصیف علماء کرام و بیان کفایت ثبوت اصل عام عدم مزاحمت که از سابق ظاهر است قول  
 امام شافعی و بیان بدعت مذمومه باین طریقه چیزیکه محدث باشد و مخالف کتاب باشد یا مخالف سنت یا مخالف اجماع حرج  
 است در تنبیه مراد از مخالفت مزاحمت یکی از اینهاست نه صرف عدم وجود اصل مخصوص چه برین تقدیر امریکه اصل مخصوص  
 برای آنکه کتابیچه وجود نباشد اما در سنت باشد از اینهاست که کتابیچه گویند و امریکه وجود اصل مخصوص بر آن در کتاب  
 نیست باشد اما در اجماع و اقربا باشد از اینهاست که کتابیچه گویند و امریکه صاحب رساله مذکوره یعنی حرف او نرسیده

و عمل مولد را مخالف کتاب سنت و اثر و اجمل گردانیده **قوله** الحسن اظهار الفصح بولادت و تسلی الله علیه و سلم بعد وفاته  
 فی هذا الشهر الخ **اقول** متشابه اینهمه اعتراضات و ایهیه جهالت است از مضامین احادیث صحیح صحیح حضرت  
 سید المرسلین که امیه وین استخوان مجلس فکر مبارک ادای انواع عبادت شکر نعمت در ایام و ولادت از ان  
 به تنصیف تعلیل حضرت شارع اخذ نموده اند مخفی نماید که یوم الاثنین تبریح حضرت شارع همچنانکه یوم ولادت است  
 همچنان یوم وفات است مهندس ادعای عبادت صوم برکت آید شکر نعمت شروع است و اظهار جزع و حزن دنیا جت و را  
 غیر شروع باقی ماند لحوق اصل حزن از حصول مفارقت و محرومی شرف زیارت پس این مزاج من ادعای شکر آن نعمت است  
 انصوس که صاحب ساله را قولیه المسائل یاد نماید ورنه قول صحیح چهل بر زبان نمی آورد و انصوس بر انصوس آنکه ناصر را  
 مقوله علامه ابن حلاج منصوص بخمال نگذشت تقدیرت ابن حلاج نمودن بر امام سیوطی اعتراض کردن جمیع میرا سنا قضیه  
**قوله** ناقلاً عن السالک المحمّد للناسر المحمّد المان الحاج بل حاصله درم عمل المولود بان اللایق بهذا الزمان بهر زیاده العباد  
 و الخیرات الخ **اقول** علامه ابن حلاج در شروع کلام فرموده و کان یجب ان یزاد فیمن العباد و الخیرات علی ما دلالات  
 من هذا النعمه العظیمه و کان النبی علیه السلام لم یزد فیہ علی غیره من الشهور شیاً الا اخره و بعد ان گفته تشریف نه الیوم متضمن  
 تشریف نه الشهر الذی و لعل فیہ فینبغی ان یحترم حق الاحترام الخ و بعد از آنست الاثر ان صوم نه الیوم فیفضل عظیم لازم  
 صلح و لعل فیہ فعلی نه الشهر الذی ان اذا قلنا هذا الشهر الشریف الکرم ان یکرم و یعظم یحترم بالاحترام اللایق به اتباعه عالمه صلح  
 فی کونه فیض الماوقات الفاضله الخ و بعد از آن فرموده فعلی نه تعظیم نه الشهر الشریف انما یکون زیاده الاعمال الخ  
 فیه الصدقات و غیره و لکن القربا الخ حالاً باید فهمید که کسیکه یزیدت علامه ابن حلاج دم زند اگر بوقت عملاً ابن  
 حلاج باستجاب یاوت خیرات و عبادت و خصوصاً به بیع الاول شریف بجهت شکر نعمت عظیمه بقیه با وجود عدم زیاده  
 آنحضرت صلح و نیز باستحقاق این ماه مبارک شریف و تخصیص تعظیم را بجهت همان نعمت سابقه قابل باشد و ضرورت آورد  
 ضاحت لفظی با امام سیوطی محض خلاصت و اگر آنهمه را اضلاک و محال اول شریفیت میداند چنانچه از مقال ناصر محمّد  
 و ناصر بن ناصر مذکور بود است و ضرورت نام نصرت بر زبان آوردن محض بجا بلکه مخالف عقل و حیات **قوله** لا تساقض فی الکمال  
 فانه حث فی الکلام المتقدم علی التطوع بالصوم و الصلوة و الصدق علی الفقراء بدون جمیع الناس تذکره فصل المیلاد  
**اقول** زیاده کردن قیدی از طرف خود در کلام احدی باز نسبت نمودن آن بدان نعمت کذب فتنه است علامه ابن  
 حلاج در کلام سابق که باستجاب یاوت خیرات و عبادت را شکر خست نموده و قابل تعظیم ماه مبارک اعمال را کمال و مدح  
 و غیره و لکن القربا که بر گردان آنرا عقید بقید بدون تذکره قصه المیلاد و بقید بدون جمیع الناس نموده و چگونه  
 قریات عقید باین قید میتواند شد حال که عموم قریات و خیرات مجالیست کار و محافل پر انوار و اجتماع اهل اسلام بر  
 ارامه صا و فضایل خیر الانام را هم شامل است و همچنانکه اهل کلام بر عبادت قرآن و تدائی بر آشوب بکت دعا

وستم آن اما شرف مجالس که خیر سبب باشد بآنکه روایت کرده مسلم لا یقعد قوم یدکرون الله الا یستفهم الملائکة وستمهم الرحمة  
 و نزلت علیهم السکينة و ذکرهم الله فممن عنده الحدیث حسبه و جبره شارق الانوار که از مستندین طایفه است گفته قرآن آورده  
 پرنیانها که نام لیا که گون که وعظ و نصیحت کرنا در دوا و دگر پرنیانها بیب و کرین و فلجی الخ و نیز مسلم روایت کرده عن ابی  
 قال خرج معاویه علی خلقه فی المسجد قال اجلسکم قالوا جلنا نذکر الله قال الله اجلسکم الا ذلک قالوا و الله اجلسنا  
 غیره قال فی لم یستخفکم تهمة لکم و اما کان حدیثی من رسول الله صلعم اقل عنه حدیثی منی و ان رسول الله صلعم خرج علی خلقه من  
 اصحابه فقال اجلسکم ههنا قالوا جلنا نذکر الله و نحمده علی اماننا الاسلام و من یعلینا قال الله اجلسکم الا ذلک قالوا و الله  
 ما جلنا الا ذلک قال ما انی لم استخفکم تهمة لکم و لکنه انما فی جبریل فاخبرنی ان الله یأییکم المملکة الحدیث و نیز مسلم روایت  
 کرده ان قیده لاکه سیارة یتنون مجالس الذکر فاذا وجدوا مجلسا فیدکر قعدوا معهم و حف بهم بعضا باخترهم الحدیث  
 و در دلائل الخیرات آورده ما من مجلس یصلی فیه علی محمد صلعم الا قامت منه راحة طیبة حتی یبلغ عنان السماء فبقول الملائکة  
 یدرج علی فیه علی محمد صلعم اما اجتمع اهل الاسلام برأی ان قادت قرآن حصول برکت ختم آن پس از آنکه مسلم روایت  
 کرده ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب الله و یتدارسونه بینهم الا نزلت علیهم السکينة و الرحمة و نضمت المملکة  
 و ذکرهم الله فممن عنده الحدیث و طایفی قاری و شریعین العلم آورده عن الحاکم بن عتبة قال کان مجاهد و ابن ابی لبابة  
 یعضون المصاحف فلما کان الیوم الذی ارادوا ان یمضوا ایلوا الی دانی سلم بن کهل فقالوا انما کان لغرض المصاحف  
 فار و انختم الیوم فاجابنا ان تشهدا فانه کان یقال و انختم القرآن نزلت الرحمة عند خاتمة رواه ابو شیبته فی مصنفه  
 ابو بکر بن داود فی کتاب المصنوع بسند صحیح الخ بالجملة انکار بودن این امور از قرآت و خیرات انکار احادیث و انارست و در خصوص  
 و کلام الحق این حاجت تفرقه بامین الصلوة و التصدق و ما بین جمیع ماس و ذکر حال سیلا و غیر منیا و انخرفت صلعم نمودن صحیح  
 بکلام سابق مناقضت ثابت کردن است اینجا که تطوع صلوة و تصدق برای شکر نعمت عظیمه و تعظیم خصوص شهر مبارک از  
 قرآت است همچنان اجتماع اهل اسلام بر قرآت قرآن و اجتماع ذکر انخرفت صلعم از اعمال زکیات است و همچنان است و موت  
 اهل اسلام و ایصال ثواب الیهم بالجملة فرحت و لادت یا برکت و اظهار سرور و بزرگواران نعمت و اجتماع برادر شریف  
 و دخل اصول شریعت است که جمیع ماله المسائل هم اقرار بدان نموده است پس از نیت مولد اگر صرف همین قصد شکر نعمت عظیمه  
 و تعظیم ماه مبارک بدیجیت و ادراک انواع عبارت مراد از نیت صالح و هر دو بر یک است چنانکه فرقی نیست و اگر معنی دیگر  
 مراد باشد تا ناصرن آن معنی صحیح و جمیع آن بیان نماید که تنقیض نموده آید اما اینجا نیر ناصرن نیت مولد را تذکره  
 و قصد سیلا و انخرفت صلعم تفسیر نموده اولاً که از انفس لیس نیست قرار دادن غیر مقبول است و دوم دین ذکر شریف و  
 برای اجتماع از انما طریح قرار دادن و وجه خاص بر آن جمیع آن بیان نمودن محض فعل و ناسقول است اگر ناصرن ناصرن  
 حالاً بر اثبات جمیع ذکر شریف و اجتماع اهل اسلام بر اجتماع ارباب و فضائل حضرت خیر الانام صلی الله علیه و علی آله

و صاحب احباب در سلم باز شبهه قدیم عدم نقل این اصل از آنحضرت صلعم بنابر مذمت طایفه سماعی علیه یا عدم نقل از قرون گذشته  
 بنابر مذمت بعض طایفه بنده بدین پیش کنند تا اولاً تعظیم خصوصاً و مبارک استجابات یا دوات خیرات و اعمال انکیا از اصلیت  
 و غیر ذلک من القربات بحجت شکر نعمت عظمی یا بقدرین زمان از فضل آنحضرت یا از قرون گذشته نقل نمایند و ثانیاً دلیل انداز  
 اجتماع اهل اسلام بر استماع ذکر حضرت خیر الانام صلعم و دعوت اهل اسلام در اعمال انکیات و افعال قریات از ما خواهند  
 ولی این امر دعوی حضرت علامه مدح نمودن قابل بحث و التماس اهل علم نیست قوله همین سخاوی در توین شیخ غریبی الخ  
**اقول** کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن فن یا غیر اهل حقایق کما حقانند استند بحجت چند از علماء و کرام حل  
 بر معانی لغویه ظاهریه نموده اعتراضات دارد فرموده اند اما جهلنده محققین که بر مصطلحات و ادوات علم مفصلاً واقف شدند  
 کتب و وسائل کثیره در دفع اعتراضات تصنیف نموده بلکه بسیاری از منکرین بعد تحقیق مقصد از انکار رجوع فرموده اند  
 و نیز باید دانست که در بسیاری از مواضع کتب شیخ برخلاف نسخ مصححه تحریفات هم واقع گردیده منتشر شده اند کسیکه بر آن  
 مطلع نشدند و آن کلمات مخدوعه را مخالف شرع شریف دیدند و آن فرمودند پس چه اینها معذور بلکه با جوایز و شواهد این همه  
 از کبر استعداین و مستندین صاحب رساله نقل خواهم نمود درین صورت اگر امام سخاوی یا امام خمینی یا دیگر کسی از علماء کرام  
 در انکار افتاده بر تقدیر مدق روایت و محبت نقل نیز الزام آن صاحب اشباع الکلام را نتوان داد چنان اکار از  
 اینهمه مستندین علوم ظاهریه فقه و حدیث هستند نه اینهمه علم حقایق اگر کلام شان درین باب بحجت عدم اطلاع بر مصطلحات  
 آن علم از کلام دیگر محققین و اتقین مرجع دانسته آید لازم نیست که در سایل فقه و حدیث هم استناد با توالت شان مردود یا  
 و سبب ایشان نسبت استخوان مناللات نموده آید و از همین مقام واضح گردیده فساد آنچه در صفحه مضاعف و سهفت از انکار  
 امام ابن جوزی بر صوفیه کرام صاحب اشباع الزام غیر لازم داده حال آنکه از شواهد آنچه در اسبق گفتیم باید شنید و در مختار  
 از علامه صفی ابراهیم و در بیان حال مخصوص حکم آورده نموده کلمات بتائین الشریعه و تکلف بعض السفین را راجعها الی الشرع  
 لکننا یقیناً ان بعض السیود افتراء علی الشیخ قدس سره الخ علامه طحطاوی گفته قال بعض الامانین بعد ما اثنی علی الشیخ  
 ببعض وصفاته غیر انه وقع لفی بعض کتبه کثیره اشکلات نظائر انکانت سبباً لا اعراض کثیر من لا یحین الفطن بدلم  
 یقولوا کما قال فیرحم من الجبانه المحققین ان ما اذمه تملک الظواهر لیس مراد و انما المراد امور اصطلاحیه علیها متاخر و اهل  
 الطریق الخ امامنا لم یسرم مطالب فیه آورده و فی طبقات الشراوی الجمع المحققون من اهل الله تعالی علی جلاله فی  
 سایر العلوم و اما کلمه علیه شکر الاله فیه فیه کلامه لا غیر فاکو و اعلی من یطالع کلامه من غیر سبک طریق الرایحه و قد ترجمه  
 الشیخ صفی الدین بن ابی منصور و غیره بالولایه الکبری و لقب الشیخ ابو مدین سلطان العارضین کان الشیخ عزالدین بن عبد السلام  
 یکو علیه کثیر فلما حبس الشیخ ابی الحسن شاذلی و عرف بالحوال القوم صار ترجمه بالولایه القبطیه الخ لغرض شراوی و کتاب  
 الیواقیت و الجواهر آورده کان رضی الله تعالی عنه مقیداً بالکتاب السنه و یقول کل من رمی به ان الشریعه من الله



بلکه جمیع عالم بغير الشك من كلامنا هو معلوم رتبة وجمع ما عارض من كلامه الشريفة فهو سوس عليكما خبرني بذلك الشيخ الطاهر  
 المغربي بن زريل المدينة المنورة ثم اخرج في نسخة الفتوحات التي قابلها على نسخة الشيخ التي بخطه فلم رغبها شيئا ما كنت توقفت  
 فيه وحدثني حين خففت الفتوحات الخ وهدر انت اما من اشني على الشيخ رحمه الله تعالى من العلماء فقد كان الشيخ محمد الدين الفيزي  
 يعتقد غاية الاعتقاد ويكر على من ينكر على الشيخ ويقول لم ينزل العلماء وكبير على الاعتقاد في الشيخ الى ان اراد الله تعالى ما  
 اراد من انتصاب شخص من البرهان بجلال الدين بن الخطاط فكتب المسائل في درج وادخلها الى العلماء وبلاد اسلام وقال بنه  
 عقايد محي الدين بن العربي وذكر فيها عقايد رايته ووسائل غارقه لاجل المسلمين فكتب العلماء على ذلك بحسب السوال شنئوا على  
 معتقده ذلك الشيخ عن ذلك كله مبغض قال الفيزي ابادى فلما اوردى اوجدها بن الخطاط تلك المسائل في كتابه سوس على الشيخ  
 اوفيهها هو من كلام الشيخ على خلافه اراه الخ وهدر انت ومن اشني عليه ايضا الشيخ كمال الدين وكذا الشيخ قطب الدين  
 المحمدي وكذا الشيخ قطب الدين شيرازي ومن اشني عليه ايضا الشيخ فخر الدين الرازي الخ ومن اشني عليه من شايخنا الشيخ محمد  
 بن المغربي الشاذلي شيخ الجلال السيوطي الخ وهدر انت قال قد شرح كتاب الفصوص جماعة من الاعلام الشافعية  
 وغيرهم منهم الشيخ بدر الدين بن جماعة الخ وهدر انت قال الفيزي ابادى وبالجملة فلما انكر على الشيخ الالبعض الفقهاء الفقه  
 الذين حفظهم في شرب الحقيقة باجمهر العلماء الصوفية فقد اقر اياه امام اهل التحقيق والتوحيد انه في العلوم الظاهرة  
 وحيد الخ وهدر انت قال الشيخ سراج الدين الخنزومي وقد بلغنا ان الشيخ تقي الدين تكلم في شرحه للمنهج في حق الشيخ  
 بكلمة ثم استغفر الله بعد ذلك ضرب عليها من وجدها في بعض النسخ فليضرب عليها الخ انما قصصه ايد شواهدا من حيث  
 بكثر توانيت حاجتي بتبديل كتنشاه ولي الله بلوى از مناقب كمال شيخ وتحقيق تصحيح اقواله ما لا مال  
 واگر صاحب رساله را برين هم تشي بنيايد به بيند که در رسايل مولوي حید علی تو کلی علم علماء طایفه مرجع شیخ و استناد باحو  
 وی موجود است و شیخ را از کمالین میخوانند و او را از ناقصین شمرده قوله اکثر این رجال محمول اند الخ اقول اگر نزد این  
 شخصی محمول بحجت ناواقفی و بی علمی محمول اند مضایقه ندارد که حسب قول ستدین متدین او مثل حسب سیرت شامی و  
 علماء علی قاری و غیر ما مستند اند و مقبول حجت اینحضرات که علماء و تبحرین سند از ایشان بگیرند محمول قرار یابند و صاحب  
 مستند مصری و ناصر فاکهانی و حسب شریعه الهیه غیر هم ملاتزد و مستند و مقبول بحجت باشند قوله چنانچه در رساله مختصر  
 رد و وحدت وجود نوشت تراخ اقول سکه وحدت وجود از ادق و قایق علم حقایق است اگر حضرت ملا علی قاری یا دیگر  
 از متدینین متبحرین علوم فقه و غیره بحجت عدم الثقات مصطلقا آن برادران سکه و دیگر سایل حقایق برسیده بر صوفیه  
 کرام اعتراض نمایند مضایقه ندارد که دیگر محققان قرن از زمان شیخ تاشاه ولی الله دهلوی و شاه عبدالعزیز و مولوی شیخ  
 صاحب و غیر هم فتاوی محاسن مستحکم مثل مکتوب بی و رسایل دفع الباطل و غیره درین باب تصنیف کرده حقیقت حقیقت این  
 مسکه با ثبات رسانیده اند و شبهات لزوم اتحاد و حلول که ناواقفان الزام آن داده اند رفع گردانیده اند صاحب

باید که تنبیه شبهه سیف الملول بخیره رود و انفس که معروف و مروج اند مطالعه نمایند قطع نظر از آنچه عدم اطلاع علی  
 قاری و غیره از علماء کرام بر حقیقت مسئله من حیث ان شئت که تحقیقات آن محققین در باب احکام فقیه مدینه  
 هم قابل استناد و نماد و مورد و باشد و نسبت ضلالت بان ائمه نموده آید که لکن این رجال قوله تسلطانی الخ اقول  
 رفع جمله و نام از ما سبق باید دریافت استحقاق فرمودن امام تسلطانی علی مولد را و تقسیم بدعت بطرف حسن و سیئ  
 از همان مواهب بطوری ثابت است که پنج دین اهما علیه میکند قوله بیان حاصل و ادیت نزدی عطف و رفع مطمان  
 بر بیان مغایر خالی از تحریف نیست زیرا که در آثار نزدی شک راوی است و تفسیر یکی ازین جمیع هر دو دلخ اقول استناد و این  
 و رازی نیست که جعل از صفائی الفاظی بر تقدیر و ادیت یا فتح هم ذکر مخرج و مغایر اخبار از این است و مخالفت نمیدارد حضرت  
 محدث و بلوی در عاریج النبوة فرموده و آنحضرت سینه را بر احسان بن موسی در مسجد کوفی استاده بر مخرج آنحضرت و وجود شهادت  
 وی فرمود و آنحضرت ان الله یوحی جانا بروح القدس ما دام ما فتح عن رسول الله و در روایتی یغایر الخ قوله ثبوت قیام  
 تطهیر الخ قوله عطا است الخ اقول نهاده که بجای و قول اطل باعث همه تطویل الطایل نیست که چهار ام اول جعل از روایات  
 مستنده فقها و محدثین و دوم بخبری از تحقیق و تطبیق محققین سوم نقل اقوال مخالف چهارم ائمه عظام از محدثین و فقها کرام  
 چهارم تحریف و تلبیس و کبریات علماء کرام اما ام اول پس بدانکه امام نووی در او کار بعد بیان مختار بودن استحباب قیام  
 اگر امام و احترام نوشته علی بن ابی طالب اخبرناه اتم السلف الخلف و قد جمعت فی ذلك خبرا و ذکرنا فی الاحادیث و الآثار و اقوال  
 السلف انما لهم الدلالة علی ذکرته و ذکرنا فیها ما خلفها و اوضحنا الجواب عنه فلو انک علی شی من ذلك و رغب فی مطالعة ذاک  
 الخ و رجعت ان یزول شکالک انما و الله تعالی علامه خفاجی و شرح شفا فرموده کان صلعم یکرم من یدخل علیه بالقیام له و لطفه  
 الی آخره و قاضی عیاض علیه الرحمه و شفا فرموده عن عمرو بن العاص ان رسول الله صلعم کان یأبوا ما قبل ابوه من الرضا  
 فوضع له بعض ثوب یفقد علیه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبها الاخر فجلست علیه ثم اقبل اخره من الرضا فقام رسول الله فقام  
 فاحلبه بین یدیه الخ علامه خفاجی و شرح بذیل این حدیث شریف فرموده و فیہ دلیل علی انه یجوز القیام تطهیرا لمن یحیی التطهیر  
 خلد فالمن قال انه مکره مطلق الخ و تفسیر غریزی در آخر مکره و الدلیل آورده که حضرت ابوبکر تم تشریف آوردند و بذیل آنحضرت صلعم  
 بر خاسته و بر پیشانی ایشان بوسه نهاد الخ اما امر ثانی پس بدانکه شاه ولی الله بلوی و حجت بانه بعد از ذکر و روایات مختلفه  
 نوشته و عندی لا اختلاف فیها فی الحقیقه فان الکتاب التی یدور علیها الامر و الهی مختلفه فان الجمع کان یلزم ان یقوم الخ  
 بین ائمه ساداتهم و هم من فراطهم فی التعظیم حتی کا و علیه حیاتهم الشکر لله و اعنه و الی هذا و تحت الاشارة فی قوله علیه الصلوة  
 و السلام كما یقوم الامام جم و قوله علیه السلام من سره ان یقبل یقال مثل بین یدیه من لا اذا انقلب قیاما للخدمة اما اذا کان متبرک  
 اعدا کراما و تعظیبا الله به غیر ان تمیث فلایس بل الخ علامه خفاجی و شرح شفا بذیل حدیث لا تقوموا کما یقوم الامام جم  
 ذکر اختلاف فی فرایه و الا حسن باق و الا قاضی ذکر کما فی شرح الروض فی استحباب طایل العلم و التسلح و الاحکام العدد و الی الخ





باینکه در صراط المستقیم گفته آنجا صلعم در شب برات تنهایی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف بر نهد و عاقر مودودی  
 از صحابه با بر نفروند که درین شب بمقابر بایزد رفت چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی تا بل پیغمبر منظور داشته در شب بجات  
 در مقبره حجج صلحا نموده اوجیه افرو کند و او را بمنافقت پیغمبر صلعم سلام کردن غیر سلیح قوله تعظیم بدعت حسنه از وجود اصل  
 و نظیر عدم وجود آن ظاهر بطلان است **الحاق قول** نشان این نزاع نیست مگر خیال از نزاع عامه ملائکه مخفی نیست که از تصرف  
 صاحبش بل ظاهر است که لفظ اصل نامه معنی است یافته شدن اصل بد معنی برای جمله بدعت حسنه فرو نیست و رنه حکم است  
 انچه عظام و در بسیاری از سخنان باطل شود و در اقوال مذکوره بالا اصل معنی ثالث است چنانچه از حجج البحار و غیره سابقا نقل  
 کرده ایم و از شما یکیک میل ازین از صراط المستقیم نقل کردم این مطلب ثابت میتوان کرد چه اگر وجود عدم اصل خاص متکثرم ضلالت  
 و مخالفت و بدعت سبب بودنی بود پس چگونه یکیک در مقبره حجج صلحا نموده اوجیه افرو در آن شب کند بحجت این است که  
 غیر از نحوه شایع سلام بمخالفت آنحضرت صلعم و مزاحمت سنت نیکو دید فائز قوله حل بدعت لا اصل بر بدعت حسنه الح  
**اقول** قطع نظر از ظهور سیاق است در بیان معنی مخالفت این است با دناشی است از عدم اطلاع بر اقوال اکابر اهل سنت و روایا چند  
 که کبری ملائکه برای تدلیس بر بیا صنها خرج کرده رفته اند پس ملائکه با وجود ظهور کشف تلبیس بار بار اعاده همان  
 سخنها نموده خود را فائق بر انچه اعلام می شمارند و تحقیق حق محبت نمی گذارند و عاری از تقدم میدارند بر واقف گشتن پیشه  
 مخفی نیست که علما درین با وجودیکه قائل از حسن بسیاری از امور بوده اند معذرا الطلاق لفظا لا اسلا که فرموده در مجمع البحار آورده  
 قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلعم عند الطیبتین الشیخ علی التقی قدس سره بل اصل کتب الجواب عن شیخ فیخا ابر حجه  
 قدس سره او غیره بآنصه سئل نفع الذبح باصوره جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا علیها او ریاحین او غیره ما او شمره ان  
 یصلوا علی النبی صلعم قبل الذکاء صلح ما حکم ما جاب فیج الذی فی ذلک بقوله و اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک نحوه فلا اصل لها  
 ذلک فلا کراهیه فی ذلک عندنا الح طحفا و اذکار آورده قال بعض اصحابنا و هو الشیخ المفید فی الجواب ان یقول المتوفی فی ابتدا  
 او من بعد التسمیه اشهد ان لا اله الا الله و احد لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و هذا کلامه لا باس به الا انه لا  
 اصل من لیسنه الی اخره قوله من شیخ ابن الحاج و فی الدین سیکلی الح **اقول** اولاً که نسبت منع از مطلق قیام تطعی بطرف  
 ابن بلج محتاج نقل صریح صحیح است و ثانیاً اگر علامان الح الح از مطلق قیام تطعی منع فرموده با اینقول بحجت مخالفت تحقیق  
 با بیلای کلام تطبیق احادیث شریفه البته حجت نخواهد بود و خلاف قیام شیخ که نه مخالف مزج کلامی حدیث صحیح نه مخالف  
 سایر است که است و ثالثاً منع قیام تطعی کسی که کرده باشند مستغفر من نوعیت این قیام نمی توان شد چه دلایل قائلین منع بر  
 تأمیت صرفه ضعیف است قیام برای دیگری وقت مواجبه و در پیش قیام و توقف روی بر آن بطور تکلف عظام اعجاب اند  
 و پس پس نیکو است این قیام نمی تواند شد باقی ماندن بر امام حلی با تمام تصب غیره پس جز آن در در قیامت خواهند  
 قوله با بودن بدعت لا اصل لها عبارة الفی بدعت سبیل الح **اقول** سابقا معلوم گردیده که الطلاق لا اسلا برآمدند

و مباح هم نموده اند اگر بر آن تکی نشود تا پسیند که در این بین احادیث و مسئله سلمی در وقت نوشته است و در بعضی  
تجاری صلح اصل این چیزها یافته میشود و موطا بر این قسم نیز مباح باشد و قولی اطلاق بدعت بر تراویح الخ  
**اقول** در مجمع البحار تقسیم بدعت بسوخته و سیه گفته می شود و آن نوعان بدعت بدی و بدعت ضلاله من الاول  
ماکان تحت عموم ماند یا بشرایع الیه حصص علیه ملازم بود و اما لاجرم علیه ای بعد از حدیث من حسن سنه حسنه و فی ضده  
من حسن سنه حسنه و من الثاني ماکان بخلاف الامر بنیدم و دیگر علیه التراویح من الاول لانه صلی الله علیه و سلم  
لم یسبها لهم منا معلما لایالی ثم ترکها و لا کانت فی زمن الصدیق نه بدی سنه حسنه علیه السلام یعنی و سنت الملقطه  
الرشیدین الخ لخصاً امام تطلانی در شرح صحیح بخاری نوشته است که لانه صلی الله علیه و سلم لم یسبها لهم الاجتماع  
لها و لا کانت فی زمن الصدیق نه بدی سنه واجبه و مندوبه و محرمه و مکروهه و مباحه و حدیث کل بدعت ضلاله من العام  
الخصوص قد رغبت عنهم فیها بقوله نعم البدعه و هی کلمه صحیح المحاسن کما الخ امام عینی و شرح صحیح بخاری آورده اند و اما  
بدعت لان رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یسبها لهم لا کانت فی زمن ابی بکر و نه بدی سنه حسنه علیه السلام یعنی و لایالی  
یعنی نه الملقطه من قبلها و البدعه فی الاصل احداث امر لم یکن فی زمن رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم البدعه علی نوعین الکانت مما تدرج  
تحت تحسینی الشرع نه بدی سنه حسنه و الکانت مما تدرج تحت مستقیم فی الشرع نه بدی سنه مستقیمه الخ بالجماعه اصل  
بیشک سنت آنحضرت است اما اتمام التزم است که از این جماعت پس بدعت ضلاله من الاول و نه بدی سنه حسنه علیه السلام  
التزام مداد است امر که خود آنحضرت کرده باشد چگونه بدعت باشد یعنی قرار قرار باید داشت و از کبر و خود باید داشت که چه ابراهیم  
و التزم و کثیر و اتمام امر که اصل آنها از فعل آنحضرت صلوات الله علیه است حکم ضلاله می نمایند قول این چه فساد است در استقامت  
**اقول** این چه صوت انعام است نه بدی سنه حسنه که در اول کلام فقدان اصل بدی و نه بدی سنه حسنه یعنی ثالث قولیه مقصود و نه بدی الخ اقول  
اگر از شما نه بدی بجای این قول قولی دیگری فرمود که مودای پسینشی من الامور خیر الاله اصل بالمعنی التنازع فیه او ادعا نمود  
ما البتة کما یبشیر ذکر ادای این مقصود اما قولی نه بدی سنه حسنه که مقصود و تقسیم من خیر عمل احد من امتی صلوات الله علیه و سلم الاول اصل فی الشرع  
خود و نه بدی مقصود به علیه السلام اصول اشباع الکلام فهمیدن و ثبوت اصل یعنی تنازع فیه راسخا و خیریت قرار داده ثبوت این امر  
که امر خیر صرف همان است که برای آن اصل خاص معلوم باشد او عام بودن و نه اطلاق خیر نه نمودن اول دلیل است بر کمال او اثنی  
از حماد و راسان عربی قال الله تعالی و ما من ائمة فی الارض الا علی الله رزقها الایة و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما بعث الله  
نبیا الا ارعى الغنم و درین حدیث شریف مناط البیت نبی بر روی غنم نیست که سیکه رمی ان غنم را ثابت معلوم باشد انرا نبی  
سبب من الله باید گفت و نه از نبوتش بکار باید کرد و معاذ الله منه بلکه صرف لازم این فعل برای جمله انبیا و رسولین است پس  
هر یک که در زمره انبیا و رسولین است بموجب این حدیث این فعل او را لازم و ثابت است خواه از اثر و خصوص این فعل خفه  
معلوم و ثابت کرده باشد و الا فی الحدیث ما من نبی الا اول بطانان لبطانته ثامره بالمعنی و بطانته ثامره بالشر المحدث

وایضا ماسنولو ویرود الا الشیطان سیله حدیث وایضا ماسن حبیبه تصدیق سلم الا وهی کفارة له وایضا  
 ماسن نبی مبعوثه الله تعالى الا کانت حوایون واصحاب یاخذون بسنته وایضا ماسن نبی الا وقد انذر  
 الاعور الکذبات ایضا ماسن عبدالله صیت وایضا ماسن مومن الا وله ایمان فی السمار فاذا مات بکیا علیه السلام انما یقال  
 در احادیث شریفه شریفه کرمه اید ودر فضیله کرمه درین احادیث ودر دیگر محاورات فکر باید کرد ودر دیگر محاورات ودر محالیت حساب  
 رساله بی توان برده بالجه از مقابل حضرت امام شافعی لازم بودن اصل بر اهرام خیریت است پس خیریکه خیر بودن آن محال  
 و انذار تحت عموما من مذوبات و عدم مزاحمت شریعت ظاهر باشد حکم بخوبی آن موقوف بر علم اصل خاص نیست چنانچه  
 اصل خاص بر اهرام خیریت واجب این قول ضروری است گویند ما معلوم نباشد اما اینک منوط خیریت بر علم اصل خاص است  
 پس از کلام امام علاقه نمیدارد و قول جناب صاحب بقتل کلام نووی و در سنوی بر داشته اند و حکم مصاحفه یوم العید  
 بران تصریح ساخته اند **اقول** اگر چه صاحب رساله در اکثر اقوال علم طعن ملام بر ایمه اعلام افزوده اما اینجا باید  
 که چنانچه روشن و واضح است نه هر جای مرتبه آن تا فتن که با ما سپریا بیا انداختن ای عزیز نگاه  
 که شاه ولی الله صاحب طبری قول امام نووی را مستند نموده حکمی بران مبتنی از طرف خود فرمودند قول امام نزدشان  
 مسلم بودند مسلم مذلات و مردود پس طلب صاحب طبع با حسن وجهه بدینوت رسیده مذهب بخندیه باطل مردود  
 گردیده باقی ماند و اما اینکه کلام امام نووی و شاه ولی الله و طبری باطل است پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت  
 باصل بحث صاحب طبع از آنچه صاحب طبع از حدیثی عبا است حکم بر تاقض و افترا و تحریف چندین از اقوال رسایل مجبوله  
 پیش نموده و در خصوص مسئله هم جزم حکم بطلان قول امام نووی و شاه ولی الله صاحب طبری نمیتوان نمود اما تاقض  
 پس از آنچه آنکه از مجالس ابرار نقل نموده علی ان الفقهاء من الحنفیة و الشافعیة و المالکیة صرحوا بکراهتها و هذا تصریح  
 منهم شیخه بالاجماع الخ با وجودیکه خود از ملا علی قاری نقل می آرد و اما صاحب طبع که مصاحفه لعید العید الفی ای عند  
 الشافعیة الخ اما افترا پس از آنچه آنکه بنام نهادهای ابراهیم شاهی مذکور نموده و بیکه المصنف الخ حالانکه در فتاوی ابراهیم  
 شاهی در فصل مصاحفه و مصاحفه تصریح بر حرمت فی الکلام المصنوع مستحکم علیه نقل کرده و اعتقاد بعضی از نویسندگان معاصره بر اینست و لکن لا بأس  
 الخ اما تحریف پس از آنچه آنکه ترجمه مشکوٰۃ شریف نوشته و از آخر آن این عبارت ترک نموده اما سنیت مصاحفه که علی  
 الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت الخ باید وید که شیخ هرگز ممنوع و مذموم بودن نگذرد  
 بوجهی سنت و بوجهی بدعت گفته و همین است حال جمله سختیات مخصوصه صلیه دین که بوجهی سنت می توان گفت و بوجهی  
 بدعت و قول حضرت امیر المؤمنین محمد بن نعمت البدعة بر شهرات کافی است و همین جهت علامه طحطاوی از ابو السعود  
 سنت بودن مصاحفه عند کل لقاء و بعد صلوات و فصل نماز عید ذکر نموده اما آنچه صاحب طبع که از ترشح و ایضاح  
 و غیره که از سنیت نقل می نماید بر تقدیر محبت نقول و لا معارض است از آنچه در مطالب المؤمنین و غریب و مجمع البحار و غیره

و غیره کتب مشهوره خفیه حکم با ابحاث فرموده اند و نایک و عبارات منقوله اثری از ترجیح نیست و دیگر محققان تصریح  
ترجیح اباحت فرموده اند از آنجا که علامه خفاجی در شرح شفا فرموده و بی بعد الصلوة بقدره عندنا و المصحح انها  
الخ و بر همین است فتوی ای که کبار چنانچه از رساله امام شریعتی طاب ثراه و ثانی و صورت عدم نقل همانست از ایمه  
مجتهدین سابقین عدم لزوم تراحم و دین حقیق و تصرف بسیار از همین مستندین صاحب دل با وجود اختلاف هم  
ترجیح اباحت موافق قواعد اصول لازم است و در همین است احتیاطا که ما مر غیر مرتبه قند کردن را بعد اعتقاد طایفه خود در رساله  
و سیم که در زبده الفصاح مطبوع هم گردیده است بودن مصافحه بعد نماز و معافقه عید از قسم بدعت حسنه اقرار و تصریح  
نموده است فافهم قوله ناقله عن المجالس اما المصافقه فی غیر حال الملاقاة مثل کونها عقب صلوة الجمعة و العیدین که ما هم  
العاده فی زمانه حدیث سکت عنه فی بعضی ملا دلیل ملا دلیل علیه فهم و در دلخ اقول این کلام حسب تصریح و تحقیق  
مستندین بسیار رساله در دست است لایان مرطوب و خوابد بود قطع نظر از آنکه از ما سبق بطلانش بخوبی ثابت و در غای  
برای سکت صاحب دل قول تقی سها علیه نقل نموده میشود و در نشر شکر گفته شان المبلح ان یکون سکتا به لا ما مورابه  
ولا اشیاء عنه الخ ازین قول طاب ثراه که از سکوت حدیث حکم مردود بودن ثابت نمودن مردود است طرفه آنکه صاحب مجلس  
خود تقسیم بدعت یک معنی می نماید و نیز میگوید اما البدعة فی العادة فلیس فی فعلها عصیان ولا اعتدال لکن ترک الالاء  
الخ پس از نفس قول صاحب مجلس شریف مردود است صاحب مجلس که برخلاف اتوال خود و برخاسته سکوت حدیث شریف  
بی اقامت دلیل قیج و مزاحمت علت و دلیل مردودیت آن عادت قرار داده پس حسب قولش جمله او را یکبار  
حدیث شریف ساکت است و صحابه کرام و دیگر ایمه عظام عبادت با عاده نموده اند و چه سکوت حدیث مردود شوند و این  
کمال جهالت است قوله قول باباته حسن چیزیکه مصداق ایس نشی است قول مردود است الخ اقول نظر از آنکه صاحب  
اشباع که بحث الملاقاة ایس نشی بر مبلح و مندوب نوشته اند و بخار و غیره سند صریح برای آن ذکر کرده اند از اندین  
و این ادعا عام بقلم رسانیدن موجب سفاقت است طرفه آنکه اولاً از عبارات مذکور صاحب رساله هم هرگز مردود بودن قول  
باباحت مصداق ایس نشی علی الاطلاق به ثبوت نرسیده چه با آنکه چون آفتاب روشن گردیده باشد غایت آنچه که  
از عبارت تمام مذکور بر تقدیر صحت جمله بقول مستفاد است و خصوص مسئله تعریف اولویت و ترجیح کراست تشبیه حاجیان  
و این بحث آخر است در عبارت شرح نمیه موجود است ایس نشی مندوب و ذکر کرده و قیل بکیر الخ ازین عبارت طاب ثراه است  
که بعضی تعریف کرده میگویند و همین است طاب و بعضی ایس نشی میگویند یعنی نه مندوب است و نه کرده پس بودن اباحت مصداق  
ایس نشی ثابت است اگر ترجیح قول ایس نشی را نباشد بلکه کراست را باشد و آنرا فیه انقدیر که ظاهر مطلقاً لا حاجت باشد نقل نموده  
در همان عبارت صاحب فیه انقدیر فرموده و فی النهاية ای ایس نشی متعلق به انقواب هو یصدق علی الامانة الخ ازین  
مقام بهر احوال ثابت است که گو درین مسئله مخصوصه ترجیح قول کراست را باشد اما صاحب دل که از بودن آب مصداق



لیس شنبی انکار عام میکند و از اعلی الاطلاق مرود قرار میدهد این ادعا را در اوقات تحقیق مستندین و خود مرود است و ثانیاً  
مقال در این بحث از قبیل مناقشه فی المثال است چه در بسیاری از مسایلی قرار برین مستندین حسب رساله التفسیر لیس شنبی مباح  
و مندوب ایمندین فرموده اند پس نقل صاحب له بمقابلہ شان مرود است و در شرح منید و مسجد مشکر آورده ذکر الخطا و ی  
عن ابی حنفیة ریح قال لا اراه شيئاً قال ابو بكر الرازي معنا ليس هو اجبلا مستنون بل هو مباح الخ قوله جواز اجتماع يوم  
بروز عرفه برای شرف روز عرفه ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه صاحب اشباع از در مختار نقل نموده قال الباقی  
الواجب هو الشرف ذلك اليوم و جمیع الوعظ بلا وقوف و كشف الناس جازاً اتفاقاً انتهى جوابی که بر ورق سابق که از خطاط و صاحب  
عرفه چند عبارات نقل نموده و از همان عبارات جواز اجتماع برای شرف روز عرفه موجود اند اگر چه ده در جامع رموز در آخر عبارت  
منقوله گفته و التعلیل شعر الی انهم جمیعوا الشرف ذلك اليوم لا للتشبيح جازکافی التمرناشی الخ و خطاط و بعد عبارت منقوله  
و عبارت اولاً لا تغیر تقدیر ما اذا كان بکشف الناس فانما دانه اذا كان بغير ذلك لا یکره فیوافق اللبا قانی الخ و اعجب  
عبارت غریب غرائب که در نفس چند عبارات منقوله اش که بی فهم سلطان نقل نموده تصریح آن موجود پس منع آن مرود است  
از انجمله و عبارت شامی موجود و مافی جامع التمرناشی و اجتماع الشرف ذلك اليوم جاز بحمل علیه بلا وقوف و كشف الخ و در عبارت  
منقوله بنهایه موجود و حتی لو اجتماع الشرف ذلك اليوم لا للتشبيح جاز الخ و در عبارت منقوله فتح القدر موجود و اذا تأملت مافی  
جامع التمرناشی و لو اجتماع الشرف ذلك اليوم جاز بحمل علی کان بلا وقوف و كشف الخ و در عبارت منقوله ابد الفتح موجود و بحمل  
ما ذکره فی الکافی بقوله عن ابی حنفیة ریح انه ليس سنة و انما هو حدث احدثه الناس فمن فعله جاز انتهى علی کونه بلا وقوف و كشف  
راس الخ از آنچه مذکور شده چنان اکتاف برین بطور رسید که صاحب له مطالب عباراتی که در نقل نموده هرگز نفییده و قولش از  
نفس مستندات منقوله او بموجب تصریح تحقیق و تطبیق تحقیق مستندین مرود گردیده قوله ما شرف آنروز و مثل آنروز  
از هر سال ممنوع الخ **اقول** محذوف آن با وجودیکه مستندین و از حدیث ثابت نموده اند فاسد فاضل است از انجمله علامه  
ابن حاج بعد از حدیث معلوم انهم گفتند فشریف هذا اليوم متضمن تشریف هذا الشهر الذي ولد فيه الخ و از غنیة الطالبین  
یکصد و چجاه و شصت آورده و لان يوم عاشوراء ان تجزئ يوم حبيبه ليس باول من ان تجزئ يوم عيد و فرج و سه و لما قد ذكره  
و نقله سبحانه بورخی اند فیه انبیا و من اعداءهم الی قوله انصار عاشوراء مثل بقیة الایام الشریفة کالعیدين و الجمعة و عرفه و غیره  
الخ قوله بر تقدیر محض نقل بر بنی شخصی است **اقول** حضرت وی علیه الرحمة از اعیان علماء مشهورین حرمین بسبب  
در رساله عقابو هر که در سیر حضرت خیر البشر جمیع فرموده است حسب اشباع نقل سخنان امیر کرام قیام اکرام انان آورده است  
در حرمین بیرون مصر شوم و غیره اکثر ائمه دین تبرکات و تمنا و مجالس از کار شریفه میخوانند و در مصر کلکته و منی سبطو را هم گردیده و علماء  
که معظه رفادای بان استاد فرموده اند و غیره حضرت محدث از انظم نموده که آنهم بطور مصر و عاصمه بلاد شهنشاه را در واپس  
مبا تیب کردن سال سرور و مقبول کرده و صاحب رساله شرع اللهیه ناصر فاکبانی و غیره که هنوز در وجود آنها کلام تمام نشده است

و ندانند حاصل نام نباشد قوله از شما بد مذکور صدق مغری هرگز منضم نگردد **اقول** این نگار مثل انکار نفس نصف انباشت  
چون شهادت عقاب و غیره مستطاب و غیره متواتر بودن این قیام از احتیاط این تمام و محبان خیر الامام صلعم ثابت است اما  
قوله افاده اثر این مسود برین معنی عمل نفاست و تصریح در محققان بل اعتبار نیست **اقول** جواب خبر آن از این  
روشن گردیده احوال مقوله در محققانیکه اولاً باستحباب آن فرد و محبان و ثانیاً اهل انصاف مگویند آنکه که اعتبار  
و عدم اعتبار البسته بکفایت محققانست **قوله** دیگر کتب مالامال از منع آن بوده اند فی البدایه و هو عقاب الصلوة الصلوة  
النج **اقول** اولاً صاحب رساله مطلب استنباط نرسیده است در پی مناقشه فی المثال دیده و ثانیاً در هدایه صرف بیان آن  
تکلیف بعد صلوة مفروضه است هرگز انباشت الزان ثابت نیست پس حواله اش از آنرا محض است و محبان تمام عبارت منقول است  
و این **قوله** استکفاف تنکیر **اقول** این را باید در سابق باید دید **قوله** بسیار از احوال شیخ ابی جابر  
غزالی بیان بوده اند **اقول** این الزام هر چه استنباط الکلام تمام نمی تواند شد چه اگر در سبیل اختلافیه و علماء و کرام نظر  
ترجم و قوت قول بعض علماء معمول به قرار داده اند و قول بعض مروج غیر مأخوذ پس این امر شاعری ندارد که همیشه با اختلاف  
رحمت بخلاف نزل هما علیه که شقاق ضلالت است و مسائل فرعی از خلافیه جز حکم تیسق و تفصیل و عقیدان بلکه الزام شرک  
کفر و اختلاف اصل ایمان یکسانند پس جایگزینی این خوب است و خود است و علماء کرام و اولیا و علماء می کنند الزام بر ایشان  
دارد کرده شود البسته بکفایتش میدارد و در حجتی قلیل نیست اختصار بر آیه شریفه صاحبیه که از شایسته شامی  
بر در مختار و ابی جابر بنهم مطلب تنها و یکسان شامی در بیان حقایق و ابی جابر و ابی جابر آورده کرده بعضی الفقهاء  
و العلماء و الشیخ علی بن ابی الصالحین و الاولیا قال فی الجحیم که استور علی القبول و لا کن سخن بقول از نقد البتة تعظیم فی حیوان  
الماتة حتی لا یحتقر و صاحب القبول و طلب الخیر و الارباب للناس فی الارین و یجوز ان الانمال بالنیات و هو انکار  
بدعتة فهو کفر لهم بعد طواف الخیر و حج التقریر حتی یخرج من المسجد اجلا لا یلبس حتی قال فی المنیج انه لیس فیہ سننه  
مرویه و لا اثر محلی و قد فعله اصحابنا که انی کشف النور الخ و نیز همان شامی در باب تیل و کفار و کفار و کفار و کفار و کفار  
عن الهدایه لیس منی علی ان الاصل الاباحه لان الخلاف الذکوینة اما هو قیل و رد و الشرع و صاحب الهدایه اما اثبت الا  
بعد و رد الشرع بمقتضی الدلیل یعنی ان مقتضی الدلیل باحتیاجا لکن ثبت الغصه بعارض و قد صرح بذلك فی الاصول البکر و  
حیث قال بعد و رد الشرع الاسوال علی الاباحه بالاجماع الم یطویر لیل الحرمة لان الله تعالی اباح بقوله جعل کلکم فی  
جمیعاً الخ الخ قوله الرابع ان نسبت الاباحه الى الشرع مخالف لما فی کتب الاصول یعنی تحریر ابن الهیثم الحاشی الاباحه عند جمهور الفقهاء  
و الثانیة و فی شرح البکر و فی العلامة الاکل قال اکثر اصحابنا و اکثر صحابنا الشافعی ان الاشیاء التي یجوز ان یرد الشرع یا  
و حرمتها قبل و رد و علی الاباحه و هی الاصل فیها الخ و نیز همان شامی در پیش هتیه حاشیه مذکور و متعلق کتاب البقرة و  
قرار الزیاد ان الانسان اذا فعل شیء دار و ان یرد الله سبحانه علیه یتصدق علی کل شیء عاقل یستغیر القابل و یقرع الشافعی

کتاب فقه

و یهدی ثوابها للبنی سلی الله علیه و آله و سلم ثم یهدی ثوابها لک سید احمد بن محمد و یقول یا سید احمد یا ابن علوان کلم تر و  
ضالقی و الا نزع عن دیوان الاولیاء فان الله تعالی پروردگار ذلک ضالته بیکتة استجود مع و یاده کذا فی حاشیه  
شهرج المهنج للداودی رحمه الله تارنا زارگان اربعه بحر العلوم که استناد میکند در جهان ارکان اربعه انکار سماع اموات  
را باطل قرار داده و در شرح مشنوی شریف و شرح دفتر ازل بیان سماع اموات را فرس نوشیده جانکه و عقیده صاحب  
رساله اثبات سماع اموات مخالف نص کتاب مستند و اجماع است و نیز در جهان ارکان اربعه و شرح حدیث انذار الرجا  
تفسیر و تجلیل ابن تیمیّه موجود است که از ان بطلان عقیده طایفه هم ثابت است و از غیبه الطالین که با نسبت به صاحب حدیث  
غوث الثقلین رحمه الله تعالی علیه سندی آرد در جهان غیبه و با بقایه موجود و مصرح است و زمین بان المیت یوم من  
یزوره الخ باید دید که مبرج عقیده طایفه نسبت فرق کفر ایمان و سید و غیره است و رضی الله تعالی عنه و در کتاب شرح  
الذین شریف فرموده قال الله تعالی فی بعض کتبه یا ابن آدم انا الله الذی لا اله الا انا قول بنی نمین یقولون اطنفی  
اجعلک نقول بنی کن فیکون و قد فعلن لک بکثیر من خواصه و اولیایه من بنی آدم و نیز ملا علی قاری و زمزمی و الاطراف  
فی مناقب مولانا شیخ عبدالقادر شیخ عبدالحی و راجع الاخبار و مشنونی و به حجة الاسلام از امام فاضل دین الایمان  
خود و دیگران آمده که ام حضرت وی رضی الله تعالی عنه روایت فرموده اند قال من توصل بنی فی شده فرجبت عنه  
ومن استغاث بنی فی حاجه قضیت له من سلی عبدالمعز رکعتین ثم یصلی یصلی علی الذی یصلی ثم یخطو الی جبهه العراق  
احدی عشرة خطوة یدکر فیها اسمی ففی الله حاجته الخ و ملا علی قاری که سندی آرد جهان ملا علی قاری و در رقعة  
و غیره با جمیع بحقیقت اعتماد و سماع اموات سلام و کلام زائر را تصریح نموده و در شرح عین العلم و ربیان سفرد  
در شرح حدیث شریف حال گفته و لا یمنع هذا زیارة قبور الانبیاء و الاولیاء و اذ کل من تیرک بشا بدته فی حیاتیه تیرک  
زیارته بعد وفاته فیجوز شد الرجال لهذا الغرض لان المعرف فی حق المساجد و دن سایر المشاهد الخ و همچنین آرد رقعة  
و در شرح شفا رقاصی عیاض گفته فان روجه علیه السلام حاضر فی حیوت اهل الاسلام الخ و از وظایف البنی که  
سندی آرد و برای تدلیس نام مصنفش ذکر نمیکند مصنفش شیخ عبدالباقی است و این تمهید که عقیده طایفه شرک  
قطعی است در جهان طایف البنی و آرد ابن خلدون هم نوشته که چون اراده کند فریاد رسنده را یا کم کند چهره را یا بگوید  
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی و نیز در جهان و طائف تعریف بر و زعفره را مستحب قرار داده و یکگاه  
دی الله و یطوی که استنادی پر دازد و الفاظ کمال مدح و منقبت بجهت رسیدن سلسله طاهره و باطنیه و ملاطفت  
با ایشان تحریر میبازد و حالانکه بر طریقه مختصر طایفه فتن و کفر شاه صاحب باثبات ادراک علم و سماع اموات و مستند  
از ارواح و اعانت ارواح و توجیه انبیر شرح وقت ندای و شغل باطله و بوسه قبور بلکه طواف آن و اشغال آن است  
که شواهد این امر و یک کتب و رسائل شاه صاحب بسیار زیاد و دید و بر قدری از ان از سطله که ماضی فی ارواح

قدس هم می توان رسید و همچنان استند و شاه عبدالعزیز صاحب علیه الرحمته هم از کمیت است چو قطع نظر از آنکه فتاوی  
 شاه صاحب دایه با حقیقت طبع اموات و جوان استند و جوان خواندن با شیخ عبدالقادر رشید دایه و اعراض و لیا  
 و استحقاق تقطیع تیرکات و دیگر سایل مزاحیه مشهور و معروف اند و بعضی طایفه در بعضی اوقات برای مگو خلاصی خود را  
 از نسبت آنها می نمایند از کتاب تفسیر غریزی هم مباحث کثیره نظایر آن مذکور است ثابت است که بعضی جمله سببیا ر  
 و عاقل این طایفه بواسطه لاجبار شده نسبت کلمات ضلالت و عقاید کفر بکلام شاه صاحب و در جمیع خود و تفسیر معنی  
 از آنجمله اینکه در بیان حالت انقطاع تعلق مردگان از زندگانی دنیا فرموده و این حالت عوام مردگان است و بعضی  
 از خواص و لیا و لیا که اله با رحمت تکلیف از شادی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده اند  
 و استغراق آنها بجهت کمال مست مدارک نهان مع توجه باین سمت میگرد و واسیای تحصیل کمال باطنی از آنها  
 می نمایند و از باب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند الخ و در بیان فوائد و منافع و فن فرموده  
 که در دفن کردن چون اجزا بدن تبارک میجای باشند علقه روح با بدن از راه عنایت و نظر بحال میماند و توجه روح  
 باین زمین و ستانین سهولت است و و که بسبب تعلق مکان بدن گویا مکان روح هم متعین است و آثار این عالم از صدقات  
 و فائده و کمالات قرآن مجید چون در آن بقعه که در دفن بدن اوست واقع شود سهولت تعلق می شود پس خوشن گویند روح را  
 بی مکان کردن است و دفن کردن گویا مسکن برای روح ساقط است بنا برین است که از اولیا و فاضلین و دیگر صلحا و مؤمنین انقطاع استفاده  
 جاری است و آنها را افاده و اعانت نیز مستقر الخ و در بیان علین فرموده تعلق نغیر نیز این روح را می باشد که بحضرت  
 زیارت کنندگان آثار عظیم میگرد و ستان بر قبر مطلع ستان میگرد و زیرا که روح را قریب بعد مکانی الخ این دریا نمی شود  
 الخ و در رساله فیض عام که در لکهنه و کلکته و غیره مطبوع هم گردیده است فرموده اند بعد از نماز شهادت و درود و هر چه در لکهنه باشد صد  
 متوجه بهجت مدینه منوره شده استحضار صورت مبارک پیغمبر صلی الله علیه سلم نموده باید خواند الخ و بعد از آنست بعضی از اهل قبول  
 مشهور بحال اند طریق استند از ایشان این است که مابین قبر و سوره بقره انگشت بر قبر نهاده تا مسطور بخواند باز بقره  
 پانین قبر بیاید و امن الرسول تا آخر سوره بخواند و زبان گوید ای حضرت حسن بر افغان کار در جناب الهی التی میکنم و دعا  
 نیز دعا و شفاعت ادا و من نماید الخ قول لکن استند از مشهورین باید کرد الخ نیست مشتی نمونه از خوار و اندکی از بزرگان  
 هزار بار بجزیه عقاید طایفه فاسق گمراه بلکه نکر و جاحد نصوص کتاب است و کافر و مشرک بدون علم و اندکین بلکه کافه  
 ایتمه دین لازم می آید پس اکثر استدلالات حساب رساله نادرست محض اند قوله اگر این قول شیخ ابی حامد مقبول خاطر خصم  
 نیست چه بخند و لازم آید الخ **اقول** چون قول این شیخ مستند به حدیث حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و موافق تحقیقات  
 جمیع ائمه است در روان البته مخدوری است و با اینهمه جهالت و سفاهت و ضلالت خود را محم ایتمه اعلام قرار داد و آن  
 ابلیس حیم است **قوله** قال الشيخ الغزالی فی المنقول انما ابو حنیفه فقد طلب الشریعة الخ **اقول** اولاً که آوردن این

عبارت با تشابه بنحو دل درین مقام محض عیب و نقول است و ثانیاً اگر چه محبت اشتباه از تحریر مجمل بعضی مؤرخین اقوال  
 شان در بعضی کتب این کتاب بنحو لطیف حجت الاسلام غزالی بگوید که دیده است اما جرات این کس باید دید که در بعضی  
 این کتاب بکدام این عبارت را برای الزام الهنت پیش نموده بودند و تحقیق الهنت اصل نشان اشتباه ظاهر فرمودند تا آنکه  
 درین اعصار که کتب مناظره طرغین بطبع رسیده این امر کاملاً شمس نصف النهار ظاهر گردیده با وجود اینکه باز بتابع  
 ردو افضل الهنت را الزام مالا یلزم نمود باید دید که در کتب بطبع هندی الکلام موجود و حجت الاسلام ابو حامد غزالی  
 در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلاشبکه از تصانیف دست بخلاف بنحو که عند تحقیق از محمود غزالی معتبر است  
 و خود امام غزالی چنانچه بر اهل استقرا در پیش نهیست ازان انکار میفرماید ملایح و مناقب او یعنی حضرت اما منا  
 الاظم هم زاید الوصف ذکر کند الخ قوله اول محل نزاع بدعت است الخ اقول اجتماع برای مجالس افکار شریفه  
 و قیام برای شاعت عظمت و محبت و اکرام حضرت سدره انام معلوم هرگز در بدعات بان معنی که بدعت از امور مذمومه  
 ممنوعه است داخل نیست و بان معنی که اطلاق بدعت می توان نمود از امور ممنوعه علی الاطلاق نیست و دیگر شکی نیست و امام  
 که محبت شامل آورده است رفع آن از ما سبق باید طلبید قوله یا عجبا که محبت گرفتن صایه های به توارث حرمین الخ  
 اقول عجب که خود عبارت هدایه نقل میکند و باز کلمه احتجاج بجمیت نامهی بر زبان می آرد عللاً باید فهمید که حساب هدایه  
 در بیان مذہب حضرت امام ابی یوسف و امام شافعی البته به توارث اهل حرمین محبت گرفته است و آنچه از طرف دیگر  
 ایامه و جواب آن بقول آنحضرت معلوم محبت گرفته است از این امر مردود بودن آن احتیاج فی نفسه عموماً ثابت نگردد  
 بلکه مرتب ترجیح توان گیرد ایامه که مدلل بحديث خاص است به نبوت رسیده پس با هر یک از این حدیث مخالفت مذمتیه است  
 و معمول به در مرجع ایامه حرمین طبعین باشد البته بوجوب قول هدایه که در دلیل حضرت امام ابی یوسف معنی اند و غیره آورده  
 است استدلال بان میتوان نمود که ایامه دین نموده اند و قطع نظر از این جریان بحث مناقشه فی المثال حسب ادوات  
 جبال است که خود هدایه دیگر کتب فقهیه از استدلال بعباد حرمین بر سبب بودن امری مالا مال است از انجمله در علمیه  
 در بیان تراویح فرموده و المستحب فی المجلس بین الترمذیین مقدار الترمذی و کذا من الترمذی و الترمذی و الترمذی و الترمذی  
 الخ این قول سلف صالحین شریفان اهل بدعت حرمین خطرات الخ اقول اگر چه بوجوب بیست طایفه متبع بلکه مشرک بودن صحابه کرام  
 و تابعین غیریم از اهل حرمین و غیر جماع لازم نیست بلکه از سبب الزام معاذ الله مدعی بود که حضرت عیسی و غیره و یاران ایشان متابعین معاذ الله ثابت است  
 لیکن قطع نظر از این بیست که علما ابن حجر علی شریح عبد الوادع علی قاری غیریم و نیز از علما را کا بر علی حرمین اگر چه بیست یا بیست و نه  
 و بیست و چار و نرسان و متبعین و معتقدین تان و در علما و اهل سنت با ستماء و اعتماد خودی ارد و الا انما  
 و انما لایشان نیز استخوان بیاری از بدعات حسنه عموماً و احتجاج علی مجلس سلفه خصوصاً ثابت است و آنچه امور  
 موافق مذہب اسماعیلیه بدعات ضاله مثل انداز اصل ایمان اند قوله بقا الهنت و جماعت و دین اسلام الخ

**اقول** بر واقفان حق احادیث مخفی نخواهد بود که رسول جشتر کفر و حریم طیبین اما لایق بلدین مقدسین  
 بر گزیده مشهوریت این حق قول اسماعیلیه که بدعات مثل شرک خلل اندازد اصل ایمان اندازد استحسان قنابل تمام ائمه  
 عظام حریم شریفین بدعات حسنه مثل مجلس مولود و غیره امر که لازم میگردد البته طایفه احادیث شریفه است از احادیث  
 شریفه ثابت است که دین حق و حریم جا گرفته است و آخر زمان همان جا قرار پذیر خواهد ماند حیف که نزد اسماعیلیه رواج  
 کفر و شرک و حریم و واقع باشند و دین حق باقی نماند اما سبب این توهم خروج دارالاسلام و الایمان باشد و مجتهدان دین  
 و مجتهدان حق در اینجا موجود باشند این چه جهالت و ضلالت است در رقا و در شرح حدیث شریف قال رسول الله صلعم  
 ان الذين يلبسون الى الحجاز الحديث لونه اى خيم عن ظهور الفسق و استيلاء الكفرة الى الحجاز و هو اسم كنه و الدنيه و هو الیهما  
 الخ **قوله** عرقه میل گذشته که حریم در تسلط و سایه بودند الخ **اقول** این چه جهالت است از تسلط ظلمی بخدیوین  
 طیبین بودن آن شیاطین از ائمه عظام حریم و علماء کرام بلدین مقدسین چگونه ثابت گردیده تا بر قاعده صاحب الشیخ  
 حقیقت بخدیوین که در و بیکه یفهمند و اسماعیلیه انداختند و عجم عقاید فاسده نموده ائمه حریم طیبین را از اهل سنت بهرین سادس  
 مشرک کا فر قرار داده و از رکائید شیخ بخدیوین تسلط یافته شناسی که همسر و قایم عهد نیرد و حجاج بودند و در آن بلدین مقدسین  
 ظاهر نمودند و آخر در اسرع از منتهی موجب عده صادق حضرت بخدیوین صلعم لایق بلدین المقدسه احمد المکمل الخ فی الملح فی الاموال الله  
 از راه آب شود بمقبره اصلی خود شناختند که تفصیل این قایم با حجاب معتبره معروف شود و در تاریخ حریم مذکور اگر صاحب رساله  
 خواه بخواد انکاز نوازات شعرا خود سازد تا برای اهکات او عبادت کند علامه شامی که از مستندات است نقل بنمایم که در حاشیه  
 و مختار در باب البغاة و رجعت خوارج نوشته تو که دیکفرون صاحب بنیا صلعم علتان بد غیر شرطی سنی الخراج مل هوین  
 الخ و جریط علی سیدنا علی و الا فیکفی فیهم اعتقاد کفر من خرجوا علیه کما وقع فی زماننا فی اتباع عبدالوهاب الی این خرجوا  
 من نجد و تغلبوا علی اطریق کما یقولون مذموب الخ بله لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و  
 استباحوا بذلك قتل الی السنه و قتل علماء هم حتی کسر الله شکونهم و خرب بلادهم و طغیرهم عاکر المسلمین الخ **قوله** قول نکرین  
 الصواب الی قوله لایق استنکاف اولی الالباب الخ **اقول** هر گاه یکبار یا بیستون شهیده و شریع مستنده و فتاوی  
 و حواشی معتبره مانند قایم و کثر و مختصر و تنویر الابصار شرح عینی و در مختار و بر جندی و قاضی خان و دیگر صد اکتب معتبره  
 و معروفه تلفظ بنیت را بقصد خیر حسن مستحب افضل نوشته اند و جمهور محققین مستدین صاحب رساله اثر مختار و معتبره و صحیح قرار  
 داده قول نکرین را مردود نموده باشند پس از لایق استنکاف اولی الالباب شیخ طیبین و باب است و صوت غرابی که  
 قال القسطلان فی المذهب الخ **اقول** صاحب رساله عجیب و دلالت برای اثبات لایق بودن استنکاف مستحب تلفظ بنیت  
 از مواهب عبارتی که در آن ذکر اختلاف است لایق بود و عبارتی که از آن بودن استنکاف مذموب متروک و محقق نزد صاحب رساله  
 مصرح بود و آخر نوش جان فرمود متصل همان عبارت است لایما و الذی استقر علیه اصحابنا استحباب البلق بهما الخ

قوله مقتضای این دریده دینی نسبت بعضی برای است نبوی شیخ احمد سبندی الخ **اقول** از طرف خود مراد صاحب این  
 از لفظ بعضی عیان لفظ یعنی تعیین و تفصیل نمودن باز ایراد کردن که در کلام غلام کس این امر کجاست بلکه معاوش چنان است  
 و برین بنا و بوقاحت کشودن کمال انصاف است و سخت دریده دینی و سفاکیت است باقی ماند تحقیق صحت و عدم صحت  
 بیان پس بر تقدیر صحت نقل و محمول نبودن بر تاویل یا سهو قطع فطر از سلسله مجوز و باندی بخت و صاحب را بحسب مجتهد  
 مخالفی دارد و از آنجمله آنکه در کلام منقول عامه میت را رافع سنت و ناسخ آن قرار داده شده است حال آنکه صاحب را  
 به ثبوت استحسان آن از اثر مروی حضرت ابن عمر از او دارد و برین صورت لازم گردیده که معاذ الله حضرت و رفع سنت و  
 نسخ آن تجویز فرموده باشد علی بن القیاس بسیار از صاحب کرام و دیگر ائمه عظام در بسیاری از مستحباب با وجود تصریح عدت  
 بودن و اقرار عدم نقل از سنت آن حضرت مسلم بلکه از خلفا در شریعت حکم استحسان داده اند واضح بود که تفسیر صاحب  
 رساله از شیخ موصوفت بعضی برای است نبوی و توصیف شان است و بمکاتبتشان بعضی مذمت و مکیت است چه  
 موافق مشرب طایفه حضرت شیخ را از ضعفا و اصاب غلط نبوی هم توان شمر و لفظ کبری و اکابر فضیلت است چه سان  
 توان ذکر کرد و در کتب سبب صدور و از دهم صلب اول فرموده محمد و اما حدیث نبوی در باب چهارم از اشاره سبب بسیار دارد  
 شده اند الی قوله ما نقلد ان راعی رسید که مقتضای احادیث منومه حیات در اشاره نمایم که منومه نیست که صاحب رساله حسب  
 اصول مذہب خویش چه حکم صادر نماید قوله یک حدیث صحیح هم در باب چهارم **اقول** در شکوة شریف جروایت صحیح  
 آورده عن عبد الله بن زبیر عن قال کان رسول الله صلعم اذا سلم من صلوة یقول بعبوة الاعلی لا اله الا الله وحده لا شریک  
 لا ملک لا اله و هو علی کل شیء شہید الحدیث محدث و ملوی حضرت شیخ عبد المحسن حنفی در اشعة المصاب فرموده این حدیث صریح  
 است در جبر نذر که آنحضرت با و از بلند سخن اندا بعضی میگنند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود و مذہب گفته  
 که افضل اخفا است الی قوله و حق است که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور و اخفاست و دهم گاهی در جبر شریک از یاد جبر  
 شروع است بلامشبهه الخ دهم در حدیث صحیح مسلم و بخاری آمده عن ابن عباس عن ان رافع الصوابه ذکر حسین بن  
 الناس من الکتابه کان علی عهد النبی صلعم الحدیث و دیگر احادیث شریفه هم درین باب ثابت اند و راشته المصنف در باب  
 آنکه بعد الصلوة فرموده بدانکه جبر ذکر مطلقا و بعد از نماز شروع او وارد شده درین باب احادیث الخ و آنچه در بعض  
 روایات گرامت رفع صوت آمده محققین مستدین صاحب رساله باین احادیث شریفه تعلیق فرموده اند و در اینجا چیز  
 مختصرا از اقوال مستدین صاحب رساله باینستید علامه طحطاوی گفته جبار فی الحدیث ما اتفق علی الجبر و هناک احادیث  
 اتفقت علی السرا و علی سنیها ان ذلک مختلف باختلاف الاحوال و الاشخاص كما یتبع من الاحادیث الدالة علی  
 الجبر بالقراءة و الدالة علی الاسرار ففی حقیقت الیه را و تاذی المصلدیراج النیام فالأخفا و افضل علی کل خیر الذکر  
 و لکنی و الجبر افضل حيث خلا عما ذکر لانه اکثر عملا و مقتدی فایده للسامعین و لوقط قلب الذکر و اما قوله تعالی ولا

ثالثا راجع فی تفسیره ان لا اعتدال هو التجاوز عن المأمورية الاختراع فی الاصل فی الشرع وتفسیره بالجهر بالمدار مردود  
 واما فی الخاتمة من ان رفع الصوت بالذكر حرام فحمل علی الجهر المفطر فی الرأیة عن الفتاوی ان الجهر بالذكر فی المسجد  
 لا يمنع عنه احتراز من الدخول تحت قوله تعالى من الظلم من منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه الآية ابو السعود رافع  
 وشامی در رد المحتار نوشته و فی حاشیة المحموی عن الامام الشعرازی اجماع العلماء سلفاً وخلفاً علی استحباب ذکر الجماعة  
 فی المساجد وغیرها الا ان ینوش جهرهم علی نائم او مصلی او قاری الخ علی قاری و مرقة در باب و تر و شرح قد  
 کان صلعم از اسم بقول سبحان الملك القدوس ثلاثا و رفع صوته بالثالثة الخ ریت نوشته قال المظهر بن ایدل علی حاشیة  
 الذکرین رفع الصوت بل علی الاستحباب لا احتساب الریاء بل بالذکرین وقلیل السمعین وایضا لا لکثرة الذکر بل مقدار  
 یتلغ الصوت الی بین الشجر والحجر والذکر طلبا لا قناده بالخیار ویشهد له کل طبیب سمع صوته و بعض المتشیخین یختار  
 اغفاء الذکر لانه ابعد من الریاء و فی هذا یعلق بالنیة الخ و لمعات بذیل اربعوا علی انکم نوشته فیدار الی ان الشیخ  
 من الجهر للتبسیر لا لکون الجهر غیر مشروع الخ و راجع البرکات فرموده جهر ذکر مشروع و بکلمة تا آنکه فرموده انخفضت  
 و در قتیقه بلند کرده صحابه آوازهای خود را ند کرد و فریاد کرد و ندایا اناس اربعوا علی انکم الخ مضمون اربعوا الاست  
 واد که منع از جهت شفقت بوده نه از جهت عدم جواز و تحقیق جهر کرده است انخفضت صلعم با ذکر او و عید و زوای  
 کثیره و همچنین سلف از صحابه من بعد هم جهر کرده اند بذكر و میانه دالات و در ند جواز جهر و اجتماع برای ذکر و لیکند  
 قضایای مخصوصه اند پس آنکه نظر کرد و بجا نبستی مقلت اجازت کرد از اعلی العموم و آنکه نظر نمود که قهر و طریق اول  
 موافق است بمقتضی شرع و مطالب آن الخ مخصوص ذکر العباد و آورده فی عمدة الابراز ذکر فی مجموع النوازل الخ الخاتمة  
 و الحاشیة السراجیة و الصغر و الملتقط و تحفیس المزیان قراءة القرآن بصوت رفیع فی الحمام بکرمه و بصوت خفی لا یکره و  
 و لا یکره التبیح و التهلیل و ان رفع صوته قال الجایع عصمة الله تعالى و معلوم ان الحمام لا یحلوس الا قذورات و اما  
 کلها غایباً فاذا کان حوز التبیح و التهلیل فی الحمام بصوت رفیع من هذه الاشیاء فلان یجوز فی المساجد و البیوت  
 و الزوايا و الخوة فی مکان طاهر کان اولی و یویده ما ذکره الفقهاء الزاید ابو اللیث مع فی کتاب التبیح ان حرمة  
 المسجد خمسة عشر ذکر فی جملتها ان لا یرفع الصوت خفیة فی غیر ذکر الله تعالى و فی لبنان الفتوی فی باب الاذکار  
 ان النبی صلعم کان یجهر مع صحابه رضوان الله تعالى علیهم بالاذکار و التهلیل و التبیح الخ و همچنین است و در بیاری از  
 کتب مشهورة فقه حنفیة بالجمل و محققین مطلق ذکر جهر ممنوع نیست بلکه ممنوع افرط جهر است که مضرب باشد اگر صاحب  
 رساله را بر آنچه از دیگر مستندین او نقل کردیم تسلیم نشود تا به بنید که شاه ولی الله صاحب دهلوی و قول جلیل بعد از ذکر  
 جهر نوشته اند المراد غیر المفطر فلا منافاة بینة و بین ما هی عنه الخ قوله قال ابن الهام فی فتح القدر الخ اقول  
 قول علامه ابن الهام و بیان اختلاف حضرت امام اعظم با صاحبین و وجهه الله تعالى و تفسیر عمید المفردات است و حسب



ابن همام اختلاف واصل کبیر برای فطر نیت بلکه وصفت جهرا و اخفاست صاحبین مثل علی الفقیه و فطر نیز جهرا سنون  
میدارند و امام صاحب اختلاف سنون میدارند و جهرا و اذان بدعت میدارند لیکن حسب تحقیق مستندین صاحب رساله  
بر تقدیر ترجیح این روایت هم خلاف ائمه و سنیت این است نه آنکه امام صاحب در جهرتکبیر فطر حکم از دم ضلالت و حرمت  
فرموده باشند در شرح صغیری منه نوشته و استحب الکبیر جهرا فی الطريق یوم الاصحی اتفاقا دیوم الفطر لا یجوز عند  
ابی حنفیه و عند ما یجوز و روایه عنه و الخلاف فی الافضلیته اما الکراهیه متبقیه عن الطرین الخ و همچنین است در شرح  
کبیری و چگونه حکم از دم ضلالت میتوان نمود که استحب و افضلیت جهرا زیاری صحابه کرام و مجتهدین عظام درین  
خصوص منقول است و ثانیاً قول ابن همام را دیگر مستندین صاحب رساله تقبیل هم کرده اند حضرت بحر العلوم در ارکان  
اربعه فرموده قال فی فتح القدر ان الخلاف هنا هو فی الجهر بالتکبیر یا نفس التکبیر فند و یقلعانی کل وقت و المحل ان  
الجهر بالتکبیر سائر الاذکار مشروع و مندوب البته قطعاً کلاماً و لکن الکلام فی انه بل ابتداء الوقت بخصوصه شرع التکبیر  
ام لا و هذا الصلح الخلاف هو ارکان الجهر و الاخفا و فالحق ما یلید الجهر الرایق ان لیس عنده فی وقت الذی ان کرخصه  
سن التکبیر و عند ما ذکر مخصوص به اما نفس التکبیر فذکر اند مشروع و مندوب فی کل وقت جهرا و خفا و قال الفقیه ابو حنبله  
یمتنع فی هذا الیوم سن التکبیر للعائنه لا یمینهم بها و اما عن الذکر فلیذکر و ان شاء و هذا ایضاً یستدل به ان لا کراهیه فی الذکر  
بالجهر و الا لکن سبب المنع الخ و جهرا و ان تواد استدل بالقبول متانی و اذکر یک فی نفسک تضرعاً و خفیه و ان الجهر من القول  
بانه یدل علی منع الجهر بالذکر فلا ینارضه فعل الصحاب فاسد لان الجهر بالذکر یزید التکبیر علی ما یلید فیه من کفی فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکر فی  
فی طار ذکرته فی ملا و حیرتهم و الاحادیث فی هذا المعنی کثیره لا یمکان تکراره و فی الایة یجوز ان یکون دون معنی  
عنه و المعنی اذکر الله فی نفسک بالتضرع و الخوف عند الجهر بالقول المقصود ان جهرا و خفاة القلب ان لا بالجهر  
مع قبول القلب للمایته تا ویلات آخر ذکرته فی مواضعها الخ و ثانی قول ابن همام باوجودیکه بسیار از مدعیات صاحب  
رساله و عامه طایفه را مدد و میبازد اما صاحب رساله کمال جرات و بیباکی بذکر آن می پردازد و قوله در در النسخه مسطور است  
الخ اقول صاحب حجت اختیار نیز که در دلیل انام اعظم علیه الرحمة این قول برای سنون نبودن جهرتکبیر علیه الفطر ذکر کرده همان  
صاحب و رحمتا و در همان سکه در رد المتقی گفته و لا یجوز بالتکبیر فی طریقین بل تخفیه هو الاصح خلافاً لما ناهیه بجهر الخلاف  
فی الافضلیته اما الکراهیه متبقیه عن الطرین الخ پس ظاهر گردیده که بر قول امام صاحب بنا بر این روایت اگر چه جهرتکبیر فطر سنون نیت  
و ضبط عدم ثبوت از سنن بدعت فرموده اند مع هذا شبهه و تحقیق مستندین صاحب رساله مکرره نیست چه جای حرمت و  
خلل اندازی اصل ایمان و نظیرش قول حضرت ابن عمر رضی الله عنهما اگر چه صلوة الفجر بانظر عدم ثبوت از سنن آنحضرت سلم نزدشان  
بدعت فرموده اند مع هذا مکرره و حرام نمی دانستند فافهم و لا تکن من المتعصبین قوله در فتاوی بنازید مذکور است الخ اقول  
کلام بنازید و ابن بابویه را اضطراب دارد و چنانکه مستندین صاحب رساله تصریح کرده اند پس از ان بر یک فقره بسند کردن

و بر آن نورسند گویید که اینست است علامه محمدرضا شهابی گفته قدامت بطرام الزامی فی ذمه المسئلة فقال فی فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام الی قوله ثم قال فان قلت الذکر فی الفتاوی ان الجهر بالذکر لو فی المسجد لایصح احتراز عن الذکر تحت قوله قتالی و من اظلم من منع مساجد التذکر فیها اسم و صنع ابن مسعود یخالف قولکم قلت الاخراج عن المسجد لو نسب الیه بطریق الحقیقه بخیر ان یکون لا اعتقاد بهم العباد و تعلیم الناس بانه بدعت و الفعل الجایز یکون غیر جائز لغرض الحقیقه فلذا غیر الجایز بخیر ان یجوز لغرض ما روى فی الصحیح انه علیه الصلوة و السلام قال لراعی ضلوا تم بالکلب لایعوا علی انفسکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصطلح نقد و ان کان فی فزوه و عدم فی العشوی بالبلا و قد مر فی ما مضی ان مقتضای کمالی الذوات و الخطیبه الخ قوله هر چند بعض فقهاء استحسان تنویب الخ اقول هرگاه که تحقیق در عامه متون و شرح معتبره تقریر استحسان فرموده اند حاجت تطویل نیست و متون و شرح باید دید قوله تعمیم الخ اقول قطع نظر از آنکه استدلال صاحب اشباع که مکتب فقیهیهست و دوران از مستحبات متأخرین شمرده اند حسب رساله را چنین تقریرینودن که عدان از فخر را رد انبوه هرگز رد انیت بدو وجه اول از کلام کار حسب رساله بودن عامه میت نسخ مست و رافع آن ثابت چنانچه خود نقل نموده دوم قبول صاحب رساله از محدثات و بدعات همان مستحبات صحابه کرام شایع اند که از جمیع اصحاب یا اکثرین باسکرت یافتن مروج بودن آن ثابت باشد قوله تعمیم نیز مختلف فی الخ اقول منسوس نه از اصول است و خبری دارد و نه بسو مطلب صاحب اشباع خیالی می آید و قوله چون ذکر خلفاء را شنیدیم الخ اقول کلامی است مختل بین وجه اول که بصریح کار بطریق دیگر نیست نیست از عمل آن نسخ سنت و رفع آن ثابت میشود تا آنکه اموری را که از صحابه کرام هم ثابت و در حدی باشد ذبی آنکه در سنت مخالفت آن و از آنکه باشد ولی آنکه بکدامی سنت مزاحمت داشته باشد نسخ سنت و رافع آن و موجب ضلالت قرار میدهند پس رد ذکر خلفاء را شنیدیم و عین شریفین و در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین و التزام آن گویند منقول از بعض تابعین یا جراح شایع لزوم نسخ و رفع سنت نباشد برین تقدیر الزام بلا سبب تمام است چه تابعین بلکه صحابه کرام را نیز عاقلانکه منصب نسخ حاصل باشد دوم آنکه بر طبق تقاریر و ابیه طایفه میگویند که التزام عین شریفین و خلفاء را شنیدیم و اهتمام آن و عین خطبه نماز و تخصیص آن به میت مروج مقرر نموده اند از آنحضرت صلوات بلکه از جمیع صحابه کرام و آل اطهار بلکه از انیمه اربعه پیشتین منقول شده پس منافی نیست یا ذکر مدح انحضرات و در خصوص خطبه نماز از امور مستحبه دین نمی شمرند یا از بودن ذکرشان بسبب نزول حمت بی خبر و لا علم بودند یا تقدیر ازین خبر محروم بودند الی آخر المناطات سوم ادعای تواتر از عهد تابعین حسب قول چهار ساله آنوقت قابل تسلیم است که از جمیع قرن مردی شده باشد و علم باتفاق جمیع قرن بعد صحابه کرام حسب قرار طایفه معتز و خارج از حیطه بشر است چهارم آنکه در دعوی ستوارث بودن آن از عهد تابعین نوشته و در سند متواتر بودن از وقت تابعین تسلیم کرده قوله بدعت بودن تسلیم از آن ممنوع است الخ اقول قطع نظر از عدم شهرت شریعت الله و ذخیره السالکین عدم رجحان قول آنها

بر قول صاحب الفقه و غیره هرگاه که مقتضای مستدین همان رساله استخوان ما ترجیح داده و صوابی نباشد پس بنا بر قول  
بعض قطع نظر از جهات حال شان البته منع آن در نسبت مغلالات بسوال استخوان مردود است و در هر انانی آورده و در بعض  
سین الاقوال مذکوره حتمی است **قول** استخوان این چیز بنا بر حفظ دین حکم الفروضات متبع المخلوقات **اقول**  
استخوان تعلقات کتابت قرآن که صاحب اشباع از چند کتب آورده گویند بعضی از این عذر را بجای گرد و اگر چه  
کبر از صاحب رساله را سفید نخواهد بود اما بعضی قلعاً جاری شدن نمی تواند از آن بخله است اینکه مجوز تحلیف المصحف لما یزین تعظیمه  
حجة الاسلام در احیاء العلوم در بحث تحمیل کتابت قرآن و علائحه و غیره بعد اختلاف نوشته و لا منع ذلک من کونه  
محدوداً من محمد بن حسن انما البیئة الممونة ما تصاد الم سنة القویة از کذا تفهیمی الی تفسیر مال لغصا **قول** ملازمت میان  
مقدم و تالی ابن شریط **اقول** در مقام نقل نمودن چند فقره رساله دعایه مولف مولوی خرم علی کبیر بخدیبه که در کتب مشهور  
گرویده بر این اسکاات صاحب رساله در دست در رساله مذکور نوشته اگر گوئی که دست برداشتن در دعایه مسح نمودن از احاطه  
تواریف مذکور نیست شد لیکن بدو عاقبت صلوة خسته نیست که این چه دلیل است گویم و بابت التفریق که چون ثابت شد که رفع  
الیدین از اواب عاست و جالب اجابت و موقت بوقتی و دن و قتی نیست پس حاجت دلیل دیگر مانده داعی از جانب شارع  
خیر است بعد نماز بچیز دعا کننده یا و رای آن تنها یا با جماعت **اقول** صاحب بآله بیان که ملازمت میان مقدم و تالی ابن شریط است  
یا نه و نیز در آن رساله است دست برداشتن وقت دعا در الیدین بر آنها بعد آن با او پیش صلح و حان قولاً و فعلاً و استفتاء  
غیر آن ثابت است گویند که اگر چه صلوة خسته نیست که این مروی باشد **اقول** **قول** تفسیر مخصوص مکرده بوده اند **اقول** اول  
معنی تخصیص باین فیهین بعد تحقیق حکم کراهت باید نمود از ماده المسایل غیره از مقامات متعدد معنی فیهین مکرده بهتر است  
که آن تفسیر را لازم اعتقاد کرده مطلق شرعی را معید بخصوصیت و اندو خایل جواز اطلاق نباشد از آن بخله و رجوع الی شان دوم  
گفته و تفسیر کردن روزی بر ایصال ثواب برده که با تحقیق بمون روز خواهد رسید و دیگر روز نخواهد رسید خطاست **اقول**  
**قول** علامه در بیوم جمعه و غیره چه نوشته اند **اقول** ملا علی قاری در شرح شمایل نوشته و اما حدیث مسلم لا تخصو  
الحدیث فمحمول علی النبی عن افراده بالعدم بحیث لا یصوم غیره ابدال التوم منه انه لا یجوز صوم غیره **اقول** در ظاهر حدیث بعد  
انقل ترجیحات علماء نوشته تری جمعه که روزه که می بین جو شاریجین ترجیحات لیکن توهم موجب مذنب اذن کی کی  
جواب و سکون کرده کتی بین او موجب مذنب غفیه کی حاجت ان ترجیحات کی نہیں سلمی که اذن کی نزدیک میسر کرده نہیں ہے  
چنانچه فتاوی عالمگیری میں لکھا ہے کہ جائز ہے تری جمعه کاروزه بلکه در مختار میں سبب لکھا ہے اسکا **اقول** **قول** بدعت سیئه  
سنة ان محدثات را میدانند که سند یا اثر یا اجماع نراحم آن باشد **اقول** اولاً حکم بزلت صاحب اشباع درین باب  
نمودن با وجودیکه امام حجة الاسلام و امام عینی و امام شافعی و غیرهم تصریح آن فرموده باز لقی است عظیم چنانکه از سابقین  
پیشتر رسیده و ثانیاً صاحب رساله را اقرار نیست در سابق خود قایل نزل لفظی گردیده است **قول** انہام بنیاد اجماع و تالی

**اقول** هرگاه بگویم نه بزم علم طایفه عدم فعل از صحابه کرام بلکه عدم فعل از آنحضرت صلعم اگر چه صحابه کرام هم آن فعل کرده باشند  
 و دلیل عدم جواز گردیده تا بحدیکه از آن شخص نیست و دفع آن لازم میگردد و نیز در خصوص البتة انهم لم یجدوا جمل و قیاس  
 است که اصل جمل و قیاس را هرگز اجازت نسخ حاصل نیست قیاسیات و اجماعیات و رجایا بصورت تقدیر نموده بود که عدم  
 فعل آنحضرت صلعم دلیل عدم جواز نبوده باشد و الا برآوردن ثبوت منکالات و عدم جواز دلیل عدم فعل لزوم مردود نیست بوجهی که  
 حدیث چنانچه پیش از این جمل و قیاس است حرمان رشته عریضه امور منکالات را مانند وجوب یا زجر از اول و نسخ و دفع سنت نمودن اصل اجماع  
 و قیاس را حاشا که میسر باشد اصل انصاف نیکو میداند که بر کلام مولانا نشاید الدین خاندان صاحب که حال تجریش آن از شوکی عمری  
 و غیره چون آن قابل شک است همچو اعتراضات و ادب پیش نمودن و معنی کلام نفی کردن سوا کسوالی خویش فایده دیگری و بقرینه  
 که داخل در ممنوعات و بدعات همان امر غیر مفروض است که ثابت از اجماع و قیاس نمودن **اقول** اولاً این کلام  
 از عقل چنان قول مولانا نشاید البتة انهم لم یجدوا جمل را ابطال لزوم عدم جواز عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه با واقع گردیده  
 پس چنانکه از آنحضرت صلعم و صحابه پیش ثابت نباشد برین تقدیر بموجب این دلیل البتة باجماع است که اگر از قیاس و اجماع ثابت باشد  
 پس لغویت اجماع و قیاس لازم آید و برین بحث چنانچه پیش تقدیر باین قید است و ثانیاً طایفه اسماء علیها السلام هرگز ثبوت و قرآنیت اگر  
 فی الواقع این کس مایل قیاسیه مجتهدین را با وجود عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه بدعت میداند پس بسیار از استدلالات  
 سابقه را که بخریف عبارات یا عدم فهم مطالب آن رده آورده اند نقد کرده **قول** مخالف و مزارع قواعد شرعیه بود یا نبود یعنی  
 بدعت سیه باشد **اقول** بن تقیم صراحت مخالف با تحقیقات ایمهین که امر سابقاً **قول** پس موی جواز جمیع بگویند  
 باشد **اقول** قطع نظر از آنکه یک یک هم صاحب رساله در اسبق مدفع گردیده از شرعیت اجتماع برای آنحضرت  
 و نیز از بودن ذکر میلاد آنحضرت صلعم سبب خجسته و غیر ذلک من الامور منفرده و منفردانکار نمودن عین تبیین آن اگر کتب ایمهین  
 عبور نیست ماته المسائل اسحاقیه چه در است و در جواب عرس نوشته در مورد ذکر ولادت حضرت خیر الانبیا است و آن موجب خجسته و  
 سرور است و در شرع اجتماع برای فرحت و سرور که خالی از بدعات و منکرات باشد آمده و اجتماع برای حزن و مشورت ثابت نشده  
 و فی الواقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلعم نیست **اقول** هر چند مجر و عدم آثاریت عمل از قرون ثلثه موجب سیه بود  
 آن نیست **اقول** اولاً هرگاه بگویم عدم آثاریت عمل از قرون ثلثه موجب سیه بود منش نرفته پس برین تقدیر تقریر فایده  
 طایفه طایفه را چه جواب است یعنی اگر آن عمل بدعی بود و در علقه از حسن نیست پس آنحضرت صلعم و دیگر اصحاب قدوات را چه اثری  
 فرمودند از آن تبلیس و ثانیاً برین تقدیر یا سوره که از مجتهدین سابقین مروی باشد بدعت بودن آن تسلیم داشته و چه در  
 و ثانیاً بر تقدیر صحت این مذهب آثار و آثار بدعتی شری آورده اکثری از آن باطل اند و باطل است با تبیین و بیان  
 تقدیر حسب حکم نمودن به بدعت سیه بودن امری چگونه حاصل شده چه احتمال اجتماع مجتهدین باقی بوده است و بدعت سیه  
 بودن موقوف است بر این که امری از قرون ثلثه هم با ثور باشد و از مجتهدین هم منتقوا نگردد و نامر و چه در حدیث است که در آن

این طایفه را منسوب اجتهاد حاصل باشد و آن ائمه دین که استحسان این عمل فرموده اند از انانیت منسوب محروم باشند با وجودی که  
اجتهاد مستقل برای حکم سخنان بر امور یکدیگر مخالفه نراحم نباشند و داخل مندرج عموماً مندرجات دینی باشند بر هر صورت  
نیت که امر سابقاً و سابقاً و اعتباراً در خارج در عموماً مندرجات مطلقه باطل فرض کرده شود و اجتهاد بر آن تجویز و استحسان  
امری خاص ضروری نباشد پس آخر تحریم هم حکمی است خاص برای اثبات آن در امری مخصوص چرا که اجتهاد ضروری نباشد و  
پس عدم منقولیت چیزی در دین از ابائی حنفیه صاحبین این **اقول** اولاً بر تقدیر صحت این مذہب که بدعت سیه چیز  
است که از قرون گذشته و مجتهدین منقول نباشند لازم نیست که نزد مقلد ابائی حنفیه صاحبین هم الله سبحانه و تعالی چیزیکه از ابائی حنفیه  
و صاحبین منقول نباشد بدعت سیه باشد و ترکیب مجوزان را ضال گمراه و بدعت بدین گفته شود چه اجتهاد و خصوص در بین  
حضرات نبوده است و دیگر اهل سنت هم مجتهدین بوده اند پس امریکه دیگران تجویز آن فرموده باشند از ابائی حنفیه صاحبین و  
منقول نباشد بلکه طایفه اسماعیلیه بر بدعت میکنند بر ترکیب مجوزان آن امر نمودن هرگز هیچ ضعیفی را جایز نیست آری چیزی که  
سیئه ممنوع بود نشخصه از ابائی حنفیه صاحبین سبب اجتهادشان منقول نباشد البته مقلدان ایشان را عمل بدان نشاید  
مگر حکم طایفه اسماعیلیه نموده اند اغنی غل اندازی در اصل میان مثل شرک حاشا که مقلد ابائی حنفیه با وجود نقل جواز از  
دیگر علماء اعلام اهل سنت می توان نمود **قول** هر دو در ملک فقها منتظم نیستند **اقول** حیف است که جناب مجتهدین <sup>علیهم السلام</sup>  
بها در وقتی کلکتر و ذریعین بشیر الدین و غیر هم ملقب بزمده الفقهاء و عمدة المحدثین باشند و ملا علی قاری و شیخ عبدالحق  
علیهما الرحمة لیاقت انتظام درین سلک دارند و جواب تفصیلی باقی خرافات و را بسبق باید دید **قول** محبت مستحسنات خیر  
این **اقول** خصم که بدعت فقیر متاخرین مثل ستمی و بحر الرائق و صلی و در مختار و طوایف الانوار و غیره برای اثبات مدعیانی است  
و بی تطبیق و بی فهم مطالب تأییدش نیست و مستنادی نماید و محققین مستندین استحسنات متاخرین را قبول نمی کنند پس چرا محبت  
برو تمام نگردد **قول** توارث این انقاد از سید عین و کذا این **اقول** با وجود دیدن اشبل و غیره این چنین کلمه  
بی ایمانی بر زبان راندن محض تلبیس شیطان است امام حرزی فرموده لا زال اهل الاسلام یحققون شهر مولده علیه السلام این  
ملا علی قاری نوشته لم یزل لوک المصنف المرحوم الشریفین فمن وفقهم الله تعالی الیه کم کثیر من المناکر و اشیر محققین بر این  
و اما ملک الاندلس و المغرب فلهم فیہ لیلۃ تیرا الکرمان مجتمع فیها ائمة العلماء الاعیان الخ بالجله صاحبین حصین و نجای  
و عسقلانی و سطلانی و سیرجی و ابن حجر مکی و ملا علی قاری و غیر هم را تاشاه ولی الله و بلوی و غیره معلوم نیست که از کذا  
می شمارد یا انما کابر سلیم علماء و محققین می پذیرد و بر تقدیر اول از ثبوت روایت کتب احادیث شهر لیلۃ حضرت خیر الانام  
بتوسط عدول کرام است بر دار و یا بر ایجاد هائیدی که خالی از هیچ کذا این مغرضین باشند گمارد اگر چه این خیال غلط  
کبردار از مضیق ضلالت که سند سلسله دینی نشان بوی سلسله همین گمان بوده است بر نمی آرد و بر تقدیر ثانی جبر این کلمات  
بسیار بوده بر زبان می آرد **قول** اما از انکا بر سلیم ائمه دین مثل فاکهانی و ابن الحاج **اقول** هر چند که حساب رساله

درین مقام بجهت ادغام و موافقت مطلبی خاکبانی و ابن الحاج کما یقال فی کمال تصنیف می نماید اما موافق نزول سماوی  
 این هر دو نیز کما یقال العلماء بوجه کثیره از صالحین بلکه از مسلمین هم نتوانند شتابا باینه دین بودن چه رسد از آنجهل بطریق شایسته  
 خاکبانی و ابن الحاج مانند دیگر علماء محققین محدثین معتدین قابل تکریم و تعظیم مثال مبارک اند قوله ادراک مقتضای  
 شارع و تشخیص آن بدون بیان شارع غیر کالید است راجع **اقول** دیگر گفته شده که قبیل ازین علامه ابن حلیج را از  
 ائمه دین قرار داده است همان امام همام که مستند مبارک له بلا کلام است عقد و مرام بسیار اشباع را تصریح فرموده و کوفی حجت  
 بر آنکه صاحب اله از غایت غضب بجهت تفریق کند و آن امام از ائمه دین خارج نموده و آنرا که ابن حلیج را در اقصی کرا  
**قوله** خصم میگوید که در دل متذاع فیه دلیل از دلایل شرعی ثابت نیست **اقول** اگر مردش عدم ثبوت و محبت  
 بدلیل خاص از دلایل خاصیت پس عدم محبت در لول لازم نیست و الا عدم ثبوت باطل ملاطی قاری در شرح اربعین بیان کرده  
 موضوع بودن حدیث صلوة الرغائب لیلۃ نصف شعبان و اختلاف در این مذکور است و اگر ایه آن از ابن حجر آورده اند  
 و فیه ان الصلوة خیر موضوع و احیاء کل لیلۃ بالعبادة شروع و اذا لم یصح حدیثها لم یلزم عدم فعلها ثم لا یقتضی سببها  
 مع ان معانی لیلۃ نصف شعبان قوم الیه و هو موایدها و قد ساء الله تعالی فی القرآن لیلۃ مبارکه بنهی من کرم الحیث  
 و منازل البرکات فصلوة مائة رکعة فی کل کتمة قراوة الاخلاص عشر مرات باهی طریق لایکون من البدع المذمومة مع ما ورد  
 عن ابن مسعود و رضوان ارباب المسلمون حسنات من عند الله حسن الخ و سیرت مال دیگر امور که از قسم خیراتند و مخالفت و محبت  
 بدلائل شرعی داشته باشند اگر چه بخصوص فضل آن ثابت و صحیح نباشد معنی بر تقدیر موضوع بودن حدیث فضل خاص  
 هم اگر آن امر تحت اصل عام مذکورات و مطلوبات شرعی ندرج باشد از احرام نتوان گفت علامه غلط است و در شرح قول در مختار  
 اما الموضوع فلا یجوز العمل بحال لاروا ینة الخ نوشته ای حیث کان مخالفا للقواعد الشرعیة اما لو کان داخل فی مثل  
 فلا مانع منه لا یجمل حدیثا بل بدخوله تحت الاصل العام الخ **قوله** محدثین ابطال حدیث مستند دین باینه نموده اند  
 و تشخیص **اقول** شیخ عبدالحق محدث دهلوی و روش سفر السعادت ذکر کرده و احادیث درین ابواب بسیار آمده بعض  
 مرسوم بوضع و بعض بضعف الخ و ملاطی قاری در رساله نفساکی نصف شعبان نوشته قلت جهالة بعض الرواة لا یقتضی  
 کون الحدیث موضوعا و کذا انکاره الالفاظ ضعیفی آن حکیم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان  
 نفس الصلوة انما قلته فی تلك الیلۃ ثابتة عن النبی صلعم بطریق صحیحة فلا ینفی ضعف بیان الکیة و الکیفیة فان الصلوة غیر موضوع  
 و حسن شهره و مع عدم کل مقبوله و مطبوع باینه اثبتین جواز العمل بالناس فی بلاد ما دار البزخ و خراسان الروم و الفرنس و الهند و غیره  
 سن مائة رکعة کل کتمة فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوة و الاحیاء و غیره ما فاندان لم یصح و لکن ملاطی  
 من ضعیف و او علی وجه الدوام نعم اعتقاد و کونه سنن غیر صحیح عند العلماء و کذا ادعاء جماعته مکرره عند بعض الفقهاء راجع **قوله** در  
 فضائل اعمال غیر ثابت از اوله شرعی باینه ایشان غلط است **اقول** مراد از ثبوت و عدم ثبوت اگر همان ثبوت بوجه



بخیر و بدی و در شرح سفر السعادت فرموده که احتیاج در احکام مجرب صحیح و محقق است و همچنین بحسن الذات بود یا بفساد  
 نزد خدا و علمای روایتی صحیح است و در احتیاج اگر چه در حدیث کمتر است از این جهت حدیث ضعیف متعدد طرق برتر است چون رسد  
 آن نیز صحیح است و اگر چه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل عالیه است و در مساوی آن خبر اشیاء را در اشیاء اما مجموع  
 طرق داخل حدیث ضعیف صریح یا ضعیف حدیث منقول از ائمه و معتبر و لیکن گفته اند که اگر چه حدیث ضعیف است و در حفظ بعض  
 روایات یا احتیاط بود با وجود صدق و بیانت بجز سبک و متعدد طرق و اگر از جهت اتمام کذب یا بی باشد یا شد و در مخالفت  
 احتیاط و احتیاط یا بقوت ضعیف مثل خوش حفظ اگر چه متعدد طرق داشته باشد بجز اگر در حدیث حکوم بضعف باشد و در  
 فضایل اعمال معلول از شاه ولی الله و ملوی در انتباه که رساله استاد الاستاذ و خود علامه را بهیم کوی آورده اند و در  
 مرثوم است و حسن الایام الفاضله یوم عاشورا و یوم النصف من شعبان و در فضایل حب احادیث بسیار است  
 لا باس بالعلل بها فان وجد فی نفسه قوة فلیعمل بها رجا بفضل الله تعالی الخ مولوی خرم علی در رساله دعاویه گفته اند  
 برین صفات و فضایل عالیه فیما نحن فیه با اتفاق علماء و معلول است الخ و در سطح هر حق بعد از آنکه ضعیف بودن حدیث  
 فضیلت مصلوات ادب و منکر الحدیث بودن را وی آن از امام بخاری نوشته گفته است حدیث که اگر چه ترمذی و غیره  
 ضعیف کیایی لیکن فضایل من عمل کرنا حدیث ضعیف بر جایز الخ و بذیل حدیث فضیلت شریف شیعیان بعد از  
 از امام بخاری ضعیف بودن آن آورده گفته اند و بر چه حدیث اگر چه ضعیف است لیکن عمل کرنا حدیث ضعیف بر فضایل عال  
 بین با اتفاق جایز الخ قوله اگر چه عجایب و معانی مثبت احکام می بود الخ اقول قاضی سنا و الله حسب  
 سیف السلول رور و افضل در بیان بودن حکم الهی نیز یکی از اسباب علم ذکر کرده اند که آنچه بدان شد آید از اخبار و نیز از شیخ  
 پس اگر شریع ازنا قبول کند ازنا قبول بایستد و قبول بایستد و آنچه شریع ازنا رد کند ازنا خطا و باطل بایستد و در بایستد و آنچه شریع  
 ازنا ساکت باشد ازنا نیز قبول بایستد و پس در ضرورت بعد از عرض عدم ثبوت هیچ حدیثی و فضایل این نماز نیز هر چند شریعت  
 است و شریع ازنا رد نموده است و ولی و نصی و حرمت آئین و در نیت و قسم ثالث خواهد بود پس باطل شد الزام باینکه هر که  
 هر از حدیث خود را بدعاوی باطله خویش اثبات میدوان کرد و کسی از اهل شریع تابع مذهب آن نبی توان آورد که از اهل انانیت  
 اللازمه قوله خصم شیعین بقطان از زبان حق ترجمان سید و زین العابدین باور نماید الخ اقول لا شیخ عبدالحق و ترجمان  
 شکوة شریفه در همین بحث و تحقیق این سکه آورده که منکران حال تصدیق کلمات او لیکن کرام دارد و با ندارد و اگر ندارد  
 ساقط شد بحث با وی زیرا که وی شریعت چیز را که اثبات کرده اند کتاب نیست و اگر دارد این از جمله کلمات است باعث  
 انکار صیبت الخ و همچنین است در شرح مکیه غیره تا نایا اگر خصم از محدودی اعتقاد که آتو بی نصیبی از ان برکات آن تبه علیه را  
 باور نمی نماید تا هم او را بی نراحت و مصداق امور شرعی و امور الهیه خیر حکم تفضیل بر او لیکن الله تعالی خود را که میسر



قوله صاحب جنة الاسرار مستقیم است باضافه الخ اقول قطع نظر از آنکه بر بزرگان این تهمتها نهاده و در سیر کسلف صالح  
 افتاد و مایه تمایز یافته بر او نیست باری در غیبه الطالین که مستند او و اکابر است پندید که برای تاکید صلوة الرغایت  
 مفید باشد بر هر چه است همچنین در صلوة البرة اگر کثیر بفضل عظیم مستقیم است قوله محل نزاع صلوة مخصوصه است بهیئت  
 در فضایل این شبها الخ اقول این کثیر فضایل این شبها عمر ثانی است که دیده پس جمله احادیث صلوة مخصوصه اگر ضعیف  
 هم قرار داده شوند تا هم در مجروحان بدان بی التزام عذرات و ممنوعات شرعی هیچ خطائی نیست چنانچه قطب هم علیه بر ظاهر  
 بعد نقل از صلوة برآة از بعض علمای گفته ملا علی قاری که می بین که جایزی علی کرنا حدیث ضعیف بر او  
 علامتی بر انکار کیستی است سبب بلاغی حلی عذرات کی انکار کیستی حاصل می شود که اگر تهمتها بغیر خاریون مذکوره  
 کی چیزی تو جایزی الخ قوله تفرد صاحب شایع به نفی کراست الخ اقول ادعای تفرد صاحب شایع متنی است  
 بر قلت نظر بسوی اتوال بدین چه بسیار از اکابر و عظام و حنفیه روح قابل برآورد و عدم کراست بدون جماعت شده اند  
 بلکه بعضی از ایشان بجزای جماعت بدون تداعی هم رفته اند علامه کفوی در اعلام الاحیاء که مشهور بطبقات حنفیه روح است  
 مذکور حال امام صدق کبریا که محیط برانی آورده و فی کتاب الحیط لایکرمه الا قدما و بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر و  
 الرغائب و لیلة النصف من شیعیان و نحو ذلك لان اراة المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا اتهم فی بلاد الاسلام  
 و الامصار لان العرف اذا اتهم نزل منزلة الاجماع و کذا العادة اذا اتهم به بیشتر و فی اکثر بلاد الاسلام مصلحت  
 الرغائب مع الامام و صلوة لیلة القدر لیسالی و رضایان لم یشتهر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم صلی لیلة النصف من شیعیان و لیلة الرغائب  
 و القدر مع ذلك صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدين و بلادهم و ما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن و  
 فی تلك المصلوة مع الجماعة مصلح و فوائد خور غیبات المومنین فی تلك المصلوة و اعطاء الصدقات من الدارهم و  
 و الحلال و غیر ذلك منع بعض الفقهاء و ذلك لکن تضادیم اکثرین مصلحتهم لان فی المنع منع الصدقات و منع رغبته انک  
 عن الحضور فی الجماعة و ذلك لیس رضیا عقلا و سمعا و نافی بذلك فقد اخطا و فی دعواه الخ لخصفا و بعد از آنکه از  
 محیط مرضی و عادی و بنزاع کراست جماعت تطوع و در خارج رمضان از امام قدوری عدم کراست آن آورده  
 می نویسد درایت فی فتاوی الصوفیه لایکرمه التطوع بالجماعة مطلقا و اذ صلوا بغیر اذان و الاقامة عدم التداعی حقیقه  
 و هو الا اذان و الاقامة و قد مر حرج فی شرح الکافی الناصح ایضا فی صلوة الکسوفه حیث قال نمایکرمه التطوع بخارج  
 اذا صلوا علی وجه مستعد عا و الناس الیهما یجاعة کما یدعی الی المکتوبه و لا شک ان استعد عا و الناس الی المکتوبه لا  
 الا بالاذان قوله اذا نادیتهم الی المصلوة الا لایة و انداز لیس الا بالاذان فکذا الاستعداد ذکره فی الجامع الصغیر  
 الخ فی فی باب اوراق الغریقه و یؤیده ما فی الظهیرة فاعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان و الاقامة و فی  
 الاسرار حقیقه ان امامته النبی علیه السلام لیلة المعراج کانت فی النوافل و ذکر المولی الفاضل بعینه شرح الشرح و حج

ماجا من نوافل الصلوة صلوة التبعية بعد قطع في المقدرة من صلوة الرغائب والبراقة والقدر بقى ههنا بحث مهم وهو انه  
 على كبره امثال تلك الطلوعات بجماعة ام لا قال في خزائنه الفتاوى الطلوع بجماعة في غير رمضان مكرهه وقال شارح  
 النقاية لا يكره الاقتراب بالامام في القدر والرغائب والنصف من شعبان لان ما راه المؤمنون حناؤه عند اهد  
 حسن الخ لخصاً قوله شيخ نووي الخ اقول انما هو نووي رح ودیگر جزی از علماء کرام فرموده اند اگر چه مجرد  
 انکار چندان مستبرئیت اما چندان مبانه که فرموده اند بانه تصریح الکا جزیه غیر محملات آن البته محل محجب  
 است خصوصاً از امام نووی علیه الرحمة چنانچه فتح عبدالحی رح در اثبت بالسنة فرموده و ما استبرئنا من الناس  
 في هذا الشهر لئلا الرغائب للشيخ فيه صلوة مشهورة والمحدثون انكروا انشاء انكار حتى قال محي الدين النودى رح الخ  
 وبعد قول امام نووى رح وعلاء ابن حجر رح نوشته اند که المحدثون على طريقهم في تحقيق المسابيد ولقد لاحظنا  
 وعجايبهم ان يبالغوا في هذا الباب بذه المباعدة ويكفيهم ان يقولوا لم يصح ذلك عندنا و اعجب من الشيخ النودى  
 مع سلوكه طريق الانصاف في الابواب الفقهية وعدم تعصبه مع الحنفية كما هو دأب لنا فصيحة فافحن فيه ادلى بذلك  
 لسنة الى الشيخ العظام والعلماء الكرام رحمهم الله تعالى و قد ذكر صاحبنا مع الاصول في كتابه حديثاً من كتاب رزين  
 الخ قوله اين احتمال الخ اقول سابق گذشته که فقها و اهل کمال چه ذکر اگر چه در سجایا نشی نمی فرمایند مگر بعض  
 همچو عراض خارجیه پس این احتمال عند التحقيق مخالف ایشان نمی تواند شد قوله بهر حال درین اثر احتیاج است  
 الخ اقول اولاً سابق گذشته که حضرت ابن عمر رضی الله عنهما را بدعت و ابتداع میفرمود و همچنین حضرت ابن مسعود  
 بر کسانیکه شول خواندن این نماز زیدید انکار میفرمود و همچنین حضرت ابن عمر رضی الله عنهما در باب اذان جمعه که از محدثات حضرت  
 است اطلاق بدعت کرده است و در جواب آورده عن ابن عمر رضی الله عنهما قال لا اذان الا اول يوم الجمعة بدعت فيجعل ان يكون  
 قال لك على سبيل الانكار وان يكون اراد انه لم يكن في زمنه عليه الصلوة والسلام لان كل ما لم يكن في زمنه صلى الله عليه وسلم  
 سببي بدعت لكن منها ما يكون حسناً ما يكون غير ذلك الخ و همچنین دیگر از صحابه کرام نسبت محدثات متضمنه دیگر صحابه کرام  
 فرموده اند پس این انکار و اطلاق ابتداع که صرف بر استهیل بر عباد الله بوده تا بهجت قرب سلام و عدم تدوین احکام در  
 اشتباه نیست پس همچو قول اسماعیل بن اجد مفید وجه قابل احتیاج و ثانیاً در خصوص ذکر هر مسجدیم مستندین حسب و ساله اند  
 اهل کمال نوشته اند که منع نمودن نمی شاید و حضرت ابن مسعود رضی الله عنهما که انکار و اخراج فرموده پس گاهی امر غیر جائز بکدامی غرض نمی  
 جائز هم میگردد و برین تقدیر انکار و اطلاق بدعت بران غرض تعلیمست بودن آن بوده باشد پس این احتیاج بر تقدیر قی  
 هم مفید است ساله نیست ثانیاً احتیاج جفتی اسماعیل بن ادریس که تمام و درست نیست چه بسا از پیش و نیز عدم فعل و در عهد  
 آنحضرت صلعم دلیل بر عدت و کراهت و مخالفت شدن نمی تواند آری عامه طایفه که بدعت معنی بالمیسر سببه رسول الله صلعم  
 و ما احداث بعد عهده صلی الله علیه وسلم قرار داده بران حکم کلی ضلالت لازم میکند و بدعت را مثل شرک خلل اندازد اصل ایما

میدانند اگر باین اثر احتجاج نمایند پس قطع نظر از آنکه حضرت ابن مسعود و ابن عمر و دیگر صحابه که با او بسیار از امور با هم  
 ابتلاع و اقرار عدم موجودیت از حضرت علی علیه الصلوٰه والسلام حکم جواز بلکه اسباب استحسان فرموده اند البتّه بحسب ظاهر آن احتجاج  
 تبیین پیش عوام تمام میگردد بقوله کسی یحبّنا یقال لنا غلّ این عمل نذیده و نشنیده **اقول** اولاً که صاحب اشباع خود  
 اجل و اکل تلامذه صاحب تحفه است و محض اعی تحصیل علم حدیث شریف خدمت صاحب تحفه حاصل نموده است و پیش از این  
 یعنی عام خود و نمودن محض غایت است و نایافته ای صاحب تحفه درین الزام به وجهی نیست و تواتر رسیده اند و ثالثاً  
 و بسیار از علماء و پیروان گان صاحب تحفه موجود صاحب رساله را باید که از نشان افتخار نماید و از انکار تواتر باز آید قوله  
 در تحفه که بالتواتر کتابت صحیح است الخ **اقول** هر چند صاحب رساله بسیار از اکار با تمییز دین را تفسیق و تضلیل و تحریف  
 نموده اند و ریحا که شاه عبدالعزیز صاحب را اینچنان قرار داد و آن مخالف تبیین حدیث طایفه بها علیه السلام لا جرم مفری غیر از  
 انکار تواتر است نذیده اما اگر بگویند که تحفه را بالتواتر کتابت صحیح است الخ قرار داده حال آنکه میبایست که کتاب تحفه صاحب رساله و نقله را  
 شایع از امت قرار می یابند و میبینیم به طایفه اسما علیه صاحب تحفه اشاعریه مع تمام امت تحفه علی بن ابی طالب علیه السلام و الصلوٰه و التحیة  
 بلکه شکر آری یابند و ربان تحفه موجود که حضرت امیر و ذریه طاهره او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پسندد و امور  
 حکومتی را با ایشان و ائمه میدانند و فاجحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله  
 میگویند که اللهم حالاً صاحب رساله بیان کند که نذر و منت مجلس عرس نمودن امور تکریمیه و ائمه تحفه و منت که مروج و معمول است  
 چه حکم دارد و قوله از عجایب این مقام آنکه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه در فیوض ارواح قدس فتویٰ منسوب جانب صاحب تحفه منقول  
 نیست بلکه عبارت خط صاحب تحفه همی علی محمد خان صاحب رئیس مراد آباد مذکور است که اهل استیجاب یکدیگر دیدن صحت نامه کتاب مرقوم  
 گویند یک کلمه بجا لفظ دیگر این تدبیر و تاب و اصلاح خیانت و تحریف ائمه المسایکن و نقل عبارات مرقفات و غیره در  
 رساله تفهیم تقسیم نقد حشو و اطلاق این هذاشی عجایب عجایب غریب غرائب آنکه با وجود مطلقه مجریه فیوض ارواح قدس  
 منقبت شاه ولی الله صاحب و احلاف التماس قب بر زبان می آید و مطلقاً حایمه دارد از مطلقه مجریه مذکوره که شش ثابت است که بر مذهب  
 اسما علیه السلام صاحب و کافه علماء و خلفائنا سابقاً و لاحقاً منقبت بلکه کافر و مشرک قرار می یابند غایتهم قوله منع اتحاد و روز عاشورا و روز  
 غم و ماتم و منع اعطاء ذکر قصه شهادت بروز عاشورا برداشته اند **اقول** صاحب شناع که نقل فتویٰ مشهوره شاه عبدالعزیز صاحب  
 نموده و مطلقاً بیان فرموده در رد آن فقره منع اتحاد و روز غم و ماتم افزون و در ایتا مخالفت مجلس بر اصیبت و اتحاد و ماتم پیش  
 نمودن انوخت مجلس بر آنکه بر اصیبت و اجتماع برای نیاحت و اتحاد و روز ماتم چیزی دیگر ذکر فضایل و احوال شهادت حضرت سیدنا حسین  
 با حدیث شریف و بر دیات صحیح و طرق رفت و عروض حزن و اداسه جمیع و حث بر صبر و عبارات و بیان حال بمالی بی ارباب  
 که از جمله معجزات نبویه میتوان گفت چیزی دیگر اما منع این ذکر پس نقل بعض عبارات خارج از بحث و نقل یک فقره بعض عبارات  
 که بحسب طایفه مردم موافق دعوی معلوم گردیده و ترک اول و آخر همان عبارت که مضروب مخالف بوده اثبات آن مدعا نتواند



والقطب لا بدال تخير الصوفية واثبات ذلك بالمواضع منقولة موجودة عندي وقد تصدى له كلامه في زمانه جهاداً علماً  
 اثنان والعرب معشرهم ابن القيم تلميذه الرشيد قد بالغ في توجيه كلامه لكن لم يقبله العلماء حتى ان محمد ومعين الدين السبكي  
 اخطا رساله في زوده واذا كان كلامه مردوداً عند علماء اهل السنة نأى عن الحقيقة فمن يخطئهم في ذلك لم يقله شيخ عبد الحق وبعض اهل  
 الحق شيخ عبد الحق وبعض موافقات الكبري عرضوا عرض خارجي بحسب منوده باشد ان انكار جواز مولود عن اهل  
 برغانتم وطمأنتم ثابت بنود وچگونه ثابت شود که این مورد بکدام حفاظت اعراض استخوان آن شیخ اناسانده محققین خود در ایت  
 میناید در اثبات السنه فرموده قلت فیهذه الروایة يكون عرسه تاسع ربيع الاخر ونداء انکذا اورکن علیہ سیدنا شیخ الامام  
 العارف الكامل الشيخ عبدالوهاب المتقی الکی فانه قد مر به کان محافظ فی یوم عرسه منعه هذا التاريخ اما اعتماد علی هذا  
 الروایة علی ما رآه من شیخنا شیخ الکبیر علی المتقی اوس غیره من المتسلخ رحمة الله علیهم الخ وانچه صاحب رساله از شرح سفرها  
 آورده در آخر همان قول در سلسله نشان قاریان نزد قبر نبی ربودن عدم کرامت باستناد قول ابن عباس تصریح کرده و در  
 صاحب البرکات گفته اگر در اعراض لفظ طهارت بر وجه فلان بجهت اتم گویند و بگویند طهارت حاضر ساخته شده است بهتر باشد و اگر ادعای  
 بر وجه فلان این مراد است که ضیاعی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرآن و فاتحه بخوانیم در ثواب آنرا بر وجه ایشان  
 برسانیم یا کی ندارد الخ و بعد از آن در حال استناد خود شیخ اهل عبدالوهاب کی نقل کرده و ایشان نیز در موصول هم حضرت  
 صلی الله علیه و سلم در و در عرس حضرت غوث الثقلین شیخ و عرس شیخ خود و عرس شیخ علی متقی و عرس الخ خود و کما و آخری  
 و بخوردن صلوات و علماء و فقراء میداد و تلخ وانچه صاحب رساله از رساله تفریط یک فقره آورده حاشی بعد بر طالع اصل  
 منقول عنه بدیناقت آید اما اگر محمول بظاهر باشد پس البته مخالف است بلفظ کالید مختلف صاحب معین علامه عینی در شرح  
 صحیح بخاری شریف نوشته باین عطف الحد عند القبر و تقوم اصحابه حول کانه اشار به هذه الترجمة الى ان هذا الجلبوس الخ لانه  
 عند القبر انکان لمصلحة متعلق بالحي او الميت لا يكره ذلك ما مضى الخ فقل ان یجمع قوم عند قبر و فیهم من یفهم و یدکریم  
 الموت و احوال لاخرة و اما مصلحة الميت فمثل اجتماع القراءة القرآن و الاذکار فان الميت یتنفع به الخ و در شرح هذا  
 آورده و مایدل علی هذا ان السليمن یجتمعون فی کل عصر و زمان و یقرءون القرآن و یدعون ثواب الموتاهم و علی هذا ال  
 و الا یاتیه من کل مذهب من الممالک و انشا فیست و غیرهم و لا یکره ذلك منکر کان اجماعاً عند اهل السنة الخ و وصول ثواب اگر چه  
 مخصوص بقبر نیست اما و خصوص بقبر امید زیادت نفع است چنانچه در تفسیر عزیزی نوشته در دفن کردن چون اجزای  
 بدن تمامه یکجا باشد علاقه روح بحال می ماند و توجیه بر این است یقیناً سبب موت میشود و انرا این عالم از صدقات و  
 و فاتحه و تلاوت قرآن غرضی چون در آن بقعه که دفن است واقع شود سبب موت مانع میشود از آن و عجلانی صاحب رساله که بعبادت  
 منقوله رساله تفریط استناد میکند نمی فهمد که غایت الامر آنکه اختلاف به ثبوت رسد اما از جمیع چه علامه حالانکه در مائة مسائل  
 اسحاقیه نوشته حافظان را بر آخراست قرآن نشانزدن نزد قبر علماء را اختلاف است مختار همین است که جایز است بشروطیکه با و از

صحیح گفته حرارت نکند الخ قوله فی البرازیه الخ اقول در اصل صاحب البصیر این روایت بزازیه از نقل شرح  
منیه آورده و صاحب ذرات حیانت خود مردود نمودن صاحب شرح منیه این پیش ذکر نموده و دیگران هم بجهان راه میروند  
حالا باید شنید که در شرح منیه که مستند صاحب رساله دیگر او است بعد قول بزازیه نوشته و لا یخلو عن نظر لانه لا دلیل  
علی الکراهیه الا حدیث جبریه المتقدم و انما یدل علی کراهیه ذلک عند الموت علی انه عارضه ما رواه الامام احمد شرح بسند  
صحیح و ابوداود و عن عاصم بن کلیف عن ابنه عن جابر بن ابی انصار قال قال رسول الله صلعم فی جنازه فرأت  
رسول الله صلعم وهو علی القبر یروی الخ الحافی قول اوسع من جلیلا و سح من راسه فلما رجع استقبله داعی امرته فجاووز فی  
بالطعام الخ ان قال فهذا یدل علی انما ضح اهل المیتة او الذرعة الی الخ قوله فی فتح القاری الخ اقول نقل نمود  
عبارتی فی مقدمه تحقیق و بطریق کمال سفاهت است بلا علی قاری در شرح شکوة شریف در ذیل حدیث دعوت  
نمودن ذلک امیت بعد دفن شوهرش اجابت فرمودن آنحضرت صلعم بهر ای صاحب بجهان میت بعد ذکر قول علام ابن همام  
و دیگر علماء کرام فرموده یعنی ان یقید کلامهم بوضع خاص من اجتماع یوجب احتیاجا و ذرعة المیت فیطعنونهم کما اوکل علی کون  
بعض المورثة صغیرا و غایبا و لکن المال من عند احد من الخ قوله فی وصایا شیخ ولی الله الدیوبی الخ اقول  
شیخ نوعوف را که از اسرافات مخالفت کرده است همان شیخ تقال عرس مولد و محافظت بران ناسلاما و اکابر خود را یقینا  
خود روایت نموده و قال اتحسان ان معتقد ضعیف مجلس شیخ لیس و تبرک بودن ان گردیده پس منع اسرافات حسب المال را  
چون صدقه و صفا ایشبل را چه نسبت قوله فی المقامات المظهره الخ اقول میرزا صاحب موصوف که عقیده بودن بر سمیات  
عرفیه بیان فرموده ازین هم قبح اعداد بدعا و تمعینا از طعام و نقد و اصل مولد و عرس مخالفت اینهمه ثابت نگردیده حال  
و قال سلفان اخلاف ایشان باید شنید و در تفسیر طهر بطریق بعد بیان نفی التزام سمیات زاید گفته از نجاست  
که معمول حضرت شیخ در عرس شایع رخی الله عنهم چنین بود که بر عرس در خانه میگفتند که امر و قدری در طعام معمول اضاف  
باید کرد الخ قوله چون فقیر عادت به طعام باز دارد ناچار و عرس یکدپی را شیرینی از بازار طلبیده بیارن حاضر تقسیم  
میکند و آنچه فتوح از نقد یا از حضرت میرزا محمد است پیرزاد و میوه که احتیاج دارند بطور مخفی میرساند الخ و شایع فی بعض  
صاحب در رساله مناقب خلیفه میرزا صاحب که جامع آن مناقب طهریه بوده اند نوشته که نیاز میران سیاحت میران  
بهادر الدین نقشبنده جلوا و غیره تیا سیکر و نذران فقر تقسیم می نمودند و نیاز والد خود میکردند الخ و بعد از آن از خلیفه مذکور  
آورده اند یکبار در عرس حضرت خواججه محمد میر حاضر شدیم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت کین الخ و نیز  
باید و یافیه که جناب میرزا صاحب موصوف و کتوب یازدهم نوشته اند که هر یک بیا مخصوصه دین مرا اقبان با طوار معموله  
که در قرون متاخره رواج یافته از کتابی است ما خود نیست بلکه حضرت شایخ بطریق الهام و اعلام از مسد و فیض اند  
نموده اند و شرع از ان ساکت است و داخل ایره اباحت و فایده در ان تحقیق و انکار ان ضرورت الخ صاحب رساله یافیه

نمایند که اطوار معموله مخصوصه ذکر الهی که شرع ازان ساکت است و اصل یار به اباحت است یا ضلالت و دوران فایده و منیع تحقیق  
 است یا مضرت و انکار آن ضروری نیست یا ضرورت بر تقدیرش ثانی که جناب زنا صاحب با وجود اقرار در وج یافتن در قرون متلاحقه  
 و ماخوذ نبودن از کتاب نیست و ساکت بودن شریک تحقیق فایده و غیره اقرار و اقبال فرموده مقبول است یا مردود و حکم ضلالت  
 و جهالت همچنانکه در حق و یکره ایمه دین و اولیای کالین کرده است و پیغام میکنند و آنچه صاحب رساله از قاضی سناری است آورده  
 بنظر افعال شنیعه جهالت و از اجتماع مسلمین برای قرائت قرآن و اذکار چیز که اصل عربی معمول مرشدان و اساتذہ شانت  
 چه علامت دارد خود و رتبه ذکره الموتی نوشته اند حافظ شمس الدین عبدالواحد گفته از قدیم در شهر مسلمانان جمع میشدند و برای اموات  
 قرآن میخواندند باین جمیع شده و ضلال از شیخی روایت کرده که بودند انصاف و فتیحه کسی میخواند و آنجا میفرستادند سوزی قیام و بر آو  
 قرآن میخواندند الخ قوله تشبیه اعاده مجلس میلاد الی قوله باجم کهنیا الخ اقول حسن که آنحضرت صلعم و اطهار عظم و کبریا  
 آنجناب و ادواشکر نیست که بدلائل کتاب نیست عموماً ثابت است کائنات برای جن جمیع افراد خاصه بات مخصوصه از استحضات  
 ایمنه الهام که مذهب آن عموماً و غیر مزاحم کتاب نیست باشد پس بر احسن مجلس ذکر مبارک جمیع چندی از امور جزیره نیست برکت و شرف  
 زمان و ولادت حاجت بدلیل یک وجه تصریح مقتدرین صاحب رساله نیست بلکه خصوص استحقاق اعاده شکر نعمت و ولادت و نظیر بومی  
 ولادت باوای عبادت حضرت رب العزت ایمه دین از نص حدیث حضرت سید المرسلین ثابت فرموده اند و نیز نزد کافه مسلمین  
 بودن ذکر ولادت آنحضرت موجب برکت و شرف است و اجتماع بر آنحضرت ثابت است بالیقین حتی که صاحب نامه ایلی  
 هم بآن قایل است در مصیبت ذکر و قانع اراعات و معجزات سرور کائنات و اجتماع مسلمین بر آنستماع آن حالات و اطوار  
 سرور و فرحت بآن ذکر مبارک با اعتقاد ببقا و شرف و نظیر زمانه ولادت با سواست و استحباب اعاده شکر آن نیست بلکه مجلس  
 میلاد شریف عبارت از اینست که تشبیه بجمیع کهنیا و اولاد مبارک کمال است و او است نزد این اسلام آنچه صاحب رساله بکافه  
 لام و نظیر مرادش گفته که باجم کهنیا و نفس اعاده سرور میلاد بدون تجدد نعمت میلاد پس برین فقره زیادت تصریح باین  
 بی ادبی و کمال بیدینی است نفس اعاده سرور و شکر میلاد بدون تجدد نعمت باقر استندین صاحب رساله ثابت است از تقریر  
 و فصل رشاد آنحضرت صلعم که استحباب اعاده صوم شکر نیست و ولادت با وجود عدم تجدد و آن نیست مگر فرموده اند پس برین  
 این تشبیه بجمیع کهنیا و اولاد زیاد و تبریک بی ادبی بیدینی است قوله الا تشبهه صلوۃ جانب ثور با عبادت نادر عبارت  
 بحسن الخ اقول اولاً چون فضیلت صلوۃ جانب و شرف و برکت آن از مضامین عموماً مندرجات ایمه دین ثابت  
 فرموده اند پس اگر که است صلوۃ جانب یعنی برادر شایسته و توافیق صوری عبادت محسوس نموده آید مستلزم آن نیست  
 که عقد مجلسی که شریف آنحضرت و اعتقاد ببقا و شرف و نظیر ایم و ولادت با سواست و استحباب اعاده شکر نعمت حضرت رب العزت  
 با نواس افعال عبادت که ایمه دین از مضامین احادیث شریفه ثابت فرموده اند مانند جزم کهنیا قرار داده آید و چگونه این مثال  
 مستلزم این مثال میتواند شد حال آنکه فضیلت نفس مواجهه نادر وقت عبادت که از شجر محسوس است برگزین توافیق قواعده

شرف نیست و نفس مآذره شکر نعمت و ملاوت آنحضرت با وجود عدم تخریفات و انرا شاد حضرت شاداعا میبود و انجا  
مستدین صاحب رساله ثابت فرموده اند تا قطع نظر ازین خرقی و دیگر محبت و آن یک در وجه این بار وقت عبادت توافق مسو  
بیشتر مخصوص محبت لازم می آید و در وقت مجلس که مبارک این فکر آن نعمت در ایام ملاوت آنحضرت یعنی در راه برین الاول یعنی  
این توافق مسو هم منقود است بنیدانی گفتار محققین درین سلسله مذکوره عدم کرامت مسلوته جانب سراج شمع مختار فرموده اند  
چنانچه از شرح کند و غیره طاعت بخت زوال الحقت و عدم لزوم شایسته خصوصیت شعاع محبت و مخصوص محبت در بار بوده است  
پس چنین اگر کسی عقد مجلس سرور و یوم نجم کنیا نماید تا البته ذکر آن مقال مستدلال باین گنجایش میباشند و بدون آن عقد  
مجلس نیز که شریف ایام مبارک و ملاوت شریف حضرت سرور عالم صلعم و ادک شکر نیست با انحال اکیات طاعت شرف آنرا و ما  
که خصوصیت شایسته بحکم کنیا موافق این مثال داشته باشد پس از حدیث شریف صوم عاشورا ثابت میتوان نمود یعنی چون حضرت  
شارع را منع لزوم شایسته پیرو در خصوص آن صوم مقصود گردید بجا آن همراه آن صوم صوم دیگر هم هم مقدر فرموده و چون  
ازین قدر تغییر شایسته مشار مخصوص منقود شد پس با وجود مغایرت کلیه محله اعتقاد و شرف یوم نجم کنیا و شکر آن که شکر مخصوص  
سرور است از اعتقاد و شرف ایام و ملاوت با سعادت و اظهار شکر و سرور این نعمت چگونه تشبیه میسازد با نجم کنیا قطع نظر از بی اد  
دست و صحیح خواهد بود قوله شایسته فعل باطل کفار و راتوقت سوئور درین فعل میشود الخ اقول اگر در از ثبوت ثبوت فعل  
مخصوص مخصوص از حضرت شارع بدلیل یقینی است تا برین تقدیر لازم می آید که در اموریکه باین طرز از شارع ثابت نیستند مانند  
تقریر برای تعظیم کعبه شریفه که نمودیم برای معابد و مبل می آرند تشبیه کنیم کعبه شریفه تعظیم اقسام و معابد کنیا و غیره و اون باجم  
میایگان ملائکه اسماء علیه السلام و شریف را تشبیه کنیم کنیا میدهند روی بیاض را سیاه ساختن شوق لسان مطاعن  
بی اصل نشان نسبت ایمنه دین که استخوان آن مکرر فرموده اند هم مضایقه نداشته باشد اگر مراد ثبوت بطور اذلال محمولات  
منذوبات شرعی است که حسن آنها بدلائل یقینی ثابت باشد و برین تقدیر حسن اظهار خاصه و بیات مخصوصه مستندین صاحب رساله  
از افراد کهیم کعبه شریفه و غیره که عموما حسن آن بدلائل یقینی ثابت است تسلیم نموده آید و تشبیه افراد کهیم کعبه شریفه تعظیم  
معابد کنیا و غیره مضایقه داشته باشد پس مجلس که شریف و ادک احوال اکیات بنیت شکر حق تعالی در ایام ملاوت  
شریف که شرف آن و استحباب اعاده شکر نعمت از مضامین احادیث شریفه ثابت است چرا حسن نباشد و تشبیه آن بحکم کنیا  
چرا مضایقه ندارد و چرا هم که نزد طایفه بواسطه لفظ مضایقه چسبی دارد که در هیچ مقام صراحت از دریده و بی خودی آن  
و تشبیه بحکم کنیا بر زبان می آرد عیاذ الله بقوله استخوان اعاده صوم مخصوص از شارع است الخ اقول صاحب رساله  
که مانع تاثیر شایسته صرف ثبوت بدلیل یقینی می پندارد و لازم که بر اثبات استخوان اعاده آن بدلیل یقینی است بر نگارد  
قوله تفصیل استخوان بدعت الخ اقول کلام صاحب اشبله که مبتنی است بر تفصیل ذکر حضرت سرور عالم صلعم و  
تشریف و تعظیم فضایل معجزات و ختم قرآن و غیر ذلک از مصادقات و دعوات پس درین کلام مثلا افضلیت بر صوم که این مو

اگر در این  
مجلس



خبر بوده اند و هرگز بدعت نیستند و تفصیل آنها برصوم از احادیث شریفه ثابت است پس الزام نمی آید گفت حدیث و دیگر  
مطاعین صاحب شیل را دادند و در جهالت گذشت اعیانیه نعم ان البنی مسلم قال قراة القرآن فی العسلوة افضل  
من قراة القرآن فی غیر العسلوة و قراة القرآن افضل من التسبیح و التکیب و التسبیح افضل من المصدقة و الصدقة افضل  
من الصوم الحدیث و آنچه در بعض آیات تفصیل معلوم بر صدقه معلوم شود پس چون اینها را که فضیلت را بجا استعداده می باشد  
کما لا یخفی و اگر امور مذکوره را با جملة بیعت تمامیه جمعی از قریات و خصوصیت افعال اجتماع اهل اسلام بر استماع از کلام  
شریفه و غیر ذلک بدعت حسنه مستحبیه گفته آید تا هم در بیان زیاد شدن و فوائد و عینیّه معافیت حدیث شریف لازم نیست چه  
اولا بدعات حسنه مستحبیه دین که مندرج مندرجات شارع باشند و چگونه مزاحمت و مضاد است حدود دین و ارباب نباشد  
در حکم سنت موافق حدیث شریف و اصل هستند و ثانیاً تفصیل سنت اصلیه من حیث آنهاست الهیه بر هر بدعت حسنه مستحبیه  
از حدیث شریف ثابت می تواند شد اما تفصیل بر بدعت حسنه مستحبیه بر وجه با وجود فرق متعدد اما قاصده و قاصد  
و غیر ذلک از حدیث شریف ثابت است و نه مسلم است و در جملة رساله همین ملا علی قاری که گفته رساله و ریجاسته و بیان  
نموده است بعد نقل عبارت علامه بی اولی از علامه بن حجر آورده و اما مسئله الطبیعی لا لا فقیه مسلم اما اولی اعلان البیعة  
الحسنة لمحمد بالسنن لکن لم یلم توقف فی الصدق الاول سمیت بدعة و اما ثانیاً فقلو المدرسته نفع عام و ایم و فقه اهلها  
متضاعف باقی بقیایا فکیف یفعل علیها ما یفعلها قاصد و ثانیاً منقطع الخ و بعد کلام دران خود فرموده و الا غیران مراد  
المبانیة فی متابعتة و ان سننه من حیث انها سننه افضل من بدعة و لو كانت مستحسنة مع قطع النظر عن كونها مستحسنة او  
قاصرة او ایتمة او منقطع الخ قول اولی از حدیث شریف که قاصد و بدعتی از تشبیه اموریکه مذکور نیستند الخ اقول محل بحث در حدیث  
خاص از تصریح حضرت شارع به موافقت کفار و افعال مخصوصه تنبیه ذکر این امور و ریجاسته است بر کما انما فی محل  
محل بحث همین قدر است که امریکه مخصوصه مخالفت آن از بدعتی خاص حضرت شارع ثابت نباشد پس از صرف لزوم شایسته  
بی آنکه آن امر مذکور باشد و بی آنکه مخالفت قصد موافقت شان باشد بقدری منتهی در حدیث قوی و اصل تشبیه  
منوع نتوان نمود قوله شادی جنم کنیا نرو ما مذموم است الخ اقول از مذموم بودن جنم کنیا بگویند و میگویند که این تشبیه  
تجسیم اعاده شکر نیست و لاوت با مساوت لازم گردیده حال آنکه بقدر تقدیر مقصود نه بودن موافقت و شباهت نبود امرانی  
و معنی موافقت و رین امر مذموم قطعاً مقصود است آری اگر کسی بی قصد شباهت نمودیم آن امر عینی شادی جنم کنیا بعمل آورد  
البته نتوان گفت که احد الاثرین موجود است زیرا که شادی جنم کنیا نرو ما مذموم است قوله مع هذا قصد تشبیه با فعل نصاری و نه  
عمل از کلام ابن الجزری الخ اقول با و لا کلام امام ابن الجزری صاحب حصن حصید کنی انما میته مشهورین دین تبت است موافق  
حدیث شریف واقع گردیده که بعد از اینهم بروزها شور با بجهت شکرانه بجات حضرت موسی علیه السلام گردیده ارشاد فرموده  
این چه عیبی منکم و ثانیاً درین عمل شریف یعنی تقدیر مجلسین کرمبارک اشاعت و اعلان شکر نیست و تشبیه آن با مساوت

و تکریم ذکر آنحضرت و اجتماع اهل اسلام بر او استماع مدح حضرت خیر الانام صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم کمال اقام تعظیم  
حاجب جاهدین نبوت و دیگرین شرف فضیلت حضرت ختم نبالت اهل اسلام و مقصودی باشد پس از تشبیه نضاری چه علامه دارد  
آری اگر کسی شب بیدار حضرت عیسی علیه السلام بقیقه حصول تشبیه نضاری نگرم و شرف گرداند تا الهیه تعد تشبیه نضاری بر و صارت  
خواهد آمد قوله در حدیث مسلم رسول الله صلعم عن خودم یوم الاثنين فیہ ولدت الحدیث بیان علت شریعت صوم است  
**اقول** کلام اکابر علماء کرام که میدان این یوم است اذان قطعی نظر نموده میگویم که این بیچاره ترجمه بندی مشکوٰه هم که لطیف  
هرگز نفییده و نام در پی ابطال شرف مجملی نگار حضرت سید ابراهیم صلعم و انکار شرف یوم لا اله الا الله با کرامت گردیده و بیچاره محقق  
اکابر محققین بر این تین چمن خود را ورزیده و از رسوا گردید و آخرت نیز رسیده خود را خواسته و زهره مولفین داخل گردانیده حاله  
پندید که قلیل است عیسی را فایده حدیث مذکور نوشته احتمال بی که بویجا سبب حضرت که دوزخ که بی که بویا اوس و زکی  
روژه کی حقیقت یکا بهر تقدیر سبب یکا بهی که بی نیست او سیم بی که حضرت پیدا کرد و دین او ترا او سبب فکر کنه سیم بیست  
مین الخ صاحب سارا باید که از تحریف التسلیم بیدین باز آید و عار را بر ناز مقدم نداند و ترجمه مشکوٰه از قطب هما عیسی فهمیده  
بخواند **قوله** تاضی عیاض شرح مسلم الخ **اقول** این علامه تاضی عیاض شرح بحجت تشبیه ممد و بدون خروج حضرت  
آدم علیه السلام بقیام ساعت بظلمت روز فضایل حد این جمال این دلیل مخصوص حدیث جمیع ظاهر فرمودند اولی که مستلزم  
است که ولادت شریف آنحضرت صلعم هم فضیلت یوم مبارک الاثنين نباشد و انکار شرف آن هم باین وجه نموده آید ثانیاً  
و دیگر تحقیق در حدیث جمیع هم آن احتمال را بحجت عدم موافقت بسباق و سیاق حدیث شریف قبول نفرموده اند امام نووی  
و شرح صحیح مسلم بعد قول تاضی نوشته در کلام التاضی قال یوکلان العربی فی کتابه الاوهی فی الصحیح من الفضائل خروج آدم علیه  
السلام من الجنة هو سبب وجود الذریه و وجود الرسل الانبیاء و الصلحاء و لم یخرج منها طویل بقضاء او طار ثم یعود الیه با و اما  
قیام الساعة فلیست سبب تعجیل خیار الانبیاء و الصلحین و الا و لیس فی غیرهم و اطهار کرامتهم و شرفهم ثم شرح سفار استاذ بزرگوار آن  
افضل از یکا یوم الجنة فی حدیث آدم و غیبه فی حدیث المذنب نوشته بعض از شرح گویند که مقصود از ذکر این بیان چیزی است که در کتاب  
تفسیر و در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا و اصل **قوله** آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد  
جوابش آنکه فضیلت او قبض آدم تقریباً است بخوار قدس رحمت و و قیام ساعت قربان و خلل رحمت و لهذا ابراهیم خلیل  
علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام امات و انبیاء را از نعم الهی شمر و الخ قطب سماع علیه و مطهر حق آورده و روز جمعه بین جو  
عشره از اید آنجا است فضیلت او یکی معلوم چو بی بیات تو طاعت است و در پشت بی و یکی است فضیلت جمیع کی استی  
که کلان او نگار سبب پیدایش انبیاء و اولیا کما در باعث هونی حنانت بی شمار کما اوس بی هوا و اسی بی موت حضرت آدم  
علیه السلام کی موجب پیچیده او یکی کما در گاه رب العزت بین بونی الخ **قوله** بدون تعبیه این اعیان و تعبیه بعد سبب  
**اقول** بنابر آن اعیان بقول صاحب ترجمه بر داشتن امثال تجدیده یک چیز نیست است و بنابر این صرف بر شرف و معلوم بودن آن

روز و امثال آن روز است و آن مخالف شرع و معمول و وافق شرع و این موافق شرع و مستحسن ایمه دین از مستندین صاحب  
 رساله است اگر آنچه علماء دین در شرح حدیث صوم عاشورا و صوم شین و غیره نوشته اند بحیث عدم ذکر لفظ عید قبول نظر  
 نیفتد و بی تصریح اطلاق لفظ عید بر امثال و زیکه سابق در آن کلامی نیست بظهور آمده باشد و معقولیت او را شک و در  
 در امثال آن روز قسری نیاید تا بهینکه امام قسطلانی مستند صاحب کلام در مواهب رسوده فان قبل بل فی الفصل و قبل  
 علی ان یوم المبعث افضل من السبت والا حد و ذلك لان بل المثل التقوا علی انه تعالی خلق العالم فی سبعة ایام و بد الخلق  
 و التکوین یوم الاحد و کان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فحینما السبت لهذا المعنی و حقا  
 انفساری سب و الخلق و التکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدنا فهدان الیوم ان یحقولان نما الوجه فی جبل یوم المبعث عید  
 فالحجاب ان یوم المبعث مبدء کمال التمام و حصول الکمال التمام یوجب الفرح الکامل و السرور العظیم فنجعل یوم المبعث  
 یوم العید و فی این هذا الوجه الخ صاحب الرساله بیان نمائیکه ان یوم جمعه که در ان التمام و کمال خلقت گردیده بود و ازین یام  
 جمعات فاصلة بنزله سال ارد پس این روز را بانچه علقه هست یا نه و این جواب باین وجه عید گردانیدن و نعت الکمال  
 و التمام را موجب فرح و سرور دانستن معقول است یا اگر فاسد می و اگر باین هم تکی نشود تا بهینکه امام و احد و تفسیر  
 و تفسیر بقوله حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوه و السلام در بنا انزل علینا مایده من السماء و تكون لنا عید الاولنا و اخرنا الایه  
 نوشته ای بخدا الیوم الذکرتل فی عید العطفه نحن من یاتی بعدنا الخ و یحیی انک دور و دیگر تفاسیر صحابه رساله بیان نمائیکه این  
 تفسیر قول حضرت عیسی علیه السلام متنی عقل سلیم صحیح است یا بر وجه فاسد تفسیر معاذ الله من ذلک قوله حاج حضرت عمر  
 فم عقل ان یهودی است الخ اقول قطع نظر از آنچه صاحب بیلغ الکلام عبارات علماء کرام از شرح حدیث آورده و  
 از ان بطلان او نام صاحب الرساله بیان هست میگویم که چون ان یهودی را در بر و حضرت فاروق عظیم سخن خلاف عقل و شرع  
 که متنی بر وجه فاسد بود و بیان نمود و حضرت فاروق عظیم خود جواب ان بطالع دفع بچهره فاسد نفرمودند بلکه ذکر عید بودن  
 روز نمودند اگر چه بطلبش موافق او عاصه رساله باشد یعنی که عید نگرفتن با وجه نزول این آیت است که تصدین روز بوجه  
 معروف است یا موافق آنچه دیگر شرح حدیث و ایمه دین نوشته اند باشد اما بهر صورت مضر و مذهب همه عید است و بی جنبه را  
 بیه ضرورت و غرض بوده که کلام ظاهر حق و صواب موافق عقل و شرع را گذاشته بموافقت عقل ان یهودی جواب فرماید و  
 عنینة الطائفة انما آورده جایز من الیه و الی عن الخطاب فقال لآیه تقر و بها و علینا نزلت و علینا ذلک الیوم ثم نزلنا  
 عید انقال عمر فآیه ایه فقال الیوم المکمل کم و یکم الایه فقال عمر فما قد علمت فی ای یوم نزلت و فی ای مکان نزلت  
 یوم نزلت و یوم المبعث و نحن مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و قوا بمرفات و کلاما بهما الحمد لله لنا عید و لا نزال هذا الیوم عید المسلمین  
 یا یقی و احد منهم و قال جل من الیه و لاین عباس رضی لو کان هذا الیوم فینا لاتخذناه عید انقال ابن عباس رضی و ای عید اکمل  
 یوم غرق الخ قوله از تاریخ انور و معقول نیست الی قوله بس نفی مضایقه به نفی حماقت صریح البطلان بود الخ اقول

اسماعیلیه که عدم نقل از شایع و بدعت بودن آن امر نزد ایشان دلیل ضلالت و حرمت است اگر چه مزاحمت نداشته باشد گوئی  
 مضائقه صریح البطلان بود اما سرام صاحب اشباع الکلام که شرح اجمال ابهام قول صاحب تحفه است پس نفی مضائقه البته  
 درست و حق است چنانچه در صاحب تحفه عدم نقل از شایع و بدعت بودن و در حرمت و دلیل همانست نیست و جمیع تحفه قایل انفسا  
 بدعت است بطرف سند و قیاس و برسی که از امور که مخصوص به احوال مخصوص از حضرت شایع آنرا منقول نیستند با وجود اقرار  
 بدعت و تالیفات خود حکم چنان است که در آن دایره قطع نظر از آنچه صاحب اشباع آورده و قطع نظر از آنچه در سابق آورده ایم  
 درین مقام سندی دیگر باید شنید و تفسیر عزیزی نوشت تا اندک مصنف را داشته فرحش و بابت نوشتن معمل و در زمان خلفا  
 را شنیدیم بود اولین بدعت و آخرین زمان حضرت معاویه پیرایه شده لیکن بدعت حسن است نه سید و در اول به علماء را نقل  
 و نگار کرده بودند چون علماء دیگر غور کردند هیچ وجه حرمت در آن نیافتند اجماع بر جواز محقق گشت آن قول چه ضرورت است  
 بودن منسوخیت فرضیت و دفع و هم مذکور بنا بر فرضیت بودیم مذکور آن قول بر تقدیر منسوخیت مجرد فرضیت با وجود  
 بقا و شریعت استحتجاب منسوخیت که مناط شق اول است بودن نسخ فرضیت و دفع و هم مذکور در همان صورت خواهد بود که بنا  
 بر فرضیت بودیم مذکور زده باشد و فرضیت بودیم بودن فرضیت موجب نسخ مجرد فرضیت نمی تواند شد چه نسبت به منشا و هم مذکور  
 نخواهد کرد دیدنا فهم قول منسوخیت صریح حضرت صلعم می یافتیم بود و آن بود ندیعی صوم روز عاشورا لا افراغ **اقول** بر  
 ذی عقل میدانند که بحوث عنده درین شق منسوخیت صوم تا ویک شکر بخت حضرت موسی علیه السلام آمد و در او از نوافتت موافقت نمود  
 درین امر است پس منسوخیت صوم عاشورا لا افراغ و شریعت منسوخیت صوم عاشوراء التاسع را درین بیان پیش نمودن فایده  
 ندارد که بر صورت بودن آن صوم بر یک شکر بخت حضرت موسی و تقسیم آن بوم از کلام می بینیم که این نوع و هم مفروض است  
 و اما علیه را که آن چیز یا و نیز فکر احتمال منسوخیت ناسع و منسوخیت عاشوراء پیش کردن متنبی است بر کوتاهی نظریه خود صاحب تحفه  
 رساله افیض عام فرموده و روزه و هم محرم که روز عاشوراء بسیار منسوخ است بکفایت یک سال است آن قطع نظر از این و آن گاه  
 در وقتی داشت آن حضرت صلعم عاشوراء یافت می بود که تا ویک کریمت مقصود آن بود تسلیم نمودن منسوخیت عاشوراء منسوخیت ایشان  
 از شریع شریفه ایام اتباع و هم حضرت شایع علیه السلام ثابت گردیده که فرض نموده شود که آن امر مشروع و حق و دیگر کما  
 جهت بالکل نسخ رسید **قول** عاری باین قیام نموده اند **اقول** دفع جلیه او نام از سابق بخوبی تمام ظاهر است از بخند باید  
 پرسید که ذکر تاریخ خلفا و را شنیدیم و عین کریمین در خصوص خطبه جمعه عیدین که از شایع درین محل اقرار و منقول نیست و مستندین  
 رساله از آن شایع درین میدانند و باز که آن من و طلام می نمایند پس حضرت صلعم و خلفا را شنیدیم که عادی باین التزام نمودند  
 چه از خصوص این محل که این شایع فرمودند و چه قبل صاحب رساله آن حضرت اول مورد طلام بنی امی خیر ذلک من لاشکة فها هو جلیه  
 من و جلیه بنی امی که صاحب رساله معانی الفاظ شریکه الاستعمال میدانند و مخاطب خود را بطلان او قائل شدن خود متوجه گردانند تا با آنها  
 کوتاه بینی و ناخوشی حکم الزام کفر ایمیه درین میدانند و بر ابطال و تحمیل کریم حضرت رسول کریم صلعم بهیچ خرافات و بیانات و در هر

تحریری بندگان حضور روح حضرت علیه الصلوة و التحية در آنکه متذکره در زمان واحد بطور خرق عادت اگر فرض کرده  
 شود **الخ قول** از جمله جهالات طایفه انکار انواع کرامات مجربان جناب بکری استناد و نسبت شرک کفر با اولیا و کرام مجربان  
 دوی تعالی بجهان است که برای این مقصد گاهی عبارات محرفه و خفیه پیش می آرند و گاهی اقوال شاذه مر دوده و ضعیفه را واجب  
 الاتباع می شمارند و هرگز نظر بجهت و تطبیق اندازند و صاحب رساله که یکی از کاتبان طایفه است و در جرات و دیباکی فایت  
 بر سر و تفهیم سقیم این کرامت را از قبیل شرک قرار داده و گفته چه حضور در آنکه متعالیه یا اتحاد زمانه صفت خاصه حضرت علی علیه السلام  
 حالاً باید شنید که مولانا عبدالرحمان جامی در نجات العباد بیان اثبات کرامت موافق مذیل است و جماعت میفرمایند بقول فی  
 انواع الکرامات و خوارق العادات انواع خوارق بسیار است چنانچه یاد نمودم و اعداد موجود و اهلنا را کمتر و بیشتر می طلبند  
 و قطع مسافت و رعدت اندک اطلاع بر امور غایبه از حس و اخبار از آن حاضر شدن در زمان واحد را آنکه مختلفه و احیای موتی و  
 امانت احیاء و احضار طعام در وقت حاجت بی سبب ظاهر و غیر ذلک علی قوله بالجله چون حضرت حق بجهان و تعالی کی از دوستان  
 خود را مظهر قدرت کماله خود گرداند و در عالم هر نوع تفرقی که خواهد توان کرد و با حقیقت آن تاثیر و تصرف حضرت حق است بجهان  
 که در دوی ظاهر شود و دوی در میان خلق و تفصیل این بحث از کتب عقاید باید دریافت و اگر کسی از علماء را با تباع معتزله گفت  
 در باب انکار کرامات عموماً یا این کرامت خصوصاً واقع گردیده تحقیقش برود و ساخته اند و چند البقیه و شرح مقاصد  
 و غیره را کتب مشهوره ذکر این همه موجود است **قوله** حکم بهم و این خرق عادت او را که در آنجا **قول** چنین کثرت آن  
 بطور خرق عادت محققین است و نسبت شرعاً باین فرموده باشد پس اثبات آن در اوقات مخصوصه بالهام اولیا را نسبت چنانچه در این  
 حال انکار قاضی سنا و اندک در سبب السلول رود و افضل آنچه نوشته اند سابقاً منقول گردیده فتدکر **قوله** نسبت این حضور  
 مستصدی اثبات علم محیط بر غیر خداست **الخ قول** منشا و تقوه باین کلمات لایحی مجهول است یعنی لفظ علم محیط و حکم تجویز  
 تشریف آوردن روح یکی از مجربان خدا در اوقات خاصه در مجالس مخصوصه اثبات آن از تجویز علم محیط حق سبحان و اثبات  
 آن برای غیر دوی نیست نه هرگز عطا نمیدارد اما آنچه فیض و آیات فقیهه متعلقه علم غیب به فهم مطالب رده است اولاً از او  
 آن درین مقام خارج از بحث و مرام و محض تطویل کلام است و ثانیاً اگر مراد از آن اطلاق حکم تکفیر تجویز اطلاع حضرت  
 صلعم بر غیبت است علی الاطلاق پس این مخالف تحقیق و تنقید محشین فحاشا شکلی عظیم مفسرین کرامت است که بطیفیل حضرت  
 صلعم اطلاع اولیا و کرام بر غیب با علام و الهام عزیز علام بطور کرامت نزد الهیت ثابت بلا کلام است پس چه جای که حضرت  
 سرور اکرام است در شفا فرموده است فاشک علیکم قد برن اجتماع فی کل بده الاتصال الی مالایاخذ مدد لایعبر عنه نقل  
 و لاینازل کسب لاجله الا بتفصیل الکیه المتعلق من فضیله النبوة و الرسالة و الخلة و المحبة الی ان قال احیاء الموتی و  
 اصحاب الصمم و کثیره التعلیل و مرد التسمم و غلبه الاعیان و الاطلاع علی الخبایر و الاطلاع علی الامور الخفا و غایب نوشته و شیخ  
 انجمن الماد و لیا و کرامه لهم خلافتهم و نسبت تقوه و استندوا بقول تعالی عالم الیقین لیسیر علی عینه اعدا من لرضی من قول الایة

و الجوابه مفصل فی کتاب التفسیر الخ و نیز در شفا فصلی بر این که لایل نبوت مخفرت و بیان طبع بودن مخفرت صلعم بر غریب  
نوشته است در آن آیه من ذلك اطلاع علیهم الغیوب ما یكون الاصادیث فی هذا الباب بما لا یدرک قهره و لا ینزف غره و هذه المعجزة  
من معجزاته المعلومه علی القطع الموصول الیها جزا علی التواتر لکن در انتها و اتفاق میانها علی الاطلاق علی الغیب الخ علامه خفاجی  
شرح فرموده و هذا لایانی فی الاشیاء الدالة علی انه لا یعلم الغیب الا الله فان المنفی علیه صلی الله علیه و سلم غیر واسطه و اما اطلاع  
علیه باعلام الله فاما تحقق بقوله تعالی لا یطهر علی عینه احد الا من رضی من رسول الخ علی قاری که مستند حدیث رساله او درین  
هم قول شان اکثر ائمه و اتفاق بر اینست که از عقیده شیخ کبیر ابو عبد الله رضی الله تعالی عنه آورده و معتقدان الغیب  
فی الاحوال حتی یصیر الی نعت الروحانیة فیعلم الغیب بطریقی الا لافرض شیعی علی الماد و غیب عن الابصار الخ و این عقیده را بایات  
کریمه توضیح داده و اگر کثر التواتر لکن گفته ثم علم ان الاولیاء لهم العلم بالخاف من رآته الا ینبأ فجزان علی ان الغیب ما اعلم الله بطریق  
الا الهام و بانه سبب ابرار الله لانزع فی الخ فخصا و شرح مکیه است لایانی فی ذلك اطلاع الله تعالی بعض خاصه علی کثیر الغیب حتی من  
الحس لانها جزئیات معدوده فانکار المعجزه مکابره فقد وقع للاولیاء و الاولیاء من ذلك لا یحکم عده الخ و در مدارج النبوة در  
خفصا یل مخفرت فرموده و انما لکنه چه در دنیا از زمان آدم تا نفخه اولی بر دشت کشف ساخت تا هم احوال از اول آخر معلوم کرد الخ و  
نموده و در بعضی شیعیان و صلی الله علیه و سلم و انما بر همه چیز از شیوات ذات الهی احکام صفاتی و اسما و افعال انار و جمیع ظاهر و  
باطن اول آخر احاطه نموده الخ و اختلاف المرید کتابی است مستند و عقاید فرموده لم یخبر النبی صلعم الدنیا حتی اطلاع الله تعالی  
علی جمیع ما بهیمن الخ و حال سکه نکاح انیک در شایه شامی آورده و فی الحجة ذکر فی المسقطه لا یخبر لان الاشیا تعرض علی روح النبی ص  
و ان المرسل یعرفون بعض الغیب قال الله تعالی عالم الغیب لا یطهر علی عینه احد الا من رضی من رسول الا ینبأ فجزان علی ان الغیب ما اعلم الله بطریق  
حکایت کرامات الاولیاء و الاطلاع علی بعض الغیب و در و علی المعجزه المستلین بهذه الا ینبأ فجزان علی ان الغیب ما اعلم الله بطریق  
من الرسول المملک لای یطهر علی عینه احد الا من رضی من رسول الا ینبأ فجزان علی ان الغیب ما اعلم الله بطریق  
و اگر کثر التواتر لکن در دنیا از زمان آدم تا نفخه اولی بر دشت کشف ساخت تا هم احوال از اول آخر معلوم کرد الخ و  
نموده و در بعضی شیعیان و صلی الله علیه و سلم و انما بر همه چیز از شیوات ذات الهی احکام صفاتی و اسما و افعال انار و جمیع ظاهر و  
باطن اول آخر احاطه نموده الخ و اختلاف المرید کتابی است مستند و عقاید فرموده لم یخبر النبی صلعم الدنیا حتی اطلاع الله تعالی  
علی جمیع ما بهیمن الخ و حال سکه نکاح انیک در شایه شامی آورده و فی الحجة ذکر فی المسقطه لا یخبر لان الاشیا تعرض علی روح النبی ص  
و ان المرسل یعرفون بعض الغیب قال الله تعالی عالم الغیب لا یطهر علی عینه احد الا من رضی من رسول الا ینبأ فجزان علی ان الغیب ما اعلم الله بطریق  
حکایت کرامات الاولیاء و الاطلاع علی بعض الغیب و در و علی المعجزه المستلین بهذه الا ینبأ فجزان علی ان الغیب ما اعلم الله بطریق  
من الرسول المملک لای یطهر علی عینه احد الا من رضی من رسول الا ینبأ فجزان علی ان الغیب ما اعلم الله بطریق

فی حدیث صلوة الهندی عجاوینا لا اصل له علی الاصل لرفعہ والا فقدر و موقوفنا علی مجاہدہ الی عبیدہ و کذا انذا و ر وہ  
 البخاری معلقا الخ علی قاری و در کبریا موقوفات بعد قول بخاری قررة اما انزلنا و عقبه و لا اصل له نوشته را و ادانہ  
 لا اصل له فی الرفع و الا فقدر ذکرہ ابو الکیث السیوطی و هو امام جلیل لہ بالجلہ اصل ہر امریکہ حسنت اما مرفوعا از سنت  
 صلعم ثابت باشد و درست است و ادعا و ادیکہ ہر یکہ بر اطلاق لا اصل فی باشد بالاجماع عدت سیدہ بود باطل محض قولہ مستشہد  
 باین عبارت کہ زیدہ المحققین محمد بن الحنفیہ کو نیز چنین بوده اند از ادلیا و عصر کا بر علماء ایران و ہندوستان صاحب شیعہ با وجود این  
 بر شیعہ تائیدہ اش ہم و علوم دینیہ نہیں سراج **اقول** این چیزش تعصیب چہ افراط نفسانیت است اگر برای ابطال این کلام قیام  
 مقابلاہ کو نیز چنین حال تصانیف حصہ اشباع الکلام کہ در علوم منقول و مقول لایف فرودہ اند و کہ گنیم قطع نظر از طرک کتاب  
 مستحقنی بان اطلاق سائیدہ باشم بلکہ ذکر حال تجربہ تائیدہ انتخاب ہم و نقض ایشان نیز ضروری نہیں اندام ناچار بکمال اختصار بیان  
 حال تحقیق و دیات ندیر چنین و اگر کہ روی او کہ کفا سیکتم تاکہ حال نفسانیت حصہ ایشان روشن گردد و محسوس باطل سیدہ محمد شین پسند  
 المحققین یا میکنند و جانب احیای شیعہ را بر تہ تائیدہ اش ہم نمی ہند و در دلیل محکم فی نفی انتر اقدام کہ بہت بر ابطال ایشان جریقہ  
 اطہر حضرت خیر المبتہہ صلعم بہت است بر تائیدہ ان حوالہ تفسیر فیضادی و دنیا پوری جینی و مدارک بواہر و غیرہ و ادہ سینو لیکہ یا  
 از تفاسیر اشخ گشت کہ انتر قدم برسنگ بقادران تادست طول از مجوزہ مختصہ با بر سیم است اگر این مجوزہ از آن حضرت ہم ملاہر شیعہ نفسان  
 ذکرش و نہایت سیکرہ اند الخ لفظا باید و ریافت کہ درین قدر کلام چاہی قیام یا نمودہ اول انتر از تفسیر جینی کہ از ان اشارہ ہم ختم  
 معجزہ لیں مجر و نقض قدم برسنگ برای حضرت ابراہیم ثابت تا مخرج چہ و دوم انتر از تفسیر چہ و ہر سوم انتر از تفسیر فیضادی کہ  
 در ان ہم ختم خاص این مجوزہ نہ کو نیست چہ نام ادعا و مخرج این ختم خاص از دنیا پوری با وجودیکہ عبارتش چنین نقل نمودہ اما ان علی  
 المقام مثلا علی ایات لان انتر قدم فی النصرة النصاء ایتہ و غرضہ فیما الی الکعبین ایتہ و الا بعض النصرة و ان بعض ایتہ و البقاہ و ہذا  
 الا انتر و ان آثار سار الا نبیاء ایتہ خاصہ لابرہیم و خطوط کثرہ اعداء من الشریکین امل الکتاب الملاحظہ الوفا من الینین ایتہ کذا فی  
 التفسیر الشنا پوری و ہذا فی التفسیر فیضادی الخ حالانکہ درین عبارت لفظ خاصہ ردیل عجا از ان کو نیست صرف و حیرت آیت چہ نام  
 اعنی بقادران و ان آثار سار الا نبیاء کہ لفظ خاصہ وقع ہرگز دلیل محکم نفی انتر قدم حضرت سید عالم صلعم نہ تواند شد و ہا نہ دنیا پوری  
 در وجہ تفصیل آن حضرت نوشته و مہنا ان مجوزہ ہی القرآن باقیہ علی وجاہہ و مجر ہتم انقصت الخ مجر ہتم ادعا و مخرج الخ ختم  
 از مدارک کہ عبارتش نیز شل دنیا پوری ذکر کردہ انہم دلیل نفی انتر قدم اطہر نہ تواند شد و ہا نہ مدارک کہ ذکر آیات آن حضرت گفتہ و اگر انتر  
 لایہ المجزۃ الباقیہ علی وجاہہ الخ ششم اگر بالفرض از تفاسیر مذکورہ متناویر صریح اختصاص ابراہیم مجوزہ حضرت ابراہیم معلوم صریح ہم  
 تا ہم دلیل نفی عجا حضرت سید الانبیاء افضل الرسلین نمی تواند چہ ان خصائص نسبت دیگرانیا و کرام اند نہ نسبت خاصا تا ہم انہا  
 کہ ذات ابراہیم جامع خصائص و فضایل است و ہا نہ تفسیر دنیا پوری گفتہ و کہ کل مجزۃ کانت لغیرہ من الانبیاء المشہورہ و ہا نہ  
 از تفسیر فیضادی ختم فیہ فی آید کہ یہ و سلا تہ قصصنا ہم علیک ہن قبل و سلا تم قصصنا ہم علیک کلم انہ و ہی علیہا الایات

بهجتی مراتب الوعی نفس بر موسی بن جعفر و قد فضل الله محمد صلعم بان عطاؤه مثل اعطی کل احد منهم الخ علامه خطیبی حاشیه فرموده  
 قوله و قد فضل الله الخ صریح فی انه صلی الله علیه سلم کلمه الله تکلیما لموسی علیه السلام از زمین بتا که محمد بن تکلیم خاصه حضرت موسی کلیم الله و  
 خلعت را خاصه حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلام نوشته اند و وجود یکدیگر برود خاصه بوجه کل در ذات حضرت سید رسل وجود بوده اند  
 صلی الله علیه سلم ملا علی قاری در شرح شفا گفته ان الله اخبر موسی بالکلام ای من بین سایر الانبیاء علیهم السلام فلما فی ان صلی الله  
 علیه سلم وقع له الکلام ایضا علی فم المرام و کذا قوله و ابراهیم بالخ فانه صلی الله علیه وسلم جمع لیمن کونه خلیلا و جیسا الخ و از این  
 که در بعضی روایات خبرش شده است بر توشع علیه السلام فرموده اند حال آنکه اکثر محدثین محققین البتة ثبوت آن بر آن حضرت صلعم  
 تصحیح کرده اند و از همین جهت که در مواضع بسیار که تذکره ابراهیم علیه السلام در آن مجزوه در آن فرموده است و تا بدین مجزوه نقل اشعار  
 حضرت ابراهیم علیه السلام نوشته اند ماخص بنی شیعی من المعجزات و الکلمات الاولیاء صلی الله علیه وسلم مثله که انصوا علیه الخ و یک از صفات  
 تذکره چنین آنکه در رساله مذکوره که کان اذا را که در بعضی روایات اعجاز قدم اطرا شده است معنی عموم و کلیت و لزوم تکرار اوده و این  
 کمال این تحقیق خود نوشته در بی تمجید و تفضیل بجهت دین فائده علامه فاسی شارح دلائل المعجزات و شرح درود شریف اللهم  
 صلی علی سید کان اذا شی فی البرکات فترتعلق الوضوء بان زیاده فرموده اصحیح عند الاصولین ان کان اذا لا تقبض علی التکرار لافعه و  
 لا عرفه و سدر کان اذا کان فی الاذ لایان علی التکرار فلا یزیم ان یکون التعلق بالاذ لایال لازمالشی فی البریه و کذا کان التعلق  
 بالاصحیح و لکن یاقع مره او اکثر الخ و از رساله افضل الصفات که برای تصحیح بیان تقویت الایمان در بحث شفاعت تالیف  
 نموده است که یک از تفسیر حدیث و عقاید ثابت است و در روان که رساله حقیقه الشفاعه علی طریق اهل البیت و اجماع تالیف گردیده و  
 حق مطالع آن فرماید و آنچه گفته ام بر الحیرت شایده نماید حالا چیز از تحقیقا اگر برای تذکره چنین باید شنید چون رساله افضل الصفات  
 در شان جهان آباد مطبوع گردیده و مطابعه حضرت طائفه رسیده و غنا و تعجب حجت جاہلیت بر اهل بیت ایشان ننیدیم بنی  
 بوقر خواشیش پیش اگر برای دیش مولوی تقی صاحب کشمیری تالیفه او شان فاضل غیری وطنی کاتبی حجتی تصویفه او را  
 چند بام رساله نشر سیاه گردانیده که ام کدام جهالت و خرافات او شرح و هم و کدام کدام تحریف و حیانت او محض بیان نیم آنکه  
 آنکه در تصحیح تحقیق شفاعت بنی مضرین که در تقویت الایمان اقبح است اصرار را کفر قرار داده بر اثبات مدعا نوشته قال فی  
 شرح العقاید احتمال المصیبه التي تثبت بدیل قطعی کفر و اصرار کفر انقیاط و درین مقام جرات عظیم کرده اول مخالفت  
 عقاید اهل سنت که از سائر مذهب و مذهب غیر ساجد شفاعت بر مضرین ثابت است آدم افکار و شیاطین و نقل عبارات بالآخر هرگاه  
 طایفه علی تصحیح نقل خواستند کشمیری صاحب بوش حواس و با خنده و از بخل آنکه بعد نقل حدیث علامه استی کا نبیا و بنی اسرائیل  
 نوشته رده از الترمذی طائفه را باید که بدون این حدیث از روایت ترمذی با ثبات رسانند و از بخل آنکه از کرامت صلوات  
 الفاسق و المبتدع انکار نموده اند از ادعای مندوب فرموده بر مقتضی کمال کیر ساخته بطورین نوشته که سایل شرح و قایده  
 محققان نموده گویند که این شارح بطرف خود پرداخته و طرفه بر طرفه آنکه عبارت شرح عقاید که نقل نموده آنچه و آخر همان عبارت



بوده فهمیده یا عدا برای تقلید از آن چشم پوشیده و مانع از بعضی سلف من المانع عن المبتدع و المفسر عن قول  
على الكراهية اذ لا كلام في كراهية الصلوة خلف المبتدع الخ بالجملة بلكه حال تحقیق اکر کبرای او چنین باشد حال  
تمامه اش چنان خواهد بود **ع** قیاس کن زنگنه از من بهار را به اینها من تحصیل عید نسبت جفا صاحب شبلع الکلام  
میگوید که صاحب شبلع باین سخن بر تبه تلاغه اش هم نمیرسد لاجل لاقوة الا بالله العلی العظیم قوله اگر این ضاوت و ایتقان و  
شمعی زیاده از حاجت است الخ **ا** قول اول منی حاجت و زیادت بر آن دریافت باید نمود من بعد عدم اباحت و غیره احکام  
باینه و در اینهمه معانی جزم حکم عدم اباحت تزیین کینه شریف یا حرم رسول صلعم یا قولن غرض یا دیگر شغایر الله علی الاطلاق الله  
محل کلام است و در احیاء العلوم و در بیان تزیین حیطان به میزج و حرمت لیس حیر بر کمال گفته و ما علی الحدیث لیس منویا الی الله  
و لو حرم بذل الحرم تزیین الکعبته بل الا باحتیاجه لموجب قوله تعالی قل من حرم زینة الله لا یمانی و قوت الزینة اذ الم یخذه عادة  
للقضاة الخ امام خمینی علیه الرحمة و خلاصه الوفا و ربنا صاحب مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده و روی القریبی  
فی تفسیره عن ابی هند قال حل تمیم من الشام الی المدینة فنادی زینا و عطف فلما انبغی الی المدینة و اثن ذلک لعلیة الحبشة فاعطاه  
مقاله ابو البراء فقام فنبط المقطوع و علی القنادیل و صبغها بالمار و الزیت و حل فیها الفل فلما غربت الشمس امر ابو البراء فاسرجها  
و خرج رسول الله صلعم الی المسجد فاذا هو بها تزیین فقال من فعل هذا قالوا تمیم الذاری یا رسول الله فقال نزلت الاسلام الحدیث الخ  
و در احیاء العلوم و در ابیخیات آورده و حکمی ابو علی الرومدی رحمه الله عن رجل انما تخذه ضیافة فادت فیها الف سراج فقال له  
رجل قد اسرفت فقال له او ضل فکلاما و قد تفرغ الله فاطفه قد ضل الرجل قلم یقدر علی الظفر و احد منها فانقطع الخ قوله دعوی بخود  
آن از شایبه کراست و بدعت باطل باشد الخ **ا** قول سابقا از مستدین صاحب رساله بکرات و مرات گذشته که مجرد عدم نقل دلیل کراست  
نمی تواند نشانه و نیز از عهد صحابه کرام تا شاه ولی الله صاحب دیوی و شاه عبدالعزیز صاحب باوجود اقرار بدعت و عدم ماثوریت حکم  
استحسان و احتجاج باری است اگر چه موافق ندیده ایم علیه منیه حضرت منال مستبعد بلکه کافر و شرک اند ما ذل الله تعالی فی کل  
و نیز کسیکه دعوی جریان حکم مطلق در عقیدات مخصوصه میکند نمیتوانست که باصل که بقول مستدین صاحب رساله حاجب دلیل گیر ندارد  
و کسیکه دعوی خلاف آن کند لازم است که مدعایش بدلائل قویه یا ثبات رساند که نقلنا سابقا من سیر الاسما علیه و مولاهم و چون  
ایصال ثواب بطلان مستحق است پس قیودات و تخصیصات که در کلامی است که از پیش آید اگر مزاحم و مضاد شرع شریف باشد البته  
حکم کراست و حرمت جانبیه می شود و ممنوعه راجع خواهد شد و الا اگر لفظ آن می تواند بجا بر قصد که ای قایده غیر یا حسب قبائل عادت نموده  
مکرم منع و تحریم گوید که تشریح است از طرف خود بی تحریم شارع اما آنچه بخندی از روایات آورده پس بر تبه ریخت نقل مثبت دعوی  
طایفه می تواند شد در این روایات کراست ضیافت در ایام مصیبت و اتحاد طعام در آن ایام حسب را خود بیان فرموده اند که  
در لاجل اش از تحقیق و تطبیق مستدین صاحب رساله مثل ملا علی قاری و غیره سابقا مرقوم گردیده و ثانیاً قائلین کراست ضیافت  
در ایام مصیبت هم حکم باحتمان ایصال ثواب و خصوص این ایام نموده اند و عالم گیری گفته لایسج اتحاد ایضا فانه تشریح

ایام فی ایام المصیبه وان اتخذ الایاس بالاکل منه کذا فی خزائنہ المصتبرین ان اتخذ طعاما للفقراء کما حیثنا اذ کان الیوم  
 بالینین الخ و اگر بر اینهمه تسلیم شود تا یہ بیند کہ قطعیست علیہ مطاہر حق دریا بی یارۃ القیوم گفته اند و خوب ہے کہ تہذیب  
 میت کی طرف سے بعد مرئی کی سات دن تک لخت قولہ برای فرزند ان ممتاز قرآن جناب ایداد العلی و بیٹی کلکتر و عا  
 افزایش مراتب فرماید زیرا کہ از سعی جناب مدوح این کتاب کمال عملت ترتیب یافته الخ اقول اللهم نحن من  
 انکار فضایل مجالس الاذکار و البطلان شرف مولد سید الابرار و مناد جمع المؤمنین علی حب حبیبک سیدنا و مولانا شفیع  
 المذنبین سید المرسلین صلی اللہ علیہ علی آلہ و اصحابہ اعیانہ و سلم و نقنا و جمیع السلیکین لاشاعتہ ذکرہ و توقیرہ فی اطراف  
 العالم و انفعنا بحجۃ و برکتہ ذکرہ فی الدارین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین اجل آخردعوانا ان  
 الحمد یدرت العالمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



صحیح نامہ اغلاط طبع رسالہ سیف الاسلام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۱	لذکر	لذکر	۱۹	۱۸	مفیدین	مفیدین	۱۹	۱۸	لذکر	لذکر
۲	۲	لذکر	لذکر	۲۰	۲۱	قال	قال	۲۰	۲۱	لذکر	لذکر
۳	۳	لذکر	لذکر	۲۱	۲۲	سما العا	سما العا	۲۱	۲۲	لذکر	لذکر
۴	۴	لذکر	لذکر	۲۲	۲۳	سما العا	سما العا	۲۲	۲۳	لذکر	لذکر
۵	۵	لذکر	لذکر	۲۳	۲۴	سما العا	سما العا	۲۳	۲۴	لذکر	لذکر
۶	۶	لذکر	لذکر	۲۴	۲۵	سما العا	سما العا	۲۴	۲۵	لذکر	لذکر
۷	۷	لذکر	لذکر	۲۵	۲۶	سما العا	سما العا	۲۵	۲۶	لذکر	لذکر
۸	۸	لذکر	لذکر	۲۶	۲۷	سما العا	سما العا	۲۶	۲۷	لذکر	لذکر
۹	۹	لذکر	لذکر	۲۷	۲۸	سما العا	سما العا	۲۷	۲۸	لذکر	لذکر
۱۰	۱۰	لذکر	لذکر	۲۸	۲۹	سما العا	سما العا	۲۸	۲۹	لذکر	لذکر
۱۱	۱۱	لذکر	لذکر	۲۹	۳۰	سما العا	سما العا	۲۹	۳۰	لذکر	لذکر
۱۲	۱۲	لذکر	لذکر	۳۰	۳۱	سما العا	سما العا	۳۰	۳۱	لذکر	لذکر
۱۳	۱۳	لذکر	لذکر	۳۱	۳۲	سما العا	سما العا	۳۱	۳۲	لذکر	لذکر
۱۴	۱۴	لذکر	لذکر	۳۲	۳۳	سما العا	سما العا	۳۲	۳۳	لذکر	لذکر
۱۵	۱۵	لذکر	لذکر	۳۳	۳۴	سما العا	سما العا	۳۳	۳۴	لذکر	لذکر
۱۶	۱۶	لذکر	لذکر	۳۴	۳۵	سما العا	سما العا	۳۴	۳۵	لذکر	لذکر
۱۷	۱۷	لذکر	لذکر	۳۵	۳۶	سما العا	سما العا	۳۵	۳۶	لذکر	لذکر
۱۸	۱۸	لذکر	لذکر	۳۶	۳۷	سما العا	سما العا	۳۶	۳۷	لذکر	لذکر
۱۹	۱۹	لذکر	لذکر	۳۷	۳۸	سما العا	سما العا	۳۷	۳۸	لذکر	لذکر
۲۰	۲۰	لذکر	لذکر	۳۸	۳۹	سما العا	سما العا	۳۸	۳۹	لذکر	لذکر
۲۱	۲۱	لذکر	لذکر	۳۹	۴۰	سما العا	سما العا	۳۹	۴۰	لذکر	لذکر
۲۲	۲۲	لذکر	لذکر	۴۰	۴۱	سما العا	سما العا	۴۰	۴۱	لذکر	لذکر
۲۳	۲۳	لذکر	لذکر	۴۱	۴۲	سما العا	سما العا	۴۱	۴۲	لذکر	لذکر
۲۴	۲۴	لذکر	لذکر	۴۲	۴۳	سما العا	سما العا	۴۲	۴۳	لذکر	لذکر
۲۵	۲۵	لذکر	لذکر	۴۳	۴۴	سما العا	سما العا	۴۳	۴۴	لذکر	لذکر
۲۶	۲۶	لذکر	لذکر	۴۴	۴۵	سما العا	سما العا	۴۴	۴۵	لذکر	لذکر
۲۷	۲۷	لذکر	لذکر	۴۵	۴۶	سما العا	سما العا	۴۵	۴۶	لذکر	لذکر
۲۸	۲۸	لذکر	لذکر	۴۶	۴۷	سما العا	سما العا	۴۶	۴۷	لذکر	لذکر
۲۹	۲۹	لذکر	لذکر	۴۷	۴۸	سما العا	سما العا	۴۷	۴۸	لذکر	لذکر
۳۰	۳۰	لذکر	لذکر	۴۸	۴۹	سما العا	سما العا	۴۸	۴۹	لذکر	لذکر
۳۱	۳۱	لذکر	لذکر	۴۹	۵۰	سما العا	سما العا	۴۹	۵۰	لذکر	لذکر
۳۲	۳۲	لذکر	لذکر	۵۰	۵۱	سما العا	سما العا	۵۰	۵۱	لذکر	لذکر
۳۳	۳۳	لذکر	لذکر	۵۱	۵۲	سما العا	سما العا	۵۱	۵۲	لذکر	لذکر
۳۴	۳۴	لذکر	لذکر	۵۲	۵۳	سما العا	سما العا	۵۲	۵۳	لذکر	لذکر
۳۵	۳۵	لذکر	لذکر	۵۳	۵۴	سما العا	سما العا	۵۳	۵۴	لذکر	لذکر
۳۶	۳۶	لذکر	لذکر	۵۴	۵۵	سما العا	سما العا	۵۴	۵۵	لذکر	لذکر

صفر	سطر	غلط	صحیح	صفر	سطر	غلط	صحیح	صفر	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۲۱	نبیا	نبیا	۸۰	۱۰	صاحب	وصاحبین	۸۶	۴	وحشیہ	ورحمۃ
۶۶	۲۰	ترجمہ	عبارت ترجمہ	۱۶	۱۶	دستاد	دستاد	۵	۵	بدیع	بدیع
۶۷	۱۶	قطر	قطر	۱۸	۱۸	جزی	ابن جزری	۱۵	۱۵	بعض	بعض
۶۸	۲۰	مسار	فصار	۸۱	۲۰	صمی	فینبی ان	۲۱	۲۱	لعمہ	نفقہ
۶۹	۲۲	مسہ	منہ	۸۲	۱۲	باذن	یاذن	۲۵	۲۵	العوا	الغوث
۷۰	۳	حانکہ	حانکہ	۸۳	۱۰	صفات	صفات	۸۸	۴	السنہ	بالسنہ
۷۱	۹	المعنی	المعنی	۷۰	۲۰	الغفر	الغفر	۷۱	۷۱	فیہذہ	فیہذہ
۷۲	۱۶	میرک	میرک	۸۴	۲	شبہات	شبہات	۷۲	۷۲	محافظ	محافظ
۷۳	۲۱	امیت	امیت	۱۲	۱۲	شعبان	شعبان	۸۹	۱۱	موصوف	موصوف
۷۴	۱۲	فی الملح	الملح	۸۵	۷	والمشایخ	والمشایخ	۹۲	۹	قاصر بود	قاصر بود
۷۵	۱۰	بلکہ	بلکہ	۷۱	۱۱	الحنیفہ	الحنیفہ	۱۵	۱۵	ادامہ	ادامہ
۷۶	۱۸	من	من	۷۲	۲۸	وسا	وسا	۹۳	۴	صوم	صوم
۷۷	۳	منہ	منہ	۸۶	۳	تلیس	تلیس	۱۹	۱۹	مرا	مرا
۷۸	۶	البلاد	البلاد	۷۳	۶	ارشان	ارشان	۹۴	۱۰	نعت	نعت
۷۹	۱۰	سب	سب	۷۴	۱۷	ان	ان	۹۵	۶	رسد	رسد
۸۰	۱۲	یافتن	یافتن	۸۷	۶	اقباح	النیاحۃ	۷۶	۹	مجرر	مجرر
۸۱	۲۵	رجان	رجان	۷۵	۳	سط	سط	۹۷	۲۳	جلتہ	جلتہ
۸۲	۷	باشہ	باشہ	۷۶	۷۷	خطوطہ	خطوطہ	۹۸	۵	عینہ	عینہ
۸۳	۹	حلیکہ	حلیکہ	۷۷	۷۷	رفعتہ	رفعتہ	۱۰۱	۴	انجہ	انجہ
						دورجہ	دورجہ	۵	۵	وسا	وسا

تمام شد





0312E

۲۹۷۳۲۲

DUE DATE